

МИР В БИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

1998/24

برای فتح

جهانی

KAZANILACAK DÜNYA İN MONDE A GAGNER

عالم را فتح

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए पारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

زنان
دیگر تن به بردگی نمی دهند!



در این شماره می خوانید
پراچاندا، دبیر کل
حزب کمونیست نپال (مائونیست)
از جنگ خلق در نپال می گوید

A WORLD TO WIN 世界を征服する A MONDO DA CONQUISTARE

پرولتارها چیزی برای از دست دادن ندارند، مگر زنجیرهایشان.
آنها جهانی برای فتح دارند

پرولتارهای همه کشورها، متحد شوید!



۲۴ - ۱۹۹۸

زنان دیگر تن به بردگی نمی دهند!

بعقیده سرمقاله این شماره، از نظر مائونیستها شرکت زنان کاملاً با خصلت انقلاب ارتباط دارد. فقط انقلابی که هدف محو تمامی تقسیمات و نابرابریهای اجتماعی را دنبال می کند، می تواند زنان را پرانگیزد تا در جامعه بطور تمام و کمال به ایفای نقش بپردازند. در این شماره، برخی اسناد از لنین و انقلاب چین درباره مسئله زن، و گزارشی از برگزاری مراسم روز جهانی زن توسط زنان افغانستانی را هم می خوانید. بعلاوه، نامه هایی از خوانندگان در مورد موقعیت و مبارزات زنان ضمیمه شده است.

شکافتن پرده های ظلمت در افغانستان

میدان نبرد افغانستان، فرمتهای یگانه ای برای پیشبرد مبارزه انقلابی در بر دارد. مائونیستهای حزب نوینبنا د کمونیست افغانستان نیز عزم کرده اند تا از دل برخوردها و تلاطماتی که کشور را پاره پاره کرده، نیرویی بسازند که بتواند منبع امید حقیقی ارائه دهد. این حزب می کوشد آلترناتیوی در برابر عملکرد قرون وسطائی بنیادگرایان اسلامی و استثمار مدرن امپریالیستها عرضه کند.

پایداری بر مسیر جنگ خلق در نپال

در حالیکه جنگ خلق در نپال با بزرگترین عملیات نظامی تاریخ این کشور مواجه است، پراچاندا دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائونیست) تصویری از نتایج و اهداف دو سال جنگ انقلابی ارائه می دهد. بعلاوه، سندی از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر می کنیم که دلایل اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) را از این جنبش توضیح می دهد.

سرمقاله

- خشم زنان را بشناه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید!
۲
زنان افغانستان هشت مارچ را جشن می گیرند
۱۰
از زبان خوانندگان
۱۳
لنین درباره مسئله زن
۱۶
اسنادی از انقلاب چین
زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند (۱۹۷۴)
۱۹
درباره کار در میان زنان
در مناطق آزاد شده (۱۹۲۸)
۲۲

افغانستان

- شکافتن پرده های ظلمت
۲۴

بر

- با توسعه بیشتر جنگ خلق، مردم را علیه دیکتاتوری فاشیستی جلا و وطن فروش متحد کنید
۳۲
علیه دیکتاتوری جنایتکار و وطن فروش جنگ خلق را با استواری به پیش برید
۳۴

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:
ماه مه ۱۹۹۸

- کارگران همه کشورها متحد شوید!
۴۰

نپال

- رفیق پراچاندا از دو سال خطر در تحول انقلابی می گوید
۴۲
درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۴۶

صد و پنجاه سال از انتشار مانیفست کمونیست می گذرد

- اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۵۰
ماجرای مانیفست کمونیست
۵۱

ترکیه

- سندی از حزب کمونیست ترکیه (م. ل.) مائونیسم زنده است، می جنگد، پیروز می شود و به پیروزی ادامه می دهد
۵۶

اندونزی

- اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۶۴
تفاه از خود حزب کمونیست اندونزی - ۱۹۶۶
۶۸

بررسی کتاب: ساختمان نخستین اقتصاد سوسیالیستی جهان
۷۲

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

- ۱ - ۱۳۶۳ : پرو: آنگاه که کوستان آمد می‌گرد بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق لخت رهبری حزب کمونیست پرو هند: شکاف در سطح و فشار از اسماق تحلیلی از موضوع بیاضری، داغ لمت خودرگان جهان بزرگداشت پلمار گونه‌ی: فیلمساز انقلابی ترک
- ۲ - ۱۳۶۴ : پرو: سندی از حزب کمونیست پرو تحت عنوان «در راه درخشان مارانگی» ایران: شکل گیری حلقه ضعیف درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران انجامید درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی به قام ریموند لوتا
- ۳ - ۱۳۶۴ : انقلاب، آفریقای جنوبی را به خود می‌خواند پرو: تحریم انتخابات سنه مهمی از حزب کمونیست پرو ابراهیم کایاکایا: گزیده ای از یک مقاله درباره مسئله ملی رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا
- ۴ - ۱۳۶۴ : آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می‌یابد ایران: «ارتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند» بیراهه: «مشی چریکی شهری» در آلمان غربی
- ۵ - ۱۳۶۵ : کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ بنگلادش: انار باروت
- ۶ - ۱۳۶۵ : پرو: کمی می‌رود ز خاطر، خون روان باران هائیتی: قلع و قمع نازه آغاز گشته است!
- ۷ - ۱۳۶۵ : به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائولسه دون شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریاتی
- ۸ - ۱۳۶۶ : سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو: جنگ خلق را در غمست به انقلاب جهانی گسترش دهید نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین دسامبر ۱۹۸۶ - خیزش دانشجویی در فرانسه امپریالیستی
- ۹ - ۱۳۶۶ : ناگربالاری هند - بیست سال از فرش تدر بهاری می‌گذرد گوریاف - وداع با اسلام؟ پرو - بخش دوم سند حزب کمونیست پرو
- ۱۰ - ۱۳۶۷ : یورکینا فاسو: چرا بدون توده‌ها نمی‌توان انقلاب کرد پرسروپیکا - گوریاف: روح سرمایه شخصیت یافته خلیج: نقطه تلاقی تضادها - درباره جنگ ایران و عراق
- ۱۱ - ۱۳۶۷ : فلسطین: باشد نا انتفاضة راه جنگ خلق را هموار سازد! سریلانکا - درباره توافقات هند و سریلانکا پرو: استاد کنگره اول حزب کمونیست پرو درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائولسیسم، اندیشه گونزالو
- ۱۲ - ۱۳۶۷ : دهه شصت در دهه‌های امپریالیسم حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین کلیسیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
- ۱۳ - ۱۳۶۸ : پنجمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی داریم پرو: جنگ خلق مرحله نوبنی را تدارک می‌بیند یک مارکسیست لنینیست از سیول بنگلادش می‌نویسد
- ۱۴ - ۱۳۶۹ : چین: درباره وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه داری یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش اول جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است
- ۱۵ - ۱۳۷۰ : سقوط رومیزیسم در اروپای شرقی سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب چین اقتصاد سیاسی کوبا - بخش دوم
- ۱۶ - ۱۳۷۰ : پیانیه‌های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی زیرامون نهادیم به خلیج سند کمونیست‌های افغانی درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائولسیسم درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است
- ۱۷ - ۱۳۷۱ : آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند؟ دمکراسی: بیش از هر زمانی می‌توانیم و باید بهتر از آن را به دست آوریم - از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا سندی درباره دمکراسی پروتاری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل. د.) کمونیسم در پرو به پیش می‌تازد

پرو: «از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!»
«سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پروتلریایی»
«کردستان: درسهای تلخ خیانت»

۲۳ - ۱۳۷۷:

«کارگران همه کشورها متحد شوید» - درباره جنبش بین المللی کمونیستی و ضرورت اتحاد پروتلریایی جهانی و تشکیل یک «انترناسیونال کمونیستی تراز نوین»
پاسخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به «پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین المللی کمونیستی»
ناگزالیاری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را تغییر داد. همراه با آثاری از چارواژومدار و سایر مانوئیستهای هند
جنگ خلق: سندی درباره استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نیال. نوشته: حزب کمونیست نیال (مانوئیست)
و سندی از حزب کمونیست پرو تحت عنوان «بر پیچی که در جاده پدید آمده از طریق توسعه جنگ خلق فاتح آییم»

پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
آفریقای جنوبی: «تموض نگهبان» مقاله ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آنترناتیو مانوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۱ - ۱۳۷۴:

«مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش ببریم»
فسراخسون کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
«با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم»
«شورش بر حق است» - مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

۲۲ - ۱۳۷۶:

نیال: «برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا»
فراخوان حزب کمونیست (مانوئیست):
«در مسیر جنگ خلق به پیش روید»

۱۸ - ۱۳۷۲:

«زردی خطر و مصافی عظیم»
- کارزار بین المللی: زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
انتخاب بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانه

۱۹ - ۱۳۷۳:

«چپان چین: بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست - یک زندگینامه مهم از نقطه نظر مانوئیستی»
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۱۱

۲۰ - ۱۳۷۴:

سند جدید مهمی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: «زنده باد مارکسیسم - لنیسم - مانوئیسم»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی در چیپاس - «سلام بر تنگه»
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فودالیسم»

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود.

منتخب بعضی مقالات به عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

لغفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما بفرستید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر متعانه کنید:

BMC WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K.

در کارزار جهانی

جمع آوری کمک مالی

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

شرکت کنید!

با پیشبرد فعالانه این کارزار،

تماس بین المللی میان توده های

ستمدیده

را روشنتر کنید و نشان دهید

که چرا و چگونه انقلاب بمعنای

اتکاء به توده هاست

کارزار جهانی جمع آوری

کمک مالی

«اگر شما به فرستادن مجله جهانی برای

فتح برای من ادامه دهید، کمک می کنید

که از جنبش جهانی کمونیستی، شناخت

پیدا کنیم.»

— خواننده ای از نیال



زنان در نعامی عرصه‌های جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (تصویر سمت راست).
و جنگ خلق در لئال تحت رهبری حزب کمونیست لئال (مائونیست) (تصویر سمت چپ) فعال هستند.

زنجیرها را بگساید

خشم زنان را بمتابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید!

زنان در تمام جنبشهای مردمسوی و دمکراتیک واقعاً یک ویژگی برجسته دهه های اخیر بوده است.

بطور مثال، «ببرهای رهاییبخش تامیل ایلام» توانسته بخش بزرگی از زنان را به خود جلب کند. این زنان با شجاعتی کم نظیر در نبرد علیه رژیم ارتجاعی آن منطقه میجنگند. در ویتنام، اریشره و فلسطین نیز زنان نقشی قدرتمند در جنبشهای رهاییبخش ملی بازی کرده اند. این نکته در تایید حرف مارکس است که میگوید میزان مشارکت زنان در جنبش انقلابی معیار تعیین نفوذ آن جنبش در میان مردم است.

های چریکی وارد میشوند، رهبری تشکلات توده ای را بدست میگیرند و با در هینت اعضا، و رهبران حزب پیشاهنگ ظاهر می شوند.

شکی نیست که بیداری زنان یک دستاورد بزرگ مبارزه انقلابی پرولتاریا است. ابعاد کیفی و کمی شرکت زنان در انقلاب پرولتاری بسیار بیشتر و عظیمتر از هر جنبش انقلابی و توده ای دیگر است.

در جهان کنونی، کلیه طبقات و نیروهای سیاسی تلاش دارند تا زنان را زیر پرچم خود بسجج کنند. این خود در تایید نظر لنین است که بدون مشارکت توده ها هیچ چیز در عصر ما شدنی نیست، درگیر شدن

پیشروهای جنگ خلق در نیال یکبار دیگر چیزی را ثابت کرد که پیش از آن در پرو و سایر جنبشهای انقلابی مشاهده شده بود: فوران پتانسیل انقلابی عظیم زنان به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب. در هر دوی این کشورها پیوستن دسته دسته ی زنان دهقان فقیر به انقلاب، همه را شگفت زده کرده است (در هر دو کشور پرو و نیال دهقانان فقیر، تحت رهبری پرولتاریا، نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند). داغ لعنت خوردگان دپروز، امروز به کندن گور مرتجعین مشغولند و در حال ساختن جامعه ای نوین هستند. زنان به تمام عرصه های فعالیت انقلابی میپیوندند، در دسته



اما میان نوع مشارکت زنان در تشکیلات «ببرهای رهاییبخش تامیل ایلام» و یا جنبش مقاومت فلسطین از یکسو، و نوع مشارکت زنان در مبارزات انقلابی تحت رهبری حزب و ایدئولوژی پرولتری از سوی دیگر، تفاوت اساسی وجود دارد. تفاوت اساسی در اینست که آیا خود جنبش میتواند به ورای میرزهای دموکراسی بورژوازی حرکت کند، آیا جنبش صرفاً در پس اینست که جامعه ای سرمایه داری بر مبنای مبادله «آزادانه و برابر» کالاها (که نیروی کار مهمترین است) بنیان نهد، و یا اینکه بالعکس، این جنبش بذریع جامعه ای را حمل میکند که در آن کار دیگر کالا نیست و تمایزات طبقاتی از میان برداشته میشود.

انقلابیون کمونیست به زنان به عنوان سربازان صرف ارتش خلق و یا نیروی ذخیره کار نگاه نمیکنند. از نظر کمونیستها به تحقیق پیوستن آن نوع انقلابی که کمونیستها برایش مبارزه میکنند، با مشارکت زنان رابطه لاینفک دارد. فردریش انگلس در کتاب معروفش به نام «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نشان داد که ستم بر زنان ناشی از تقسیم جامعه اولیه به طبقات است و رهایی کامل زنان، با هدف ساختن یک جامعه کمونیستی، یک جامعه ی عاری از تمایزات طبقاتی، کاملاً همزیج و جدا ناشدنی است.

کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین طی دهه متعاقب جنگ جهانی دوم، مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری بوده اند. در این کشورها انقلاب به ناگزیر، ابتدا از مرحله دموکراسی نوین به انقلاب سوسیالیستی گذر میکند. همانگونه که میدانیم انقلاب دموکراتیک



دمکراتیک نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس برابری زنان حاصل نشده است. یک نگاه سطحی به پارلمان ها، لیست سران دولتها یا هیئت مدیره های شرکتها در این کشورها نشان میدهد که این نهادها شدیداً زیر سلطه مردان قرار دارند. علیرغم وجود یک گرایش عمومی در مورد اعلام برابری قانونی دستمزد زنان و مردان، ثابت شده است که عملاً دستمزد زنان، علیرغم داشتن سطح آموزش و تخصص برابر با مردان، از آنها کمتر است.

علاوه بر این، حتی در کشورهای امپریالیستی روند برجسته آن است که افشار بشدت فقیر بطور روزافزونی از زنان تشکیل میشود. سرمایه داری آخر قرن بیستم همچنان از نظام «دو رتبه‌ای» استفاده میکند و اقلیت بزرگی از مردم را در شرایط فقر رقتبار نگه می‌دارد. بسیاری از خانواده‌ها تحت سرپرستی مادران مجرد قرار دارند. زنان بسیاری یا وادار به کار یا دستمزد کم میشوند و یا

نویس، یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است چرا که هدف بلافاصله این انقلاب نه سرنگونی مناسبات بورژوازی بلکه سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه بومی مرتبط با امپریالیسم است. انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پروتاریا انجام میشود و با عملی کردن وظایف بورژوا دمکراتیک این انقلاب، در واقع راه را برای مرحله دوم انقلاب یا انقلاب سوسیالیستی، هموار میکند. ضروری است شرکت زنان در انقلاب دمکراتیک نوین را از این زاویه نیز بررسی کنیم.

زنان و دمکراسی

این اصلی جا افتاده است که کمونیستها برای تمام حقوق دمکراتیک مبارزه

تصویر بالا: کارفرمایان در حین بازدید کار زنان در یک مجتمع تکنولوژیک در «سودا» خوارزم، در مرز ترکیه و آمریکا. ۶۰ درصد از یک میلیون کارگر شاغل در کارخانهجات مناطق مرزی، زن هستند. تصویر مقابل: زنان ایرلندی بعد از شنیدن خبر مرگ یکی از زندانیان بر اثر اعتصاب غذا، در سطح‌های اشغال را بر زمین می‌کوبند. تصویر پایین: تظاهرات واشنگتن در دفاع از حق سقط جنین و علیه حمله به کلینیک‌های سقط جنین و قتل پزشکان و کارکنان آنها.



میکند. برابری زنان یکی از مهمترین حقوق دمکراتیک است. در عین حال، کمونیستها به این نکته نیز واقفند که دمکراسی نتوانسته و نمیتواند مسائل مربوط به ستم و نابرابری را حل کند. به علاوه، دمکراسی در «آزادترین» جمهوریها نیز همواره محدود و تابع مهمترین آزادی بورژوازی (یعنی آزادی استثمار نیروی کار جهت کسب سود) است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شود، بخش اعظم کار خانگی و بچه داری به دوش زنان خواهد افتاد. تا زمانی که میان زن و مرد تمایز اجتماعی موجود باشد، الزاماً زنان به هزار و یک شکل با مردان نابرابر و تابع آن‌ها خواهند بود. شاهد هستیم که حتی در کشورهای بورژوا





زنان عضو ارتش نوین خلق در چین

کاملاً از بازار کار رانده شده و به کار ناپرده کننده خانگی زنجیر میشوند و در عین حال با وظیفه بزرگ کردن بچه ها در شرایط فقر رقت بار، مواجه میشوند. برخی جامعه شناسان غربی این پدیده را «زنانه شدن فقر» نامیده اند.

اما ستم بر زن تنها محدود به یک طبقه نیست. در یک جامعه طبقاتی، زنان طبقات مختلف تحت ستم قرار میگیرند. همین امر باعث بروز مقاومت و پا گرفتن جنبشهای مهم میان زنان اقشار و طبقات مختلف در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه میشود. زنان سراسر جهان با انواع مختلف شوونیسم پدرسالارانه و مردسالارانه و نیز عقاید و ستم عقب افتاده ملازم با آنها (که در قوانین و نهادهای اجتماعی بورژوا دسکراتیک نه تنها محدود شده بلکه تقویت هم می شوند) روبرویند.

زنان شورشمگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه بورژوایی برایشان تعیین کرده، سرچ مهمی از مقاومت توده ای علیه طبقات حاکمه این کشورها را تشکیل میدهند. بنابراین، مبارزه علیه ستم بر زنان نیروی جدید و قدرتمندی را وارد صحنه میکند که پیشاهنگ پرولتاریا باید یاد بگیرد که چگونه آنرا به عنوان بخشی از مبارزه برای انقلاب رهبری کند.

کشورهای تحت سلطه

زنان در کشورهای تحت سلطه بخش اعظم قریباتیان حدت یابی استثمار در سطح جهان را تشکیل میدهند. خود همین شرایط فقر فزاینده، سوخت و ساز دور نویسی از صنعتی شدن را در بعضی از این کشورها تأمین میکند. سرمایه امپریالیستی مثل براده آهن جذب این کشورها میشود و فقر و فلاکت مردم، پایه و مایه سودهای کلان

میشود. رژیمهای ارتجاعی (مثل چین، بنگلادش و زئیر) در رقابت با یکدیگر جهت ترغیب امپریالیستها برای سرمایه گذاری در کشورهایشان، چوب حراج بر منابع انسانی و طبیعی خود میزنند تا این کشتارها شیره جان مردم را در کارخانه ها و کارگاه ها زیر فشارهای جانفرسا بسکنند. زنان این کشورها یکی پس از دیگری به صفوف ارتش پرولتاریا میپیوندند.

در چین که میتوان گفت رهبرانش یکی از شدیدترین، نامحدودترین و افراطی ترین پیرویه های توسعه اقتصادی سرمایه دارانه تاریخ جهان را پیاده کرده اند، میلیونها دختر و زن جوان روستایی برای کارهای شاق در «منطقه تجاری آزاد» به هتگ کتگ رانده شده اند. در بنگلادش که نیروی

چپه زنی از
جیباس، مکزیک



کار شافل در صنعت دوزندگی اش از مرز یک میلیون گذشته، لشگرهای جدیدی از پروتاریا بوجود آمده که عمدتاً زن هستند. در کشورهای تحت سلطه زنان بزدن قربانی عقب ماندگی فئودالی این کشورها هستند. در این کشورها عقب ماندگی فئودالی حفظ شده و در «جهان مدرن» ادا شده است. در صنعت قالیبافی در کمره ایسم نظیر ایران، هند و غیره، امپریالیسم «مدرن» با مناسبات استثمارکننده سنتی رابطه ای متقابل و پرمنفعت برقرار میکند. و زنان و کودکان را به دارست قالی میخکوب میکند تا برای بازار جهانی تولید کنند. بدین جهت است که بسیاری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به درستی میتران «نیسه فئودال» نامید.

پنابراین، پایه مادی قدرتمندی برای غارتگری وجود دارد. اما علت جذب زنان به مبارزه انقلابی را نمیتوان تنها با استثمار مستقیم آنها به عنوان کارگر یا دهقان توسط طبقات ارتجاعی توضیح داد. یا اینکه مسئله را به این تقلیل داد. علاوه بر این استثمار مستقیم، توده زنان زنجارهای زیر بار سلطه مردان، و سن و ناهماهنگی اجتماعی و مذهبی نفلان آرز نیز قرار دارند. این بار بر گروه زنان اقشار مرغه نیز سنگینی میکند.

بار سنگین سنن هزاران ساله به اشکال بیشمار بر پشت زنان قرار گرفته است. حکام اسلامی در افغانستان قرون وسطی را برای زنان بازسازی کرده اند؛ آنها زنان را در خانه هایشان حبس کرده و کوچکترین حرکتشان را کنترل میکنند. آنچه به «آپارتاید جنسی» معروف شده است یکی از اشکال شدید ستم فئودالی بر زنان است که در میان دریائی از خرافات مذهبی در بسیاری نقاط جهان رایج است. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان همراه با رفتار و سنن ارتجاعی که در آن و پود جامعه تپیده شده است، هنوز وجه مهمی از زندگی بخش بزرگی از زنان جهان است. تنها چند مثال بزنیم: چادر نقرت انگیز، ختنه دختران و عقیم سازی اجباری زنان، ازدواج های از پیش تعیین شده کودکان، «ساکلیت» مردان بر فرزندان، رشوه گیری تحت نام دوری (در هند «هیزبیه» به این نام خوانده میشود. مترجم)، کتک زدن زنان، «حق» مردان به مطلق دادن و زنا کردن که هر دوری اینها برای میلیونها زن یا منوع است و یا مجازات دادن و همراه دارد) ... این همه ستم بلاچهار به مقاربت و به امواج نوین مبارزه را میدهد. علاوه بر این ها و سایر «سنن های»

فئودالی یا نیسه فئودالی، زنان کشورهای تحت سلطه دوش به دوش زنان کشورهای «پیشرفته» از اشکال «مدرتر» ستم و تحقیر بر زنان نیز «بهره مند» میشوند. مثلاً: اشکال گوناگون آزار جنسی، پورنوگرافی، فحشا و اشکال چندگانه خشونت (منجمله تجاوز و تنبیه جنسی). در بسیاری موارد اشکال ستم فئودالی و مدرن با هم در میامیزند و دست در دست هم زنان را در موقعیت فروست نگاه میدارند. (نباید فراموش کنیم که در کشورهای «پیشرفته» نیز برخی از عقب افتاده اشکال ایدئولوژیک برای ارتجاع زنان موجود است: نظیر رشد ارتجاع مذهبی در آمریکا که بنیادگرایان مسیحی با حق سقط جنین مخالفت میکنند و خواستار بازگشت به ارزشهای ارتجاعی سنتی در خانه و به طور عام هستند.)

پنابراین شرکت زنان در مبارزه انقلابی صرفاً وسیله ای برای ضریب زدن به این سرمایه دار یا آن زمین دار و یا دولتی که این طبقات ارتجاعی را نمایندگی میکند، نیست. بلکه این حرکت ضروری است بر سرچشمه ستم بر زن: یعنی همان مناسبات اجتماعی که از زمان ظهور طبقات بوجود آمده است.

دیدگاه های طبقاتی مختلف

چه در غرب و چه در کشورهای تحت سلطه، زنان بهیچوجه یک عامل «حاشیه ای» و یا مقطعی در مبارزه طبقاتی نیستند. پیش از پیش روشن شده است که آنها در کانون پروسه ستم و استثمار قرار دارند. نتیجه منطقی و ناگزیر این واقعیت آن است که زنان بطور فزاینده ای در کانون مبارزه علیه نظام ارتجاعی و امپریالیستی قرار گرفته اند و خواهند گرفت.

دشمن طبقاتی، ظرفیت انقلابی زنان را به روشنی دریافتی و گامهای مهمی برداشته تا نه تنها این پتانسیل انقلابی را در هم بکوبد بلکه آن را به مجراهای بکشاند که برای نظام امپریالیستی جهانی سی ضرر باشد و به حفظ آن کمک کند. بطور مثال، امپریالیستها که از درنده ترین و کثیف ترین مرتجعین حمایت میکنند، بر شرایط اسف بار زنان اشک تسخاح می ریزند. آنها برای سرپا نگه داشتن شیوخ خلیج و حق آنان در احیای حرمسراهاشان، جنگ براه می اندازند (مثل کمک به شیوخ کویت در جنگ خلیج؛ به رژیمهای مثل طالبان در افغانستان کمک میکنند؛ از رژیمهای مانند السالوادور (که جوخه های مرگش راهبه های کاتولیک را در سال ۱۹۸۰ به طور وحشیانه مورد تجاوز و کشتار قرار

دادند و جدیداً افشا شده که مقامات ارشد آمریکایی در آن کشور از این جنایت باخبر بودند) حمایت میکنند. همزمان با این جنایتها، عوامشان در سازمانهای به اصطلاح غیر دولتی (NGO) موظف اند که پروژه های معینی را در میان زنان (به ویژه در مناطق فقیر و روستایی) در کشورهای تحت سلطه به پیش ببرند. هر چقدر هم که نیت برخی از افراد فعال در این برنامه ها خیر باشد، این برنامه ها در امپریالیستها قرار دارد. و هدف عبارست از مهار کردن ناراضی های زنان، دور کردن آنان از مسیر مبارزه انقلابی و کشاندنشان به مجرای طرحهای رفرمیستی با این توهم که برای زنان برابری بیشتری بدنبال خواهد داشت. اما حجم زیاد توجه امپریالیستها و سازمانهای به اصطلاح «غیر دولتی» به کار در میان این اقشار نشانه آن است که وظیفه مبارزه برای متشکل کردن زنان، وظیفه بسیار مهمی است.

میان برخورد انقلابی پروتاریا به مسئله زن یا برخورد نیروهای طبقاتی دیگر، حتی رادیکالترین پروژوا دمکراتها، تفاوتهای بزرگی موجود است. از جمله آنکه پروتاریای انقلابی به شورش زنان علیه وضع موجود آگاهانه دامن میزند. حال آنکه جریانهای دیگر مندوما میخوانند غلبان زنان از مهار کنند و در چارچوبه های محدود نگاه دارند؛ آنان از یک سو به زنان به مشابه دژکوبهای ارزشمند علیه دشمن نگاه میکنند و از سوی دیگر از اشتیاق انقلابی زنان برای نپل به جامعه کاملاً متفاوت، هراس دارند. بارها و بارها و ناسیونالیستها و انقلابیون پروژوا دمکرات شنیده ایم که میگویند پیش کشیدن مسئله زنان باعث ایجاد تفرقه در صفوف مبارزه میشود. این تفرقه زمانی میتواند پدیدار داشته باشد که هدف «مبارزه» بر پای یک یا جامعه متشکل از استثمارگران و استثمارشوندگان، مردسالاری و پدرسالاری و دیگر سنن و رفتار و افکار ارتجاعی باشد. سیاست ترس از «افراط» در مسئله زنان، ناگزیر موجب آن میشود که زنان حتی در فعالیت های انقلابی «مجاز» نیز نتوانند بطور کامل و موثر شرکت کنند. باعکس، انقلابیون پروتاریا با آغوش باز از شورش زنان استقبال میکنند و باوروش میسازند. از نظر انقلابیون کمونیست، مسائلهای ناشی از شرکت فعال زنان در جنبش (یعنی مواجه شدن با مقاومت مردان) یک ویژگی ضروری جنبش انقلابی

است. برخورد درست به مسئله به سبب آموزش، انتقاد و انتقاد از خود، همچنین دامن زدن به مبارزه آگاهانه (منجمله ترغیب روحیه شورشی در زنان) علیه ایدئولوژی و عملکردهای عقب افتاده درون جنبش انقلابی، هم زنان و هم مردان و کل جنبش را به سطح عالیتری ارتقا میدهد. تضاد میان زن و مرد را با نادیده گرفتن آرزوی غیب شدن، نمیتوان ناپدید کرد. تلاش برای منحل کردن آن درون «مبارزه» عوسمی (انگیزه که نیروهای پرورزا و شورویستهای مردسالار عمل میکنند) نیز این تضاد را این بین نمیبورد. این روش تنها به محدود کردن شرکت زنان در جنبش ختم میشود و مقاومت زنان دیر پا زود به طریقی که مستکبت زیاد مساعد حال انقلاب نباشد، فوران خواهد کرد.

فمینیستها و دیگران، کمونیستها را مورد انتقاد قرار میدهند که با «انگیزه های معین» زنان را به شرکت در مبارزه انقلابی تشویق میکنند. انقلابیون کمونیست پتانسیل انقلابی عظیم زنان (به ویژه در میان اقشار تحصیاتی جامعه) را درک میکنند. خشم این زنان در واقع نیروی قدرتمندی برای انقلاب است که باید به مثابه بخشی از نیروی انقلابی تمام شده ها علیه نظام ارتجاعی رها شود. تنها «انگیزه معین» که به آن اعتراف میکنیم اینست: جنبش امروز، در تقاطعی مانند پرو و نیال یا در تقاطعی که مبارزه همه جانبه برای کسب قدرت در جریان است، به مرحله جنگ خلق رسیده است. ما کمونیستها معتقدیم که شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز یکی از عوامل بسیار مهم است که این جنبش را قادر خواهد کرد تبدیل به جنبش فراد، یعنی انقلاب سوسیالیستی، شود. انقلاب سوسیالیستی گام به گام مناسبات مالکیت کاپی و نهادهای منطبق بر آن را از بین خواهد برد. و مبارزه برای از بین بردن ستم بر زن یکی از اینها و یکی از کانونهای مهم آن خواهد بود.

سوسیالیسم در چین

مانو بر وجود «عناصر سوسیالیستی» در انقلاب دمکراتیک نوین (به مثابه یک مرحله ضروری در انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه که بخش اعظم جمعیت جهان را در خود جای میدهند) تأکید ورزید. در واقع او تأکید کرد که وجود این عناصر یکی از ویژگیهای کلیدی است که این انقلاب دمکراتیک را از مقایسه با انقلاب دمکراتیک نوع کهن، «نوین» میسازد. و آنرا بخشی از انقلاب

سوسیالیستی پرولتاریایی جهانی میکند. الگوی چین به روشنی نشان میدهد که «دو راه» پیش پای زنان است. پرولتاریا پس از به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک در ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. پرولتاریا در این راه به نبردهای مکرر علیه بقایای جامعه کهن دست زد و با تلاشهای پی در پی با کسانی که در حزب خواستار متوقف کردن انقلاب و ایجاد یک جامعه سرمایه داری بودند، مقابله کرد. طی چندین دهه ساختمان سوسیالیسم در چین، پیشرفتهای عظیمی در سبب زنان در تمام عرصه های مبارزه، در مبارزه علیه افکار و سنن کهنه و ایجاد پدیده های نوین سوسیالیستی، انجام شد. انقلاب فرهنگی نقطه عطف این جهشها بود که طی آن فئودالیسم تن در جهت بر پا نگه داشتن انقلاب و پیشبردش به سوی کمونیسم، درگیر نبرد مرگ و زندگی شدند. رزباندهای همگان است که این جنبش عظیم، زنان را بگونه ای بیسابقه درگیر مبارزه کرد. این مسئله در مورد تمام اقشار جامعه صدق میکند. کارگران، دهقانان، و روشنفکران انقلابی که جنبش گاردهای سرخ را تشکیل میدادند. این مسئله در صفوف بالایی حزب نیز صادق بود. رفیق چیان چین، نقشی تاریخی به عنوان یکی از رهبران اصلی مفری انقلابی درون حزب کمونیست چین بازی کرد. و در عرصه مهم مبارزه علیه عقاید کهن آثار پرقدردی تحت رهبری وی وجود آمدند که موازین هنری نوینی برای توصیف موقعیت و رسالت پرولتاریا در عرصه هنر و فرهنگ وضع کردند. تجسم بخشیدن به قهرمانان زن انقلابی و سرفردت یکی از ویژگیهای برجسته این آثار بود.

همانگونه که میدانیم انقلاب فرهنگی نهایتاً به دست تهاجم ارتجاعی دن سیانویین و خیانت هواکوفن شکست خورد. خود چیان چین به علت مبارزه خستگی ناپذیرش برای آرمانهای پرولتاریا و برای خط انقلابی پرولتری مانوتوسه دون، به عنوان دشمن شماره یک و به جرم مسخره سوابقش از قدرت در جهت مقاصد شخصی، توسط مرتجعین در سال ۱۹۸۰ محاکمه شد. وی در دادگاه با شجاعت از پرچم سرخ دفاع کرد و به تنها جرم خود یعنی انقلاب کردن، اعتراف کرد. وی بدین ترتیب، دادگاه خود را به محاکمه کسانی تبدیل کرد که وی را متهم می کردند. (یعنی دن سیانویین و هواکوفن)

کهنه در مقابله با نو

و اما شرایط زنان در چین سرمایه داری

کونون چگونه است؟ پیش از بررسی از زنان مثل برخی از مردان با چپاول مایلمیکهای سابقا کلکتیو (جمع) مردم به نوانی رسیده اند و یا آزادی یافته اند که کارگران و نوده وای زحمتکش را استعمار کنند. احیای سرمایه داری اما برای اکثریت زنان چیزی جز بردگی مجدد در چنگال سلطه مردسالاری به ارمغان نیاورد. است. نه تنها بردگی اقتصادی بلکه بردگی جسمی و اجتماعی. این مسئله هم در مورد «مناطق آزاد تجاری» مانند کانتون صدق میکند و هم در مورد روستاها که دوباره به مناطق وحشت و فلاکت برای اکثریت عظیم روستائیان تبدیل شده، و با در مورد شهرهای بر برق چین جدید سرمایه داری. اشکال کهن ستم بر زنان مثل دلهای چریکین مجدداً در سراسر کشور ظاهر شده اند. عقاید فئودالی و کنفوسیوسی در مورد ستم بودن زنان بطرز انتقامجویانه ای، ظهور مجدد یافته اند. تود، فروشی که در چین مانو از بین رفته بود، هزار ناگزیر جامعه ای است که در آن کار انسان دوباره به کالائی برای خرید و فروش تبدیل شده، و در آنجا «شودنشدن سرخ شگروهند است» شعاری است که سرمداران حکومت با پیشروی تمام تبلیغ میکنند. از بین بردن نوزادان دختر چنان گسترده است که واقعیت زشتش در آمار جمعیتی نیز ظاهر میشود. چین یکبار دیگر برای اکثریت زنان جهنم شده است. یگر می بینیم که از نظر های زنان و نیز کل جامعه، فرق «دمکراسی کهن» یا «دمکراسی نوین» موضوع کوچکی نیست. خلاصه مسئله در این است که: آیا استعمار و ملازمه ناگزیر آن، یعنی ستم بر زن که ویژگی مشترک کلیه جوامع طبقاتی است، همچنان پایرجا خواهد ماند؟ یا اینکه راه فئودالی و سخته برای ایجاد مناسباتی کاملاً متفاوت میان زن و مرد را در پیش خواهیم گرفت؟ اکنون از نیال، پرو و سایر کشورهای درگیر در مبارزه انقلابی خبر میسرده که جنگجویان و رهبران تازه نفسی از صفوف تحت ستم ترین زنان سرمیخیزند. اینها که امروز به مقام قهرمانان زن انقلابی ارتقا یافته اند، دیروز توری میخوردند و تحقیر میشدند. اینگونه زنان هرگز به انقلاب نیم بند قانع نمیشوند. آنها الگوهای پرفروزی برای سایر زنان میشوند و جنبش انقلابی و اهدافش را به مصاف می طلبند.

انقلابیون پرولتر با ذخمت یک چشم به آینده و یک قدم به روستاها جاری انقلاب از صمیم قلب برای عملی کردن این شعار گام بر میدارند: «خشم زنان را به مثابه

زنان افغانستان هشتم مارچ را جشن می گیرند

ما زنان افغانستان که با چنین سنگری کاملاً بی پرده و کاملاً آفتابی ای رویرو هستیم باید جرات مندانه از روز جهانی زن تجلیل بعمل آوریم و مبارزاتمان را با شهامت و استوار به پیش ببریم. «بیباید در این روز یک بار دیگر خشم خود را به نیروی رزمنده و پرتلاش تبدیل کنیم و مبارزه خود را پیگیرانه و فاطعانه برای از بین بردن ستم بر زنان و ستمهای دیگر ادامه دهیم...»

یکی از سازماندهندگان پشت تریبون رفت و به نمایندگی از جانب کمیته سازماندهندگان زنان را فرا خواند که روز جهانی زن را قدرتمندتر از همیشه جشن بگیرند. او گفت که در آستانه قرن بیست و یکم زنان در افغانستان به زور در شرایط قرون وسطایی زندگی می کنند. او اضافه کرد: «این وضعیت به هیچوجه قابل تحمل نبوده و باید علیه آن بپا خاست. همانطوریکه در فطاعتنامه اجتماع اعتراضی زنان مهاجر افغانستانی مقیم کویت گفته شده است، زنان افغانستان برای تامین حقوقشان بجز پیگیری مبارزات فعال علیه وضع موجود راه دیگری ندارند...»

هم اکنون زنان مبارزی وجود دارند که علیه اقدامات ستمخانه و مقررات تبعیضی طالبان و جهادهای فقهی فاش آنها می بایزند. زنان افغانستان حتی برای پاژ بودن کاممهای زنانه قربانی می دهند. آنها در مقابله با تجاوزات و تعرضات باندهای مسلح حاکم و افراد مربوطه شان تا سرحد استفاده از اسلحه نیز پیش رفته اند و متجاوزین و مترصدین را غرقه در خون کرده اند. زنان رزمنده در خارج از کشور، از طریق تظاهرات، گردهمایی ها، کارهای نشراتی و فرهنگی و سایر اشکال فعالیتیهای اجتماعی مبارزاتشان را به پیش می برند. این مبارزات و جان فشانی های شجاعانه را باید هرچه بیشتر عمق و

زنی که مسئول جلسه بود به شرکت کنندگان چنین خوش آمد گفت: «اسروز هشتم مارچ روز جهانی زنان می باشد، روزی که سبیل مبارزه زنان برعلیه ظلمها و ستمهایی است که مناسبات حاکم بر جامعه بر آنان اعمال می نماید و آنان را در بند و زنجیر نگه می دارد. سالها پیش زنان کارگر در آمریکا بخاطر سختی شرایط کار و دستمزدها ن برعلیه کارفرمایان شورش کردند... در روز ۸ مارچ، حضور فعال زنان کارگر نساجی در عرصه مبارزه برای بدست آوردن خواسته های برحقشان نشان داد که چگونه منافع کارفرمایان و حاکمین در سنگری و بطور مشخص در ستم بر زنان و استفاده از کار آنها نهفته است. حکومت برای حفظ این منافع از نیروی نظامی خود استفاده کرد، اما زنان مبارز از رویرو شدن با قوای نظامی ترسی به دل راه ندادند و با جان نشاری در این مبارزه شرکت کردند...»

«ما زنان افغانستان نیز باید این روز را بعنوان روز مبارزه زنان برعلیه ستم بر زنان و حکومتیهای مردسالار در افغانستان و کشورهای دیگر هرچه رزمنده تر تجلیل نماییم». سخنران در صحبت از اینکه چگونه در بسیاری از کشورها حاکمان می گوشتند ۸ مارس را خنثی کرده و آن را به یک کارناوال دولتی تبدیل کنند و بر آتش مبارزه زنان آب بپاشند، چنین گفت: «زنان مبارز فریب جشنهای فلاپی دولتهای حاکم را نمی خورند و به مبارزاتشان ادامه می دهند. اما در حال حاضر تجلیل از روز هشتم مارچ در افغانستان غیر قانونی است. حاکمین مردسالار فعلی در کشور ما حتی تجلیل فلاپی این روز را لازم نمی بینند و این یکی از اشکال بروز سنگری کاملاً آشکار و کاملاً آفتابی ای است که آنان با بی شرمی تمام و بدون هیچگونه پرده پوشی در پیش گرفته اند. از این روز

روز ۸ مارس ۹۸ یک میتینگ مهم به مناسبت روز جهانی زن در شهر کویت در پاکستان برگزار شد. این میتینگ توسط زنان افغانستانی در تبعید سازمان یافته بود. برنامه های مشابهی نیز در اروپا به دنبال فراخوانی که توسط زنان افغانستانی و ایرانی در تبعید صادر شده بود، برگزار شد.

در فضای باز زیر آفتاب اواخر زمستان، زنان پیر و جوان گرد آمدند تا روز جهانی خویش را جشن بگیرند. آن روز صبح وانتهی در خیابانهای شهر می چرخید و تبلیغ می کرد. از اولین ساعات بعد از ظهر، جمعیت بسوی محل میتینگ روان شد. بسیاری از این زنان نخستین بار بود که به میتینگ شرکت می کردند که فقط توسط زنان سازمان یافته بود و توسط آنان اداره می شد. از بلندگوها ترانه «آتش در کوستان» از نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» پخش می شد. دیوارها با پرچم و شعارهای متعدد آذین شده بود. یکی از پرچمها در محکومیت پرده از ظهر، نمایشی تحمیل شده بر زنان بود؛ و پرچم دیگر فراخوان دفاع از مبارزات بر حق زنان را می داد. یکی از شعارها این بود: «شکستن زنجیرها مستلزم مبارزه سازش ناپذیر است.» شعار دیگر بر این تاکید داشت که زنان حتی اگر به زور هم که شده باید حقوق خویش را به چنگ آورند. در مجموع نزدیک به ۶۰۰ زن در این مراسم شرکت کردند. حتی زمانیکه میتینگ رو به پایان بود هنوز زنانی بودند که خود را به محل می رساندند.

میتینگ با خواندن قطعه شعری توسط یک زن آغاز شد. در این شعر آمده بود که بدون مبارزه زنان پیروزی بدست نخواهد آمد.

نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنید.» مانند هر عمل انقلابی بزرگ دیگر، پیشاهنگ پروتئری در جریان عمل به تجارب غنی و جدیدی دست می یابد و بر مشکلات جدید فائق میشود. همانگونه که ما در «گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی در هونان» در ۱۹۲۷ نوشت، هرگز بدون فراتر رفتن از «حد معقول» نمیتوان ناروانی ها را درست کرد. این نکته در مورد سرفقیمت کنونی زنان بسیار صدق میکند. انقلاب ایجاب میکند که ملیونها

مارکسیسم، لنینیسم، مائوتسیسم دروازه ها را بروی چنین تحولی بطور گسترده باز کرده است. با این وصف هنوز نیشوران افراد رضایت نمود چرا که کارهای زیادی برای بسیج کامل زنان درون مبارزه انقلابی باید انجام شود. پیشروهای کنونی تنها آغاز است. آنچه ناباوران را به باور خواهد رساند: زنان هرچیزمیزند، جهان متغیر کنونی را زیر و رو میکنند و جهان نویی را خشت بر خشت از نو بنا می دهند. ■

زن از تمامی زنجیرهایشان، منجمله زنجیر سنن و سلفه مردسالاری، بگسند و ابتکارات انقلابی خود را بکار بندند. اگر احزاب و تشکلات کمونیستی، به درستی و با انرژی فراوان مارکسیسم - لنینیسم، مائوتسیسم را در این زمینه پیاده کنند، خیل زنان به صفوف مبارزین و رهبران انقلاب خواهند پیوست. واقعیت اینست که بر آن است که موضع و پراتیک «دشمن انقلابی اترنالیسوتالیستی» و احزاب و سازمانهای متشکل در آن با الهام از

آید و کسی کشته می شود، برای از بین بردن دشمن و جنگال زن یا دختری را بعنوان خون بها به خانواده طرف مقابل می دهند. در جنگهای مختلف در شهرها و دهات، زمانیکه یک گروه در جنگ برنده می شود، به زنان پشایه غنایم جنگی برخورد می شود و مورد احتفالی و تجاری قرار می گیرند. هم اکنون زنان زیادی در افغانستان بطور علنی مورد تعرض و تجاوز قرار می گیرند و دلیل آن را غنیمت شمردن آنها و دلایل دیگر مثل بی حیای بودن نکردهن قوانین قرون وسطایی می گویند...

ما باید بر علیه تمامی این دستها که خود بخشی است از نظام استبداد آور حاکم در افغانستان مبارزه کنیم. ما در این مبارزه تنها نیستیم... مبارزه علیه ستم از جانب زنان کشورهای مختلف به پیش برده می شود...

سخنران در میان ابراز احساسات جمعیت تریسون را ترک کرد و جای خود را به نوجوانی داد که قطعه شعری را درباره تبدیل قریادهای رنج زنان به تندروی که دیوارهای زندان ستم را فرو می ریزد، خواند. سپس سخنران دیگری چنین گفت: «مبارزات خودبختی را ما در مورد تعداد قابل توجهی از زنان می پیسیم که زنان قایل نیز باید از آنها یاد بگیرند. اما این مبارزات فردی ستم بر زنان را در جامعه از بین نمی برد و اگر از دست یک ستمگر خلاص شویم، در ادامه زندگی بدست ستمگر دیگری می افتیم...

«ستم بر زن چیزی از مناسبات حاکم بر جامعه می باشد و حکومتهای ستمگر از آن دفاع می نمایند. لذا در مبارزه علیه ستم بر زن ما با این حکومتها و قوانین خود ساخته شان که متکی بر فرهنگ و سنن عقب مانده است و دستگاههای سرکوبگر حافظ این مناسبات روبرو هستیم. هر زمان که مبارزات ما در سطح شخص خود ما محدود نشود و این مناسبات و حکومتهای ستمگر را مورد حمله قرار دهد، آنها به سرکوب مبارزات ما دست می زنند... دلیل این امر روشن است... این مبارزات متناقض رژیمها را به خطر می اندازد...» او نمونه های دیگری از مبارزات خود بخودی زنان را نقل کرد و اضافه نمود: «زنان مبارز باید دست بدست ما بدهند تا بتوانند مبارزاتشان را دردمندتر بسازند و آن را به جریانی تبدیل نمایند که هرچه متشکل تر باشد... این نیروی زنان، حاکمان ستمگر را هراسان می کند. این مجبور هستند که به تهدید متوسل شوند...» او سخنان خود را با درود به مبارزات برحق زنان در افغانستان و سراسر جهان خاتمه داد. بعد از وی نوبت به پیام همبستگی از جانب یک دختر محصل رسید. سخنران بعد، پهنکام معرفی خود

زنی را تعریف و تمجید نمایند، می گویند که ساکت است، کم حرف است، حرف شنو است، خجالتی است... زمانیکه بر علیه ستمهایی که بر او و زنان دیگر روا می شود اعتراض کرده و مبارزه را دامن بزند به او می گویند که پایش را از گلیم خودش بیرون گذاشته، لجر است، سلیطه است، بی حیا است. و به این وسیله می خواهند جلوی اعتراض و مبارزات زنان را بگیرند...

«در مناسبات زنناشویی مرد می تواند چندین زن را بطور رسمی یا غیر رسمی به مالکیت خود دربیورد. کافی است که پول داشته باشد تا بتواند هرقدر زنی که خواهد بخرد. در این میان احساسات زن بعنوان یک انسان، یک شریک زندگی که فکر می کند، مطرح نیست و مورد تحقیر و نادیده گرفتن قرار می گیرد. زمانیکه شوهر یک زن، زن دیگری می گیرد به هر دو زن ستم می شود، هم به زن اول و هم به زن دوم و زن سوم و... چون گناه هیچ کدام از زنهای نیست، آنها باید با ستم را در رابطه با نظام مردسالار حاکم ببینند...

«زنان در دهات حق مالکیت بر زمین ندارند. کار آنها در دهات هم اصلا به حساب آورده نمی شود، در صورتیکه زنان هم در خانه و هم در زمین و در رابطه با محصولات زراعتی و پرورش حیوانات از سر صبح تا ناهفتی شب کار می کنند. پاک کردن محصولات زراعتی، آرد کردن، گندم، نگهداری حیوانات، دوشیدن شیر و تهیه ماست و سکه و دوغ و چکه و قروت، سوزن دوزی، قالی بافی و کارهای دیگر از جمله کارهای زنان در دهات می باشد که یا به تنهایی و یا یکجا با مردان انجام می دهند. در مناطقی مثل نورستان و جدران زنان تمام کارهای مربوط به زراعت را بدون هیچ گونه سهمگیری مردان به پیش می برند. در اکثر موارد زنان هیچ مردی برای این کارها دریافت نمی کنند و اگر هم در مواردی مثل قالی بافی دریافت کنند بسیار ناچیز است... که در اکثر موارد به مردان خانواده تحویل داده می شود...

«دخترها از کوچکی مجبور هستند که کارهای سخت را در دهات انجام دهند و وقتی به سن هفت سالگی می رسند باید تکه دوزی، پخت و پز، بختن نان، نگه داری اطفال خرد و غیره را انجام دهند تا برای شوهر کردن آماده شوند. در سنین ده تا دوازده سالگی دیگر نباید به مکتب بروند. اگر مکتبی وجود داشته باشد، چون ممکن است در بیرون از خانه چیزهای جدیدی ببینند و تغییر نمایند و دیگر دختران سرخم و حرف شنو و تابع نباشند... «حتی زمانیکه دعوای قومی یا خانوادگی و شخصی در دهات بوجود می

گسترش بخشد و به یک حرکت اجتماعی وسیع مبدل نمود.» سخنران توضیح داد که ستم بر جوامعی نظیر افغانستان محدود نشده بلکه به اشکال متفاوت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم وجود دارد. او گفت که مبارزه زنان در افغانستان بخشی از مبارزه بین المللی گسترده تر علیه نظام حاکم بر جهان است.

سپس یک زن جوان مقاله ای را که در مورد اشکال مختلف ستم بر زنان تهیه کرده بود، ارائه داد: «زنان افغانستان از اولیه ترین حقوق یک انسان به خاطر زن بودن محروم هستند. در شرایط کنونی آنها حتی در شهرها اجازه ندارند که برای اجرای کارها و رفع احتیاجاتشان به بیرون از خانه بروند، حتی برای حمام رفتن و یا برای تدارک و شفاخانه رفتن و یا به مکتب رفتن. حجاب اجباری به شکلی است که زندانی بودن زنان را به نمایش می گذارد حتی چشم زن نباید معلوم باشد. این حجاب فقط یک پوشش نیست بلکه به قسمی است که اجازه درست دیدن و حرکت کردن و راههای طولانی رفتن بیرون از خانه را برای زنان نمی دهد. زنانی که کاری یاد گرفته بودند و در جامعه فعال بودند، به دستور و زیر طابان و حاکمان دیگر فعلی در افغانستان خانه نشین شده اند. زنان زیادی بخاطر نامحرم شدن زندگی خود و خانواده شان در بیرون از خانه کار می کردند. زنان زیادی در جریان جنگ مقاومت ضد روسی و همجنان جنگهای جاری شهرانشان را از دست داده اند و مجبور هستند که مخارج زندگیشان را خود تامین نمایند. اما تمامی اینها نمی تواند برای ادامه زندگی خود و اطفالشان کار کنند.

«زنان افغانستان هم در دهات و هم در خانه، خدمت به شوهر، پذیرایی همایان، پرورش و مراقبت اطفال و غیره. در جامعه هیچ ارزشی برای این کارها قائل نمی شوند... کار فقط کار مردان است که دارای ارزش است و در مقابل آن مزد دریافت می شود.

«کار خانه باعث می شود که زنان از صبح تا شب فرصت نکنند که به موضوعات دیگری که در اجتماع می گذرد فکر کنند و محدود به همان کارهای تکراری می شوند. زنان اجازه پیدا نمی کنند که چیزهای بیشتری بلدانند و یاد بگیرند و به مسائل بیشتر فکر کنند... همیشه مردان خانواده و جامعه برای آنها تصمیم می گیرند که اجازه دارند در خانه بمانند یا نه، اجازه دارند بیرون از خانه کار کنند یا نه، اجازه دارند فکر کنند یا نه، اجازه فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دارند یا نه... زمانیکه می خواهند

گفت که بی سواد بوده و نمی توانه به زبان قلمی حرف بزند. «مادران ما عقب مانده بودند و در مجلسهای مثل مجلسهای فعلی ما نشسته بودند، بخاطر این سرنوشت ما خراب کردند. من من خواهم سرنوشت غم انگیز خود را برای شما بگویم و به گوشه‌نشینان برسانم. سرنوشت من این بوده که یک دختر ۷ ساله را به یک مرد ۷۰ ساله داده بودند و مرا بدبخت کردند. در طول نه ده سال من زندگی خود را نفهمیدم که آیا من زنده هستم یا در گورستان. خواران و مادران از شما خواهش می کنم که سرنوشت اولادهای خود را خراب نکنید. دخترهای شما هم عاجز است و هم بیچاره است. آیا می دانید که ما را غریبه می شناسند و ما را بسیار عقب مانده می شناسند. به حق و حقوق ما هیچ کس نیست نمی دهد و حق و حقوق ما را کسی روشن نمی کند. من به زبان خود حرف می زنم که یک طفل ۷ ساله را به مرد ۷۰ ساله دادند. بعداً که من به سن ۱۷ سالگی رسیدم مبارزات خود را به راه انداختم و فهمیدم که اگر خودم خود را از این بدبختی نجات ندهم هیچ کس نیست که مرا از این بدبختی نجات دهد...» استقبال بسیاری که از سخنرانی وی شد نشان می داد که او تنها کسی در بین جمعیت نیست که از چنین سرنوشتی رنج برده است. سپس سخنران بعدی پشت تریبون رفت و چنین گفت: «من به حجت یک دختر مستبدیده و رنج گدیده کشور این روز را برای همه زنان جهان، خاصاً برای خواران و مادران پلاکیده میهنم تبریک می گویم. من افتخار می کنم و به خود غرور می پشمم که در چنین روزی در بین خواران و مادران خود قرار گرفته‌ام توانسته ام احساسی را که دارم در قالب مقاله خدمتتان تقدیم کنم...»

خواران و مادران! بدون زن جامعه انسانی وجود ندارد. بدون اشتراک زنان در امور اجتماعی یک جامعه، آن جامعه بسوی نابودی می رود و نمی تواند بسوی خوشبختی گام زن باشد. در طول تاریخ زمانی بوده اند که برای مقتان مبارزه کرده اند و به اثبات رسانده اند که زنان انسانهای دوست دوم نیستند و می توانند شانه به شانه مردان برای خوشبختی مردم مبارزه کنند و حتی جانشان را در این راه از دست بدهند.

«خواران و مادران! پس بیایید درباره خود و ستمهایی که بر ما اعمال می شود بیندیشیم و راه نجات را دریابیم. آیا ما فقیر و ناتوانیم و نمی توانیم خودمان را از این ظلمتی که بر ما سایه افکنده است برهانیم؟ نه چنین نیست...»

«خواران و مادران! پس بیایید دست به دست هم داده و ریشه خرافات را از هم بگسلیم. ما باید تحصیل کنیم، در امور

اجتماعی جامعه خویش سهم باشیم، کار کنیم و در تولید اشتراک داشته باشیم، آزادی بیان داشته باشیم و در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خویش سهم باشیم. اگر این حقوق از ما سلب شوند ما انسان کامل نخواهیم بود و همیشه زیرین و بدبخت خواهیم بود. ما باید برای گرفتن حقوق انسانی خویش مبارزه کنیم و این عمل طبعاً تلاش و از خود گذری می طلبد. وقت آن نمانده که خاموش بنشینیم و حال زارمان را ننگاره کنیم... دیگر زمان آن رسیده که خودمان را برای بدست آوردن حقوق انسانی مان آماده کنیم و مبارزه برحمتان را به ظهور تنظیم شده آغاز نماییم.» زن دیگری به زبان اردو با حصار سخن گفت (میتینگ به زبان دری برگذاری می شد). او وضعیت زنان کشورهای نظیر افغانستان، ایران و پاکستان را محکوم کرد و چنین گفت: «در اینجا من یک مسئله بسیار مهم را می خواهم واضح کنم که تحصیل و آموزش حق اولیه زنان است و ما به کسی اجازه نمی دهیم که ما را از این حق محروم نماید.»

مشول جلسه بطور مختصر به تاریخ ریشه ستیز بر زنان اشاره کرد و چنین گفت: «در افغانستان همانند هر جامعه طبقاتی دیگری، قسم بر زنان نیز ستم می آید. ساختار اقتصادی - اجتماعی استثمارگرانه مسلط بر جامعه می باشد. شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، در جهت به پیروزی رساندن انقلاب یک ضرورت اساسی است. زیرا که بدون شرکت فعال نصف نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست. اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست. مقدم بر آن مسئله اساسی این است که فعالیتهای انقلابی زنان، ستم پدیسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استثمارگرانه حاکم بر جامعه است، مورد فرسخت جدی قرار می دهد و ششم زنان را بشانه عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می نماید.»

سپس قلمناشنه ای که توسط محفل تجلیلیه زنان مهاجر افغانستانی به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن به این میتینگ ارائه شده بود، قرائت شد. در بخشی از قلمناشنه چنین آمده است: «برگزاری موفقانه محفل کنونی نشان می دهد که مبارزات زنان افغانستانی علیه ستم و بخاطر کسب حقوق انسانی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی شان می تواند و باید ادامه داشته باشد و بیشتر از پیش به سوی گسترده‌گی و عمق بیشتری حرکت نماید. محفل امروزی ما همانند گروههایی نیست جنی، یک اجتماع منفرد و تنها نیست بلکه بخشی از یک سلسله محافل و اجتماعاتی است که در مناطق و کشورهای مختلف توسط زنان مبارز

افغانستانی و ایرانی به پیش برده می شود... برنامه ای که خود بخشی از مبارزات زنان کشورهای مختلف جهان در روز هشتم مارچ محسوب می گردد... این قلمناشنه با تأیید فراخوان عمومی صادر شده برای مراسم ۸ مارچ، اعلام کرد:

«۱ - هشتم مارچ روز جهانی زنان است که وسیعاً در سطح بین المللی مورد پذیرش قرار گرفته است. موقف عقب گرای نیروهای تاریک اندیش و قرون وسطایی حاکم بر افغانستان، مبنی بر غیر قانونی دانستن برگزاری این روز، عمیقاً ستمگرانه و جاهلانه بوده و شدیداً قابل نکوهش است. زنان مبارز افغانستانی مکلفند که همه ساله دوش پوشش زنان مبارز سایر کشورهای جهان، از روز جهانی زن تجلیل بعمل آورده و برگزاری این روز را بمثابة یک حرکت مبارزاتی علیه نظام مردسالار و حکام ستمگر و جاهل حاکم بر کشور در نظر داشته باشند.»

«۲ - مبارزه علیه طالبان و سایر نیروهای زن ستیز در افغانستان، حق انسانی و مساواتی مسلم زنان افغانستانی است و ما این مبارزه را علیرغم هرگونه تهدید و اعراب از سوی واپس گرایان داخلی و خارجی به پیش خواهیم برد. مبارزه ما بر حق و عادلانه است و با شجاعت و استواری ادامه خواهد یافت.»

«۳ - ما از تمامی شخصیتها و نیروهای ملی، دمکرات و انقلابی افغانستان و سایر کشورهای جهان می خواهیم که از امر ما حمایت بعمل آورند و ما را برای ادامه موفقانه و پیشرونده مبارزاتمان مدد رسانند.»

«زنده باد مبارزات بر حق زنان افغانستان! زنده باد مبارزات عادلانه زنان در سراسر جهان!»

سپس مشول جلسه، اعلام بحث آزاد کرد. زنی از بین جمعیت بلند شد و از حجاب به دفاع برخاست. او گفت که زنان باید به جای اینکه از ستم، آه و ناله کنند بهنگام سختی (در جهت های جنگ) یاور مردان باشند. این حرف، بحث داغی را بر سر مسئله ستم بر زن در افغانستان و باصطلاح «ضعف اخلاقی» زنان دامن زد. میتینگ در فضای پرشور و داغ با این ترانه به پایان رسید:

روز ۸ مارچ را فرخنده تر می کنیم
آتش کینه خود افروخته تر می کنیم
زنجیرها را بگسلیم، خشم خود رها کنیم
ظالمان را می کشیم، حق خود را می گیریم
ریشه ظلم می کنیم، خود را رها می کنیم
زندگی آزادی است، بندگی برابری است
جنگ ما رهایی است،
خشم ما خاموشی است

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی

از شرق تا غرب دنیا

در شماره گذشته، نامه‌ای از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را چاپ کردیم که هواداران این جنبش را به سازماندهی کارزار جمع آوری کمک مالی فراخوانده بود. یکی از فعالیت‌های کلیدی که نیروهای مائوئیستی جهان باید آن را شتاب بخشند، توزیع گسترده ادبیات انقلابی است. شما نیز همین امروز به این کارزار بپیوندید و به جهانی برای فتح کمک کنید تا بتواند مجله را منظمتر و به زبانهای بیشتر منتشر کند، و در کشورهای بیشتری توزیع نماید. این یک نیاز عاجل است. پک‌ها یا حواله‌های پستی خود را می‌توانید به نام «جهانی برای فتح» به نشانی مقابل ارسال کنید: A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, UK

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

از زبان خوانندگان...

خشم توده‌ها علیه تجاوز در پنجاب

خانواده‌های قاتلین کاملاً منفرد شدند. رسانه‌های محلی بطور منظم خبرهای مبارزاتی را منعکس کردند: روزنامه‌ها از مقالاتی درباره وضعیت زنان در هند پر شد. اخبار این مبارزه در سراسر هند طنین انداخت. مقاماتی که روابطشان با متجاوزان افشا شده بود مجبور به استعفا شدند. بالاخره مسئولان جنایت دستگیر شدند. یکی از افراد پلیس اخراج شد. و حزب حاکم محلی مجبور شد برای ایجاد کتابخانه‌ای بنام «ماها صاحب کاتورا» معادل ۲۵ هزار دلار بپردازد.

جنایت علیه زنان در هند یک مسئله بسیار رایج است. تقریباً هر ۶ دقیقه یک جنایت علیه زنان صورت می‌گیرد. و هر ۱۲۰ دقیقه یک زن قربانی قتل‌های خانوادگی می‌شود. مبارزه فوق‌الذکر یکی از نقاط اوج مقاومت در برابر چنین جنایاتی در پنجاب محسوب می‌شد. کمیته مبارزه مصمم است توجه مردم را بیش از پیش به این موضوع جلب کنند و مبارزه علیه اوپاش و متجاوزان را به مبارزه علیه مستبدان محلی و دولت پیوند بزند.

مختلف مدافع حقوق بشر تشکیل شد. ستون فقرات انقلابی این کمیته، نشریه «چامکادا لعل تارا» و «لوک سنگرام مورجا» بودند. روز ۱۲ اوت، هزاران زن و مرد از «پارتالا» و دهات اطراف در مراسم سوگاری شرکت جستند.

پرده‌پوشی پلیس ادامه یافت، و مقاومت توده‌ها نیز باز نایستاد. دو روز بعد از مراسم سوگاری، یک تظاهرات ۲۵ هزار نفره برگزار شد که در آن شعار اعدام مسببین جنایت، اقدام جدی علیه مقاماتی که از قاتلین حمایت می‌کنند و منفرد کردن خانواده‌های آنان در محیط عمومی اعلام شد. برای کمک به پیشبرد این فعالیت‌های مبارزاتی، معادل ۵۰۰۰ دلار جمع آوری شد. روز ۸ سپتامبر تظاهرات دیگری با حضور ۵۰ هزار نفر از مردم خشکین برپا شد. کمیته مبارزه توانست در عرض چند دقیقه ۴۰ هزار اعلامیه را بدست توده‌های مشتاقی برساند که خود خواهان پخش بیشتر اعلامیه‌ها بودند. نام دبیرستانی که «ماها صاحب کاتورا» در آن تحصیل می‌کرد به نام وی تغییر یافت.

مطلب زیر بر پایه گزارشی از نشریه انقلابی «چامکادا لعل تارا» چاپ پنجاب هند، که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کند، تهیه شده است.

روز ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۷ در «پارتالا»، دختری بنام «ماها صاحب کاتورا» زمانی که از دبیرستان به خانه باز می‌گشت مورد تعرض قرار گرفت. به او دست‌جمعی تجاوز کردند و سپس وی را بقتل رساندند. این جنایت توسط افراد نزدیک به حکومت انجام شد. پلیس نه تنها کوچکترین تلاشی برای دستگیری و مجازات مسببین این جنایت بعمل نیاورد، بلکه تعدادی افراد بیگناه را دستگیر کرد. این اقدام تبهکارانه و پرده‌پوشی‌های پلیس، خشم توده‌ها را برانگیخت و باعث آشوبهایی شد که مقامات پنجاب انتظارش را نداشتند. درست بعد از پخش خبر جنایت، یک کمیته مبارزاتی از سوی احزاب و گروه‌های

درباره موقعیت زنان در هند

جهانی برای فتح عزیز، زنان نیمی از آسمان را پر دوش دارند. آنها نیمی از انقلاب هستند. برپایی جنبش زنان زنپیره‌های استثمار زن در نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را در سراسر جهان

جهانی برای فتح عزیز، زنان نیمی از آسمان را پر دوش دارند. آنها نیمی از انقلاب هستند. برپایی جنبش زنان زنپیره‌های استثمار زن در نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را در سراسر جهان

این نامه را یکی از خوانندگان زن مجله از آندرا پرداش برایمان فرستاده که به موقعیت زنان در هند می‌پردازد.

خانوادگی، آزار شبانه و غیره، اخیراً بالا گرفته است. این مبارزه به بخش لاینفکی از جنبش عمومی انقلابی تبدیل شده که علیه بنیان نظام استمارگرانه اقتصادی جریان دارد.

جنبش انقلابی، موضوعات پایه ای مربوط به استعمار اقتصادی و جنسی زنان را در دستور کار انقلاب گذاشته است. طبقه استمارگر با پروسالاری، نیسی از نیروی کار یعنی زنان را تهدید می‌کند. از زنان بشاویه عرضه کننده کار ارزان استفاده می‌کنند. آنها حتی از زنان کارگر سو استفاده جنسی می‌کنند. آنها سعی می‌کنند بر مبنای جنسیت بین زنان و مردان کارگر تفرقه بینازند و بر آنها حکومت کنند. این یک پدیده جهانشمول است.

از اوایل قرن بیستم مبارزه علیه هر شکل از استعمار زنان به پیش رفته است. بعد از یک دوره مبارزه تلافی جویانه، اینک عصر جنبشهای زنان فرارسیده است. این چیزی است که در هر دو می‌گذرد. این چیزی است که در آلمان، فیلیپین، سری لانکا، کشمیر، نپال و سایر نقاط می‌گذرد. و این چیزی است که در هند می‌گذرد. در حالیکه کشورهای امپریالیستی سعی می‌کنند توده‌ها را با برنامه‌های صرفاً اقتصادی و رفاهی سازمانهای داوطلب غیر حکومتی خواب کنند، جنبش انقلابی در هند نیز مانند سایر کشورهای در حال توسعه، راه تکاملی خود را می‌پیماید و دورنمایی روشن را پیش روی دارد. این جنبش پیش از پیش بر توده زنان تاثیر می‌گذارد و آنان را به جاده انقلاب و رهائی می‌کشد. در اینجا نمونه‌های روشنی از جنبش انقلابی زنان را نقل می‌کنم.....

زنان در مبارزه مسلحانه «تله نگانا»

مبارزه مسلحانه «تله نگانا» در دهه ۱۹۴۰ در ایالت آندراپرادش، نقطه عطفی در جنبش انقلابی زنان هند محسوب می‌شود. زنان با تمام نیرو جنگیدند. کارگران کشاورزی بی زمین به مصادره بخش عظیمی از اراضی اربابی پرداختند. در آن زمان، ۴۰ درصد اراضی در مالکیت اربابان و ایستگان آنها بود. مردم پار مالیات را نیز بر دوش داشتند. هیچگونه امکانات تحصیلی و درمانی وجود نداشت. فقط ۱۵ درصد از کل اهالی با سواد بودند. فقط ۱۵ درصد زنان سواد داشتند. زنان کاستهای فقیرتر در خانه

اراضی را اعلام کرد و خواهان تقسیم مجدد زمین توسط کمیته‌های دهقانی، سازماندهی و تسلیح دهقانان برای مقاومت در برابر اربابان و مرتجعین شد.

این یک درک نوین بود، و همین مسئله در انقلاب هند به ناکزالیاری جایگاهی تاریخی بخشید. طی دو ماه ۶۰ مورد مصادره زمین و محصول صورت گرفت. اسناد مالکیت ارضی و قروض دهقانان به اربابان سوزانده شد. بیش از ۲۰۰۰۰ دهقان دستگیری فعالین آمد با مقاومت شدید روستائیان روبرو شد. بعداً نیروهای کوماندو با اعزام کردند و قیام سرکوب شد. اما برای مدتی کوتاه، قیام قهرآمیز پشت طبقه حاکم را لرزاند. در دوره شرکت زنان در این قیام هنوز بررسی عمیقی انجام نگرفته، اما آنها نقش بسیار فعالی بازی کرده بودند.....

ادامه مبارزات بعد از «انتقال قدرت»

۱۵ اوت ۱۹۴۷ که بعنوان روز استقلال هند جشن گرفته می‌شود، چیزی بیشتر از انتقال قدرت از دست انگلستان به طبقه حاکمه کمپرادور هند نبود. هنوز هم استقلال واقعی بنست نیامده است. استعمار اقتصادی و انحطاط فرهنگی بالا گرفت. حاکمان، پروسالاری را بیش از پیش تقویت کردند. بعثت بحران اقتصادی حاکم، بازارهای جدیدی به دوش زنان گذاشته شد. آنها باید مدام بچه می‌آوردند تا نیروی کار فراهم کنند. و از طرف دیگر، میزان مرگ و میر کودکان افزایش می‌یافت. نظام نیمه فئودالی به کار انسانی نیاز داشت. بنابراین زنان را تشویق به تحصیل کردند. اما مشاغل زنان به پرستاری و آموزگاری محدود شد که این خود، ادامه نقش زن در نظام پروسالار فئودالی بود. حتی امروز هم اکثریت اهالی هند در روستا زندگی می‌کنند. فئودالیسم دست نه‌خورده مانده و استعمار به قیام‌های بیشتر پا می‌دهد.

ناکزالیاری: تندر بهاری

قیام مسلحانه ناکزالیاری در سال ۱۹۶۷ در بخش دارجیلینگ از ایالت بنگال غربی مانند یک تندر بهاری، آسمان انقلاب هند را روشن کرد. قبایل علیه غارتگری اربابان زمیندار نبره کردند. دهقانان قطعه زمینی را در منطقه ناکزالیاری گرفتند، گرداگرد آن را با پرچمهای سرخ نشانه‌گذاری کردند و در آن به کشت پرداختند. کنفرانس دهقانی خاتمه مالکیت انحصاری اربابان بر

زنان در جنبش طبقه کارگر

صنعتی کردن هند فقط بر مبنای منابع کشورهای امپریالیستی صورت گرفته و می‌گیرد. امروز شرکت‌های چندملیتی علناً در هند سرمایه‌گذاری می‌کنند. اگرچه این روند، بخشی از زنان را به کارگر صنعتی تبدیل کرده اما آنها فقط ۷٫۵٪ زنان کارگر هند را شامل می‌شوند. اکثر زنان در بخش غیررسمی کار می‌کنند.....

در دوره اخیر، مبارزات حق طلبانه زنان آرام آرام با یک دورنمای روشن به جاده انقلاب پیوسته است. «زمین به کشتگر» به شعار روز تبدیل شده است. مبارزه برای حق قیابیل بر جنگلها نیز یک موضوع روز است.....

در منطقه جنگلی «داندراکارانیا» که سرشار از منابع طبیعی است، زنان شاغل در بخش غیررسمی علیه نظام سرمایه داری و فئودالی به سازماندهی پرداختند. این امر با مبارزه برای افزایش دستمزد کارگرانی که برگ گیاه «تندو» می‌چینند آغاز شد. در این منطقه جوخه‌های مسلح انقلابی حضور دارند. تشکلات دهقانی شکل گرفته و تعداد اعضای یکی از سازمان زنان قبیله به هزاران نفر بالغ می‌شود. این سازمان به مسائل گوناگون زنان می‌پردازد. مبارزه با دگرگیری و زد و خورد بسیار با پلیس همراه بوده است. اغلب «تندو» چپان، زن هستند. اینک

گذاشته شدند. مقاومت هادی که در برابر مراسم انتخاب ملکه زیبایی جهان در نوامبر ۱۹۹۶ در «بنگالور» یعنی مرکز شرکت‌های چندملیتی در هند انجام گرفت، مظهری از آگاهی زنان بود. اینکه یک زن هندی را به‌عنوان ملکه زیبایی سال ۱۹۹۷ انتخاب کردند نشان می‌دهد که غارت امپریالیستی در هند تشدید خواهد شد. آنها برای فروش کالاهایشان، مدل‌های هندی می‌خواهند. زنان مقاومت می‌کنند و منافع پشت کارزاری که برای تربیت مانکن، رقابت بر سر زیبایی و غیره براه افتاده را افشا می‌کنند. زنان مصممند پروژه از چهار سازمان‌های تأمین اعتبارات که نقش ماسور امپریالیستها را در گمراه کردن مردم بازی می‌کنند، بردارند.

یک مانع مهم دیگر در راه سازماندهی زنان، فرهنگ هندو است. «هاراماساستراس» هندو در تزیین فئودالیسم به ذهن استعمارشدگان بسیار موفق بوده است. زنان از طریق کاست، جنسیت و «دلیتها» در اختیار ثروتمندان قرار گرفته‌اند. تشکلات زنان به تدریج زنان را نسبت به برخورد منفی مذهب به رشد زنان آگاه می‌کنند. آنها می‌فهمند که زنان مسلمان و مسیحی را هم باید از حصار زندگی موجود بیرون کشید. زنان مسلمان بشباه یک اقلیت در دولت هندو، بیش از دیگران از حقوق خویش محرومند و سرکوب می‌شوند. مسیحیت به یک ابزار تبلیغاتی امپریالیستها تبدیل شده است. به موضوعات مربوط به زنان «دلیت» که بواسطه کاست و جنسیت خود تحت استعمار قرار دارند نیز باید پرداخته شود.

زنان خدمتکار نژد طبقات میانی و فوکانی که به کشورهای مختلف مهاجرت کرده اند، زنانی که قربانی آزار جنسی هستند، و دیگران را باید قربانیان عصر «سیاست‌های جدید اقتصادی»، یا قربانیان عصر امپریالیسم دانست. همه این بخش‌ها باید گرد آیند و به راه انقلاب پیوندند. ■



در ایات چهار هند، زنان کاست‌های تحتانی توسط کسانی که در رسانه‌ها «تاکرانی» خوانده می‌شوند برای دفاع از خود در برابر تجاوز و تحقیر و از جانب مردان کاست فوقانی بر آنان روا می‌شود، سازمان می‌یابند.

عقاید و آداب مذهبی گسسه بشدت مانع کار زنان و رشد فئودالیستی زنان می‌شود، زیر سؤال رفته است. برای مثال، زنان هیچ حقی در انتخاب شریک زندگی خود ندارند. اگر مردی، زنی را بریاید و به خانه خود ببرد، آن زن مجبورست همسر وی شود. چند زنه بودن رواج دارد. زنان بعد از ازدواج حق پوشیدن ژاکت ندارند. بعد از اینکه زنان در مبارزه علیه حکام هند و امپریالیستها سازماندهی شده اند، این چیزها هم دارد تغییر می‌کند.

در آندراپرادش، جنبش منطقه جنگلی توسعه یافته و زنان در مبارزه برای افزایش دستمزد، کاهش قیمت نوتابه، و حق زمین مبارزه می‌کنند. در خیزش عظیم سال گذشته، قریب به ۱۰۰۰ مبارز در درگیری با پلیس کشته شدند. بواسطه اختناق شدید، تشکلات زنان به شکل مخفی سازمان یافته اند. اهداف مبارزات زنان چنین است: زنان باید از کار خانگی خلاص شوند. آنها باید در تولید اجتماعی شرکت جویند. کار

زنان علیه سیاست‌های جدید اقتصادی

مقاومت می‌کنند

بعد از اجرای «اتفاق عمومی تجارت و تعرفه‌ها» و پیاده کردن «سیاست‌های لیبرالیزاسیون» از سوی حکومت هند، زنان بیشتر به حاشیه رانده شدند. خصوصی کردن‌ها و قطع سوسیدها، مستقیماً بر امر تحصیل و بهداشت زنان تاثیر گذاشت. زنان کارگر از شرکت‌های بخش عمومی که گفته می‌شد حال نزاری دارند، کنتر



مخامره لنینگراد، ۱۹۴۲، رسته زنان در مقابل کاخ زمستانی درست قبل از تهاجم نازی‌ها

بازتکثیر یک سند تاریخی

لنین درباره مسئله زن

کارگر، هنرمند، کارگر، زن دهقان، هنرمند یک مرد عادی وارد می‌شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می‌خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنها را در نظر می‌گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرومیست‌های قبیح مآبیه که اذهان را تحقیر می‌کنند. نه! ما هیچ‌چیز، بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و رونمای ایدئولوژیکی فرا می‌خوانند.»

به لنین اطمینان دادم که منتم همین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می‌شود. اذهان نامطمئن و ترسو، این عقیده را بعنوان اپورتونیسم مشکوک رد می‌کنند. باید این نکته را هم در نظر

آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای متغیر کردن توده های زنان با فرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچ‌چیز یک حقه بازی رفرومیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیریهای عملی است از احتیاجات مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و شتم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محور هرگونه شتم و آزادی هستیم که به زن

این گزیده‌ای است از «خطرات من از لنین، گفتگوی درباره مسئله زن» نوشته کلارا زلنکین. این متن بر پایه عکالمانی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا زلنکین صورت گرفته، به رشته تحریر درآمد. (متن حاضر را از روی نسخه «رعاییی زنان - نوشته هایی از لنین» از انتشارات انترناسیونال، باز تکثیر کرده ایم.)

«بنابراین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته های زنان را مطرح کنیم. این نه یک برنامه حداقل است، و نه یک برنامه اصلاحی به معنی «سوسیال دمکراتیک» و «انترناسیونال دومی». آن، این کار دال بر

شد؛ حتی اگر این خواست را با بوق و کرنا جار بزنیم و گوش فلک را کر کنیم. نه! هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان، این خواست را به لحاظ سیاسی با رنجها، نیازها و آمال زنان کارگر بیامیزیم. همه آنها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان به چه معنی خواهد بود: تساوی کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، اینها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است.»

من گفتم: «روسیه شوروی این را ثابت می کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود.»
لنین ادامه داد: «روسیه شوروی، خواسته های زنان را در سطح نوینی مطرح می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این خواسته ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عملی شدن، خشکتهایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می شود. این کار به زنان آن سوی مرزهای شوروی، اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی آنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه ای نشان دهیم و حمایت توده زنان را برای مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بسیج توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و بر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان است.

بخشهای سراسری (دولت) ما هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند. آنها در زمینه ایجاد یک جنبش توده ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به برخورد منفعل و صبر و انتظار عادت کرده اند. آنها درک نمی کنند که رشد و زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به مهم از فعالیت حزب است؛ نیسی از کل فعالیتهای حزب است. اینکه آنها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی در خدمت، قوی و وسیع را به رسمیت می شناسند، بیشتر جنبه تعارفهای افراطی دارد تا یک دل مشغولی و وظیفه حزبی.»
«آنان تمییز و تبلیغ در میان زنان و وظیفه به میان کشیدن و انقلابی کردن آنان را بعنوان کاری نه چندان مهم، و بعنوان وظیفه ای برای زنان کمونیست تلقی می کنند. و اگر این کار سریعتر و نیرومندتر پیش نمی رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزنش می دانند. این غلط است؛ اساساً غلط! این جدایی طبسی عریان است. این تساوی وازگون شده است؛ یا بقول فرانسویان تساوی **a rebours!** کته برخورد نادرست



زنی در حال رهبری اجرای ترانه های ملایمت در میان یکی از مناطق پاکبانی در جنگ خلق چین در دهه ۱۹۴۰

اخیر را مجبور می کنند که با تحت رهبری ما بچنگد - که این را نمی خواهند - یا تقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می کند و چهره کمونیستی ما را نشان می دهد. بدین ترتیب اعتماده توده زنان به طرف ما جلب می شود؛ توده ای که خود را استعمار شده و تحت سلطه مردان می بیند؛ توده ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوازی در کل، خرد را در هم شکسته و برده می باید. زنان کارگر که همه به آنها خیانت کرده و ترکشان نموده اند، درک می کنند که باید بطور دسته جمعی همراه ما بچنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنیم، یا شما را به اعلام آشکار این مطلب وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، همچنین باید با هدف عمده ما مرتبط باشد. یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این جز، الفبای ماست و کماکان چنین خواهد بود. این مرتبط است و مطلقاً روشن. ولی توده های وسیع زنان کارگر - اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم - با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند

بگیریم که خواستههایی که اینک برای زنان جلو می گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.
لنین با تعجب و قدری ناراحتی گفت: «یعنی چه؟ این خطر در مورد هر چیزی که می گوئیم یا انجام می دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است ستاره نشین شویم. مانیاید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول والاوی خود خواهیم لغزید. در مورد ما تنها اینکه چه می خواهیم نیز مطرح است. من معتقدم که این را بعد کافی روشن کرده ام. ما نباید در تبلیغات خود، از مطالباتی که برای زنان مطرح می کنیم، پت سازیم. نه! پسته به شرایط، باید زمانی برای این خواستها و زمانی برای خواسته های دیگر مبارزه کنیم، و همیشه، همه اینها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد.»
«هر نزاعی از این نوع ما را با دار و دسته بورژوازی محترم و با نوکران رفهرمیست که به همان اندازه محترم هستند، سر شاخ می کند. این کار، دسته

بخشهای سراسری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت نمی‌کنم) در تحلیل نهایی این دست کم کردن زنان و دستاوردهای آنهاست. دقیقاً همان است! مشابهانه هنوز در توصیف بسیاری از رقیبانی می‌توان گفت که «کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود». برای اطمینان باید نقاط حساس، مثلاً طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. برای اثبات این حرف چه شاهی بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردان با خیال راحت مشغول تماشای زنهای هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، توان و وقت آنان را هدر می‌دهد؛ خسته شان می‌کند؛ روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می‌کند؛ قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می‌کند. لازم به گفتن نیست که منظور من، خانهای بورژوازی نیست که همه کار منزل و مراقبت از کودکانشان را بدوش خدمتکار می‌گذارند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می‌شود؛ حتی اگر آنها روز را در کارخانه گذرانده و مزد گرفته باشند».

«تعداد بسیار کم از شوهران، حتی از میان پرتورهای هستند که با کمک خود به همسرشان در این «کار زنانه» به فکر کاستن بار زحمات و نگرانیهای او باشند؛ یا بخواهند وی را کامل از این زحمت خلاص کنند. خیراً این خلاف «امتیاز و مقام شوهر» است؛ شوهری که در پی استراحت و راحتی است. زن در زندگی خانگی خویش، هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می‌کند. حق پستانهای شوهر و سرور و ارباب زن، بی سر و صدا یا بر جا مانده است. به لحاظ عینی، برده نیز از ارباب انتقام می‌گیرد؛ این انتقام شکل پوشیده هم دارد... من از زندگی کارگران با خیرم؛ و این شناخت فقط از روی کتابها نیست. فعالیت کمونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما بطور کلی، تربیت مردان را نیز به میزان قابل توجهی ایجاد می‌کند. ما باید دیدگاه برده داران را، هم از حزب و هم از میان توده ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست؛ این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادی از رفقای زن و مرد، که از نظر تشویق و عملی پخویی تربیت شده باشند و کار حزبی را در میان زنان کارگر به پیش برند».

لنین به سوال من درباره شرایط کنونی روسیه شوروی چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پرولتری، و مسلماً بهماره حزب

کمونیست و اتحادیه های کارگری - هر کوششی را بعمل می آورد تا بر دیدگاه های عقب افتاده مردان و زنان فاتح آیند و بدین ترتیب روحیات گفته و غیر کمونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به گفتن نیست که مردان و زنان در مقابل قانون مساوی هستند. ما در همه عرصه ها به وضوح شاهد خواست صادقانه به تحقق این برابری هستیم. ما روی زنان برای شرکت در فعالیتهای اقتصادی، مدیریت، قانونگزاری و دولتی حساب می‌کنیم. همه رشته ها و موسسات آموزشی به روی زنان باز است؛ تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آئینخانه ها و ناهارخوهرها، رختخوشی خانه ها و بنگاههای تعمیراتی مشترک و عروسی هستیم؛ ما داریم مهد کودکها، کودکانها، خانه کودک و موسسات آموزشی کودکان را تأسیس می‌کنیم. به یک کلام، ما داریم صمیمانه ملزومات پرنامه خود را به اجرا می‌گذاریم تا وظیفه خانه داری و آموزش را عهده خنوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تمامی وابستگیهای که به شوهر خویش دارد، رها می‌شود؛ می‌تواند توانایی ها و تمایلات خود را بطور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان، نسبت به محیط خانه، امکانات، بهتری برای رشد می‌یابند. ما پیشرفته ترین قانون کار مربوط به زنان را در دنیا داریم و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران مشکل به اجرا می‌آید. ما در حال تأسیس مراکز زایمان، خانه های مادر - کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مدارس، کلاسهای آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیکار به هر تلاشی دست می‌زنیم».

«کاملاً می‌دانیم که همه اینها با توجه به احتیاجات زنان کارگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهایی واقعی آنان بسیار فاصله دارد. با وجود این، نسبت به شرایطی که در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مضافاً، در مقایسه با شرایط در نقاطی که سرمایه داری زیادی سلطه بلامنازع دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما بطور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می‌دهیم؛ زیرا هر روز که می‌گذرد، روشنتر می‌شود که بدون حضور میلیونها زن، ما امکان پیشرفت

نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند چه معنی دارد. کشت و زرع دهقانی کوچک با خود خانه داری فردی و اقتدار زنان را به هم می‌آورد. شما از این جهت در شرایطی به مراتب بهتر از ما خواهید بود؛ به شرط اینکه پرولتاریای شما بالاخره درک کند که از نظر تاریخی زمان کسب قدرت، برای انقلاب فرا رسیده است. در ضمن، ما با وجود تمام مشکلات، نومیسی به خود راه نمی‌دهیم. ما افزایش مشکلات، نیروهای ما هم رشد می‌کنند. همچنین ضرورت عملی، ما را وادار به یافتن راههای تازه آزاد کردن توده زنان می‌کند. منطورم همبستگی ریفقانه کمونیستی است و نه همبستگی بورژوازی که رفرمیستها مرصطه می‌کنند؛ رفرمیستایی که شود انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده‌اند. همبستگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراہ باشد؛ تا این استکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده با آن ترکیب شود. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، آزادی زنان از طریق تحلق بخشیدن به کمونیسم، در مدات نیز پیش خواهد رفت. از این جهت من از مکانیزه کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است؛ مشکلات این راه، عظیم است؛ بطرز خارق العادهای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای قدرتمند نهفته در توده ها آزاد شود؛ آنها باید تعلیم یابند. میلیونها زن باید در این کار شرکت جویند».

در ده دقیقه آخر، یک نفر دو بار زنگ زد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می رفت فریاد زد: «دارم می‌آیم!»

سیس با لیخند رو به من کرد و چنین گفت: «می‌دانید کلارا، می‌خواهم از این واقعیت که با یک زن صحبت می‌کردم استفاده کنم و پرحرفی زنانه را بعنوان بهانه دیر کردن، ارائه دهم. هرچند این بار این مرد بود که بیشتر حرف می‌زد و نه زن. بطور کلی باید گفت که شما شنونده واقعاً خوبی هستید؛ شاید همین بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم.»

لنین با این شوخی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد. «شما باید گرمتر از این لباس پوشیده، مسکو، اشتراگارت نیست. شما به مراقبت نیاز دارید. سرما نخورید. خداحافظ.»

و دست مرا محکم فشرد.

بازتکثیر دو سند تاریخی

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند

اسناد زیر به مبارزات انقلابی علیه ستم بر زن و نقش زن در چین مربوط می شود که در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳ انتشار یافتند. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ «روزنامه مردم» به ویژه مقاله ای مهم در مبارزه درونی حزب کمونیست چین بود. یک جریان روشنفکری محافظه کار که از حمایت جناح راست حزب برخوردار بود، معتقد بود که مسکه رهایی زن در چین سوسالست حل شده است. جناح چپ، این ادعا را تلاش در جهت انکار مبارزه طبقاتی، و احیای سرمایه داری می یافت. فراخوانهایی در اواسط سال ۱۹۷۲ در جهت جلب توجه همگان به مسکه زن در جرابید به چاپ رسید. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ بعنوان سند مهمی در ضد حمله انقلابی بکار رفت و به احیای جنبش زنان کمک کرد. *

زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند. (۱۹۷۳)



تصویر سمت راست
زنان جوشکار

تصویر پایین
زنان در برنگاده
تولیدی روستایی

امروز هشت مارس، روز بین المللی زنان کارگر است. جنبش شکوهمند زنان کارگر جهان است که در اسر مبارزه پا یکدیگر متحدند. احترامات عمیق خود را نثار زنان انقلابی همه کشورها و تیریکات مسیحانه خود را نثار زنان کارگر تمام ملیتها در کشورمان می کنیم.

زنان نیروی عظیمی در تمام جبهه های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم هستند. طی انقلاب کبیر فرهنگی پروتشاریایی، توده های زنان در مناطق شهری و روستایی (منجمله آنها که به ندرت در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردند) نقش فعال در مبارزات سرشکسته بین دو خط و تقبیح خط رویزیونیستی، بازی کردند. زنان تا پیش از این در چنین مقیاس و به این وسعت بسیج نشده اند؛ آگاهیهای نسبت به مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دو خط به تدریج رو به افزایش است؛ شمار کثیری از فعالین به این نیرو پیوسته اند و بسیاری زنان برجسته با منشأ کارگری و روستایی به رهبری تشکلات مختلف چه در سطح ملی و چه در سطح محلی رسیده اند.

زنان در جنبشهای توده ای «صنعت باید از تاجپن بیاموزد» و «کشاورزی باید از تاجپن بیاموزد» نقش شایسته «نیمه دیگر» را ایفا کرده اند. اکثریت عظیم زنان شهری خود را از قید خانه هایشان رها ساخته اند تا در کارهای جامعه و کارهای تولیدی شرکت کنند و در موسسات تولیدی «هفت ماهه» کار کنند. تعداد زنان کارگر و زنان عضو حزب به نحو قابل توجهی افزایش یافته است. زنان در بسیاری مناطق روستایی نیروی کار عمده را تشکیل می دهند. بسیاری تشکلات زنان (مثل «تیمهای کاری هشت مارس»، «گروههای هشت مارس در راه آهن»، «دسته های دختران اراده آهنین» و «هنگ های زنان سرخ») به نیروی خارق العاده ای در عرصه های صنعت و کشاورزی تبدیل شده اند. زنان در عرصه های بازرگانی، مالی،





وتنام، تمرین نظامی علیه امپریالیسم آمریکا



یک زن کرد در تظاهرات ۸ مارس، روز جهانی زن

جدی برای مطالعه و بررسی بسیج شوند تا بتوانند به نقد همه جانبه جوهر خط رویزیونیستی لیوشائوچی و سایر تئوریکهای سیاسی دست یابند؛ بهتر بتوانند مارکسیسم راستین را از دروغین تشخیص دهند، و آگاهی شان را در مورد چگونگی پیشبرد خط انقلابی پرولتاری بالا ببرند. یا به پای پیشبرد کارزارهای نقد رویزیونیسم و اصلاح سبک کار، لازم است برای ارتقای سطح شور و شوق سیاسی و کاری زنان، درک بهتری در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی و موقعیتهای جدید زنان در عرصه های گوناگون به آنها ارائه شود. زنان انقلابی نه تنها باید به انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در کشور خود بلکه به مبارزات انقلابی مردم و زنان کلیه کشورها نیز توجه کنند. آنها باید منافع سرزمین

میان دو خط، بهره گیری از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماتوکه دون در آموزش دادن توده زنان، از بین بردن بقایای نفوذ خط رویزیونیستی، لیوشائوچی و سایر تئوریکهای سیاسی در کار در میان زنان، و بسیج زنان در شرکت فعال در مبارزه میان دو طبقه، دو راه، و دو خط. بدون مد نظر قرار دادن مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط، نمی توان به امر زنان پرداخت و آن را درک کرد. بدین ترتیب، پیشبرد جنبش زنان در یک مسیر صحیح نیز غیر ممکن خواهد بود. انتقاد از رویزیونیسم و اصلاح سبک کار اکنون مهمترین وظیفه کل حزب و کشور است. پیشبرد صحیح این وظیفه کلید پیشبرد صحیح وظایف در کلیه بخشهای کاری و مناطق کشوری است. در زمینه مسائل زنان نیز اولویتهایی در دستور کار قرار دارند. توده زنان باید بطور

فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و غیره (متجمله بعنوان تعداد زیادی از «دکترهای پا برهنه») به موقعیتهای نوینی در زمینه خدمت به خلق دست یافته اند. زنان دژمنده میلپتیا در دفاع از سرزمین سوسیالیستی مادری شان ادای سهم کرده است. توفان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، زنان کارگر تمام ملیتها را آبدیده کرده، باعث پیشرفتهای نوین جنبش زنان در چین، و تغییرات عظیم در دیدگاه زنان شده است. رهایی زنان، بخش لاینفکی از امر رهایی پرولتاریاست. موفقیت انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بدون مشارکت فعال زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، غیر ممکن است. به همین سان، رهایی زنان نیز بدون پیروزی پرولتاریا غیر ممکن است. وظایف اساسی جنبش زنان عبارتند از درک مبارزه طبقاتی و مبارزه



رزمادوه نظرات علیه سن فرهنگی شوپنیتی مراسمات

نهاده اند. این خود تبارز مهم رهایی زنان چین و نشانه برتری نظام سوسیالیستی است. شماری از کادراهی زن خود را در مبارزه انقلابی دراز مدت آبدیده کرده و مجرب شده اند. آنها از جمله دارایی های پرارزش انقلاب هستند. کادراهی بیشتری از میان زنان باید آموزش ببینند تا بتوان پیشرفت توده های زنان را بهتر رهبری کرد. کادراهی رهبری در تمام سطوح باید درصد معینی از زنان را در صفوف خود جای دهند و بگذارند که این زنان در کوران مبارزات بزرگ آبدیده شوند؛ باید آنها را جسورانه وارد کار کنند؛ با صمیمیت تمام آنها را آموزش دهند؛ و در جهت پیشرفت هر چه سریعتر، قابلیت های شان را رشد دهند.

برای تواناتر کردن زنان جهت مشارکت در فعالیت های سیاسی، تولیدی، کاری و

فائل می شود را نمی توان به یکباره و بطور کامل از بین برد. غفلت از آموزش کادراهی بیشتری از زنان، پرداخت دستمزد نابرابر به زنان و مردان در ازای کار برابر در مناطق روستایی، جلوگیری از استخدام زنان کارگر در برخی کارخانه ها، و وجود سنت های فئودالی در ازدواج، همگی بازتاب آن ایده های کهن است. لازم است که مبارزه ای درازمدت علیه آنها برآید و وجود زنان، دیگر بعنوان انسانهای فرودست محسوب نشوند. زنان و مردان باید در ازای کار برابر، دستمزد برابر دریافت کنند. هیچ کارخانه ای نباید هنگام استخدام نسبت به زنان تبعیض جنسی قائل شود. ما باید سنتها و ایده های کهن در مورد ازدواج را به دور اندازیم و معیارهای نوین سوسیالیستی را به جایشان بکار بگیریم. شمار کثیری کادر از میان زنان، گام پیش

مادری و نیز تمام دنیا را مد نظر بگیرند. آنها باید انترناسیونالیسم پرولتری را بنمایش گذارند و به نوبه در امر رهایی نوع بشر سهم بگیرند.

پیسروزی انقلابات دمکراتیک و سوسیالیستی در چین، مسیر گسترده ای را پیش پای زنان نهاده است. زنان و مردان از موقعیتی برابر در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و در زندگی خانوادگی برخوردارند. اما باید توجه داشت که چین مدت دو هزار سال تحت حاکمیت فئودالی قرار داشت؛ و طبقات استثمارگر، عقاید تبعیض گرایانه و ریشه دار خود نسبت به زنان را بر جای گذاشتند. آنها به زنان بنشایه برده و زائده برخورد می کردند. امروزه طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان در جامعه ما وجود دارند. بقایای ایده های کهنی که نسبت به زنان تبعیض جنسی

تصمیمات کمیته مرکزی

حزب کمونیست چین:

مردم چین امپریالیسم ژاپن را پس از هشت سال مبارزه شکست دادند. اکنون دو سال و نیم است که آنها جنگ رهائیبخش خلق را به پیش می برند و به پیروزیهای بزرگ و بی نظیری دست یافته اند. رژیم ارتجاعی گومیندان را می توان تا تقریباً یک سال دیگر سرنگون کرد. این پیروزیها با اتکا بر رهبری صحیح حزب، مهارت های رزمی ارتش رهائیبخش خلق، و مبارزات سخت توده های مردم حاصل شده اند. زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، در این میان نقش بزرگی ایفا کرده اند و به نیروی الهام بخشی در شکست دشمن و ایجاد چین نوین تبدیل شده اند. کار در میان زنان بویژه از فوریه ۱۹۴۳ به این طرف با موفقیت همراه بوده است. در آن تاریخ، کمیته مرکزی حزب بیانیه «تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره مستگیری کار در میان زنان در کلیه مناطق پایگاهی ضد ژاپنی» را منتشر ساخت. این تصمیمات ست صحیح پیشبرد کار در میان زنان در مناطق آزاد شده را معلوم کرد. در هر جا که این تصمیمات بعمل درآمد، تغییرات قابل توجهی در کار در میان زنان بوجود آمد. زنان روستایی در مناطق آزاد شده بیش از پیش در صنایع دستی، فعالیتهای اقتصادی، سبک و کشاورزی، و در پشت جبهه در جهت برطرف کردن نیازهای جبهه با تمام قوا بسیج و سازماندهی شدند. در زمینه اصلاحات ارضی، در تمام مناطق آزاد شده، زنان بیش از پیش بسیج شدند تا در امر تقسیم اراضی و از بین بردن فئودالیسم فعالانه شرکت کنند. در آن نواحی که اصلاحات ارضی اکنون بطور کامل اجرا شده است، تحولات اساسی در مناسبات طبقاتی در روستاها محسوس بوده، زمین میان زن و مرد، و پیر و جوان، تقسیم شده است؛ زنان از طرف ناحیه یا روستای خود، نماینده شده اند؛ به مقام رهبری روستا یا معاون رهبری روستا برگزیده شده و یا در سطح بالاتر از روستا

یابند و کارشان به گونه ای پیشرفت حاصل کند که بتوانند بعنوان دستیار یا کفایت کمیته های حزبی امر زنان را به پیش برند، و بعنوان تشکلاتی رزمنده توده های زنان را بسیج کنند. شمار معینی از کادرها باید مسئولیت یابند که امر زنان را به پیش ببرند؛ باید بیاموزند که پیشبرد این کار به نحو احسن در حقیقت به نفع انقلاب است؛ باید بر ایده غلط تحقیر چنین کاری حفظ بطلان کشیده شود. هنگام برنامه ریزی کارهای اصلی، توجه به مسائل زیر ضروری است: توجه به خصوصیات ویژه زنان، و اتخاذ تدابیر مناسب و اعمال سیاست بسیج زنان و مردان دوشادوش یکدیگر. صدر مائو گفت «زمانه عوض شده است. امروز زنان و مردان با هم برابرنند. هر کاری را که رفقای مرد می توانند انجام دهند، رفقای زن نیز می توانند انجام دهند.» صدر مائو همواره و مصرانه زنان را تشویق می کرد. زنان کشور ما باید سیامانه ترین انتظارات رهبر کبیرمان را برآورده سازند. آنها باید بلند نظر باشند؛ سخت مطالعه کنند؛ و هر روز سهم بیشتر و تازه تری در امر انقلاب، سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی بازی کنند. ۸ مارس ۱۹۴۳

مطالعاتی، ضروری است به آنها کمک شود تا به مسائل و موقلاتی نظیر ازدواج، خانواده و آموزش کودکان از زاویه ای پرولتری برخورد کنند و نفوذ ایده های بورژوازی و فئودالی در این مورد را پس بزنند. باید به خصوصیات ویژه زنان و برطرف کردن مشکلات خاص آنها توجه شود. باید مهدکودکها، کودکستانها، و شیرخوارگاه ها به خوبی اداره شوند و به امور مربوط به زایمان و نگهداری از کودکان بطور مناسبی توجه شود. باید ازدواج دیرهنگام، و برنامه تنظیم خانواده تشویق شود. و زن و مرد باید به مشارکت در کارهای خانه ترغیب شوند. همانطور که در این به ما آموزش داده، بسیار مهم است که «زنان را به عرصه کار تولیدی اجتماعی وارد کنیم؛ آنها را از «بردگی خانگی» رها سازیم؛ از انقیاد حرفت کننده و حقاقت بار در زنجیرهای ابدی و ازلی آشپزخانه و بچه داری آزادشان کنیم.» کمیته های حزبی در تمام سطوح باید به امر زنان توجه کنند و آنها را از نظر سیاسی و ایدئولوژیک استوارانه رهبری کنند. باید برخی از اعضای این کمیته ها مسئولیت پیشبرد این کار را بعهده بگیرند. تشکلات زنان در تمام سطوح باید تحکیم

یک شکل از کارزار جمع آوری کمک مالی چنین است که

جنبش انقلابی اترناسیونالیستی،

اقتدار گوناگون را فرا می خواند که

نیمی از دستمزد روزانه خود

را به این کار اختصاص دهند. اگر چه سطح دستمزدها

در کشورهای مختلف بشدت نابرابر است،

اما چنین کاری بیان تعهد به امری مشترک است

یعنی هرکس به یک نسبت

برای تأمین مالی انقلاب، مایه می گذارد.

مهم نیست که در کجای شبکه تار عنکبوتی امپریالیسم

به دنیا آمده است.

برای جنبش انقلابی اترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

درباره کار در میان زنان در روستاهای مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)

به مقام کادر ارتقا یافته اند. زنان از خود، هشیاری و شور و شوق فزاینده ای نشان می دهند. در نتیجه، تحولی اساسی در موقعیت سیاسی و اقتصادی و خانوادگی زنان، و در جامعه ایجاد شده که راه راهی کامل آنها را گشوده است.

کل حزب، همه کادرهای درگیر در کار در میان زنان، و سایر فعالین زن باید بدانند که در حکومت دمکراتیک نوین، کل قوانین اسارتبار، تحقیر کننده و انقیاد آور جامعه کهن علیه زنان، رخت بر می بندد.

قوانین نوینی که برابری دو جنس را در عرصه های سیاست، اقتصاد و جامعه

تضمین می کند در نخستین دوره حکومت دمکراتیک نوین وضع شده و یا در حال وضع شدن است. اما مسئله اصلی، اجرای این قوانین است. سنت ارتجاعی ارزش دادن

به مرد و حقیر شمردن زن به جامعه کهن تعلق دارد. علیرغم اینکه در حال حاضر، حقوق زنان در قانون رعایت شده، اما انواع

سنتهای اسارتبار فئودالی، بویژه وابستگی اقتصادی زن به مرد و ایجاد مانع در راه

ورود زنان به عرصه های مختلف کاری و حتی حقیر شمردن این اشتغال، راه را بر

دستیابی سریع زنان به حقوق خواسته پسته است. بنابراین برای دستیابی زنان به

حقوقشان باید کار کنیم.

از آنجا که اصلاحات ارضی به انجام رسیده است، کلیه مسائل مربوط به زنان

باید در انطباق با سیاستهای صحیح حکومتی محلی و رهنمودهای مربوط به

حکمرانی محلی از دوران اصلاحات ارضی باقی مانده، حل شوند؛ تا شور و شوق آنها به

شرکت در فعالیتهای تولیدی را تضمین کرده و ارتقا دهد. احکام دولتی جهت

تضمین سهم زمین برای زنان باید اجرا شوند. هنگامی که زمین به خاتوار تعلق

می گیرد باید تذکر داده شود که زن و مرد خانواده از حقوق مساوی نسبت به آن

زمین برخوردارند. تمام افراد خانواده از حقوق دمکراتیک نسبت به مایملک

مشترک برخوردارند. در صورت نیاز، باید

سند زمین برای زنان بطور جداگانه صادر شود. در عین حال باید برای دوره نه چندان

کوتاهی، به کار تبلیغی و آموزش در بین دهقانان پرداخت تا زن و مرد کاملاً اهمیت

محافظت از حق زمین برای زنان را بفهمند.

ما باید بطور هدفمند و گام به گام ریشه های تفکر، و فشارها و سنتهایی که از

مشارکت زنان در عرصه های سیاسی و فرهنگی و فعالیتهای اقتصادی (که

مهمترینشان تولید است) جلوگیری می کنند را بخشکانیم. نباید چنین انگاریم که

وقتی زنان در تولید شرکت کنند دیگر بقایای فئودالیسم در جامعه که هنوز آنها

را محدود می کند، به یکباره از بین می رود و دیگر احتیاجی به کار بیشتر نیست.

عمل کردن بدین شیوه غلط است؛ در حقیقت منافع ویژه زنان را نادیده می

گیرد. در روند تولید، در جلسات کاری و در تشکلات توده ای، کلیه دهقانان باید

مرتباً در زمینه برابری دو جنس، و نقد تفکر، فشارها و سنتهای فئودالی، آموزش

ایدئولوژیک ببینند. باید به آنها تذکر شد که تمامی زنجیرهای فئودالی که بر دست

و پای زنان پیچیده شده، باید پاره شوند. شمار اندکی عناصر عقب مانده کماکان بر

سنتهای فئودالی پای خواهند فشرده و بر زنان ستم خواهند کرد؛ با آنها باید مبارزه

کرد. اما باید توجه داشت که مبارزه با آنها مبارزه ایدئولوژیک میان دهقانان است

و اساساً از مبارزه طبقاتی با سلاکین فئودال متفاوت است.

در انطباق با الزامات تکامل اوضاع انقلابی سیاسی، گروه بزرگی از کادرهای

حزبی و غیر حزبی زنان باید آنچنان آموزش جوروانه ای ببینند که با توانایی

کامل بتوانند هر مسئولیتی را بپذیرند و صفوف سایر کادرها در تشکلات زنان را

در تمامی سطوح تکمیل کنند. سایر کادرهای زن و مرد که توانایی های برابری

دارند نیز باید بدون هرگونه تبعیض از این چنین آموزش و مهارت برخوردار شوند.

بعلاوه به علت موقعیت ویژه کادرهای زن، باید توجه بیشتری به بالا بردن سطح

سیاسی، تئوریک و فرهنگی و قابلیتهای کاری آنان مبدول شود. برای کمک به حل

مشکلات ویژه همین کادرهای زن، شیرخوارگاهها و مهدکودکهای باید برپا

شوند، و گروههای کمک متقابل در میان کادرهای زن برای نگهداری از کودکان ایجاد

شود. این کار نه تنها از بار روی دوش این کادرها خواهد کاست، بلکه نخستین گام در

جهت نگهداری جامعه از کودکان خواهد بود. آموزش کادرهای زن کارگر جدید در

مناطق روستایی بویژه آنها که از قبل مسئولیتهایی بعهده داشته اند، باید بهبود

یابد. آنها باید صبورانه آموزش ببینند و پیگیرانه تشویق شوند. در این زمینه باید

به بالا بردن شمار اعضای زن حزب توجه خاص نمود. در مناطق آزاد شده جدید باید

به آموزش کادرهای محلی زن نیز توجه خاص نمود. کلیه سطوح مدارس و کلاسهای

آموزشی حزبی که توسط حکومت برپا شده اند باید کادرهای زن را بطور نقشه مند

آموزش دهند. سازمانهای حزبی و بخشهای ترویجی در کلیه سطوح باید آموزش و

پرورش کادرهای زن را در برنامه کار خود بگنجانند. خود کادرهای زن نیز باید تحت

رهبری و هدایت حزب بطور هدفمند و با شور و شوق کار کنند؛ محکم به کار خود

بچسبند؛ و متحدتر و کارا تر شوند. آنها باید تئوری، سیاست و معلومات عمومی،

و معلومات تخصصی تولیدی را بطور جدی فرا گیرند؛ در انتقاد و انتقاد از خود

پیشگام شوند؛ بر ضعفهایی که بخاطر زن بودن نصیبشان شده فائق آیند؛ قطعاً به دنبال پیشبرد و تقویت امر خدمت به خلق

باشند. اینها شرایط پایه ای برای تبدیل شدن به یک کادر ارزشمند حزبی است.

حزب باید بیش از پیش ایدئولوژی فئودالی را از سر مرد ارزش قائل می

شود و زن را پست می شمارد، چه درون و چه بیرون حزب از بین ببرد؛ باید ایده

غلطی که کار در میان زنان را از سایر فعالیتهای جدا می کند و گرایش که می

خواهد کار در میان زنان را به شیوه ای مجرد و انتزاعی به پیش برد، تصحیح

کند. تشکلات حزبی در کلیه سطوح باید

امر آموزش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماتریستی دین را تشدید کنند و آن را به

تنگنا پیشبرد کار در میان زنان بیش از پیش بکار بندند. آنها باید دیدگاهشان را

کاملاً توده ای کنند، درکشان را از سیاست حزب در مورد جنبش زنان بالا ببرند، و بر

پی قافله ی و آتارشی در کار در میان زنان غلبه کنند. آنها که در این عرصه کار می

کنند باید مرتباً در پی تشخیص سره از ناسره برآیند؛ مستقیم به میان توده ها

نفوذ کنند؛ از انجام کارهای سخت شانه خالی نکنند؛ و با تمام فکر و احساس

خود، به کمک توده زنان بشتابند و جنبش زنان را رهبری کنند و به پیش برآیند.

توجه؛ دو سند فوق از کتاب «کار زنان، زنان حزب و بین انقلابی» (نوشته دلیا دایون، لندن، انتشارات کاکس اند وایمن، ۱۹۷۲) باز

تکریر شده اند. همچنین رجوع کنید به «رهانی زنان در چین» نوشته کلودی بروویل.

شکافتن پرده های ظلمت در افغانستان

به قلم: م. ن. جام

در یک تهاجم نظامی بزرگ در ماه اوت ۱۹۸۸، طالبان مولفی شد «اتلاف شمال» را از پهنای بزرگی از کشور که قبلا در کنترل آنها بود، بیرون براند. این عملیات با وجودی که مناسب قوا را عمیقاً تغییر داد، اما مسائلی موجود گمانگامی علیه نیاخته است. کمی بعد امریالیستهای آمریکایی علیه پایگاه اسامه بن لادن - یک مخالف رژیم سعودی - که در منطقه خوست افغانستان بسر میرد، دست به یک حمله هوایی زدند. امریالیستهای آمریکایی علت این کار را تلاشی بسبب گذاری در سفارتخانه های خود در شرق آفریقا نامیدند. این عملیات جهت ادب کردن کودکی بود که خود ایالات متحده و بخصوص سازمان سیا ساخته و پرداخته بودند. خود آمریکایی ها بودند که اسامه بن لادن را به مقام مهمترین عامل سرباز گیری در جنگ مقاومت علیه سوسیال امریالیستهای شوروی تبدیل کرده بودند. مقاله حاضر با وجودیکه قبل از تغییر و تحولات اخیر نگاشته شده، اما گمانگامی جوانب بسیاری از محنه سیاسی امروز افغانستان را روشن می کند - جهانی برای فتح

برای بسیاری از ما، قافیه افغانستان با جنگ یکسان شده است. حتی برای آنها که در سالهای قبل از غرش کرکننده موشک ها متولد شده اند، خونریزی بیست سال گذشته جانی برای خاطرات روزهای دور باقی نگذاشته است. در سال ۱۹۷۹، سوسیال امریالیستهای شوروی برای تحکیم مجدد موقعیت نوکران خود در مقابل اپوزیسیونی که در حال رشد بود، دست به اقدامی سرگیار زدند. آنها افغانستان را مورد تهاجم قرار داده و اشغال کردند. بعلت عدم وجود یک حزب انقلابی که بتواند خلق را در جنگ خلق علیه امریالیسم و فتروالیسم متحد کند، عمدتاً نیروهای گوناگون فتروالی و بورژوازی بودند که مقاومت توده ها را سازماندهی و رهبری کردند. چنین نیروهایی نه می



شروه «شعله جاوید»
ارگان حزب کمونیست افغانستان

خواستند و نه می توانستند پتانسیل توده ها را به حد اکثر رها سازند و جنگی را براه بیاورند که نه فقط ارتش اشغالگر، بلکه مناسبات کهن ستمگرانه ای که بر دوش توده ها سنگینی می کند را آماج قرار دهد. در عوض، این نیروها به امریالیسم آمریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه روی آورده و به ابزار رقابت های امریالیستی بدل شدند.

در سال ۱۹۸۹، شوروی سرانجام محصور به ترک افغانستان شد و یک حکومت چند پایه را بر جای گذاشت که آن نیز در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد. تسخیر کامل کابل توسط نیروهای ائتلاف اسلامی، صرفاً بمعنای آرایش جدیدی از ارتشهای حاضر در میدان نبرد خونین افغانستان نبود. نیروهایی که حکومت جدید را تشکیل می دادند از همان آغاز با درگیریهایی درونی مواجه شدند و بالاخره در سال ۱۹۹۶ توسط نیروی جدید التاسیسی بنام طالبان که یک جریان تحت الحامیه آمریکا بود، از قدرت بزرگ کشیده شدند. اما این بمعنای پایان برخورد های جنگ سالاران ارتجاعی نبود.

هر گاه که منطقه ای به اشغال هر یک

از این نیروها در می آید، دست به تجاوز و کشتار جمعی و اعدام می زنند. اهالی کلیه شهرها مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند. زنان از حضور در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی منع شده اند. کشور عمدتاً نابود شده، و کمبود مواد غذایی و فقدان بهداشت و خدمات اجتماعی بیداد می کند. بیست سال جنگ، افغانستان را ویران کرده است. تقریباً ۱۰ درصد از جمعیت ۱۸ میلیونی کشور جان خود را از دست داده اند؛ تعداد معلولین بیشتر از این رقم است. یک سوم جمعیت کشور در تبعید بسر می برند.

خیلی ها معتقدند که محنه کنونی افغانستان را به هیچ وجه نمی توان به شکلی انقلابی تغییر داد. اما افغانستان نیز مانند هر پدیده دیگر، وحدتی از اوضاع است و امکان تغییر انقلابی واقعی آن وجود دارد. دولتهای ارتجاعی منطقه نظیر ایران، پاکستان و عربستان سعودی، پشت این یا آن حزب اسلامی را در جنگ گرفته اند. امریالیستهای آمریکایی، اروپای غربی و روسی برای تأمین سود و قدرت خویش، از عقب مانده ترین عناصر در افغانستان پشتیبانی می کنند و به آنها اسلحه می دهند. سالیان سال رقابتهای امریالیستی، کشمکشهای منطقه ای و تضادهای بین جنگ سالاران مختلف، شرایطی را شکل داده که اینک هیچ کدام از این نیروها قادر نیستند بطور موثر سلطه خود را اعمال کنند. آنها به توده ها بعنوان گوشت دم توپ در جنگهای بی پایان نیاز دارند. اما توده اکثریت عظیم خلق، بنیاداً با ساختار نیمه فتروالی، نیمه مستعمره ای که این نیروها از آن دفاع می کنند، تضاد دارد. سالهای طولانی جنگ که تحت حاکمیت ایشان به پیش رفته، ماهیت واقعی

اسلام، دین غالب در افغانستان است. سنی ها اکثریت هستند که این شامل پشتونها، تاجیکها و ازبکها می شود. حدوداً ۲۰ درصد اهالی، منجمه در هزاره جات، شیعه هستند. شاخه های درونی سنی و شیعه، همچون اسماعیلیه نیز پیروانی دارند؛ اقلیتهای کوچکتری از سیکها و هندوها نیز در افغانستان موجودند.

به قدرت رسیدن ائتلاف اسلامی

بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹، نشستهای فشرده ای بین جنگ سالاران، مقامات دولتی عربستان سعودی، ایران و پاکستان و سازمان ملل متحد کشورهای امپریالیستی برگزار شد. توماس آنها خواهان حل مسئله بگونه ای بودند که به بهترین نحو منافشان را حفظ کند. حکومت طرفدار شوروی به ریاست نجیب الله، که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ درام داشت، فاقد یک پایه اجتماعی قوی بود. ارتش او قادر نبود در سراسر کشور، قدرت خویش را تحکیم کند. جبهه های اپوزیسیون، بخشهای عمده مناطق روستایی را تحت کنترل خود داشتند. اما نیروهای مسلح آنان بر اساس طایفه و ملیت تقسیم شده و فاقد یک رهبری متمرکز بودند.

مجاهدین طرفدار آمریکا (۳) که بعد از خروج نیروهای شوروی، عاجز از تسخیر و حفظ شهرهای مهم بودند، ضعیف تر از آن بودند که بتوانند به تنهایی قدرت را کسب نمایند. تحت نظارت حکومتهای منطقه، ائتلافی از برخی نیروهای اسلامی شکل گرفت و در سال ۱۹۹۲ با همکاری شوروی و نیروهای هوادارش، نجیب الله از حکومت بریزر کشیده شد. این کسب قدرت نسبتاً مسالمت آمیز صورت گرفت و نیروهای اسلامی بر آن نام «انقلاب اسلامی» نهادند.

حکومت جدید، ائتلافی بود از نیروهایی که نماینده و مدافع سیستم نیمه فتوال - نیمه مستعمرانه بودند. تسخیر قدرت توسط آنها با کارزار ترور علیه توده ها، بویژه زنان همراه شد تا مردم را به زور مطیع سازند. حکومت دست بسوی کسبهای خارجی دراز کرد و خواهان برگرداندن اراضی به زمینداران بزرگ شد. بعلاوه، ائتلاف حکومتی نه تنها شامل کلیه ارتشهای موجود در صحنه نبود بلکه حتی ترواست اختلافات درونی خود را رفع کند. از همان ابتدای کار، جناح های گوناگون اختلاف های مختلفی برپا کردند و برای کسب سهم بیشتری از قدرت، به جنگ رو آوردند. کابل و مناطق اطراف آن که در زمان اشغال شوروی از جنگ دور بود، به میدان مرکزی نیروی تبدیل شد.

را در خود گرد آورده بود، باقی ماند.

در سال ۱۹۷۸ ریزش یونیتهای «حزب دمکراتیک خلق افغانستان» که نماینده سرمایه بوروکراتیک - کمپرادور هوادار شوروی بود، با یک کودتا قدرت را گرفت. نقطه تمرکز این کودتا در شهرها بود. حزب دمکراتیک خلق از دو جناح تشکیل شده بود: «پرچم» و «خلق». اینان به نیابت از اشغالگران شوروی بر کشور حکمرانی می کردند. (۱) تحت حاکمیت تحت الحمایه شوروی، هزاران نفر از نیروهای دمکرات و انقلابی زندانی شدند و بقتل رسیدند؛ کسبجه به پدیده روزمره بدل شد؛ و هلیکوپترهای شویسار روسی، ووش آمریکانها در جنگ ویتنام را در روستاها بکار بستند و ماسورهتای تعقیب و نابود کرد را به اجرا گذاشتند.

افغانستان، قالی رنگارنگی از ملت های مختلف و اقلیت های ملی گوناگون است. پشتونها بزرگترین اقلیت هستند که حدود ۴۰ درصد از کل اهالی را شامل می شوند و اکثراً در مناطق جنوبی و غربی سی زندگی می کنند. تاجیکها نیز یک اقلیت ملی بزرگ هستند. اقلیت های ملی کوچکتر عبارتند از ازبکها، هزاره ها، ترکمنها، بلوچها، نورستانیها و گروههای کوچک دیگر. اکثر گروه های قومی در کشورهای همسایه نیز هم زبانان هم و فرهنگ های خود را دارند. زبانی که عمدهت مورد استفاده قرار می گیرد زبان دری است.

به لحاظ تاریخی، پشتونها ملت غالب بوده اند. تشکیل دولت مرکزی تحت سلطه بریتانیا، با رشد قدرتمند سوسیالیسم همراه بود. این امر سرچشمه تضاد دائمی بین پشتونها و غیر پشتونها که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، بوده است. نه تنها بسیاری از زمینهای مزروعی و مراتع که به قبیله ها و طایفه های غیر پشتون بعلقه داشت در اختیار پشتونها قرار گرفت، بلکه حتی بسیاری از زنان و مردان هزاره به بردگی آنها درآمدند. (برهه داری بطور رسمی بعد از استقلال ملیتی شده بود.) «افغانی» نمودن کشور با تغییر سبلیک نام کشور به افغانستان و تغییر اسامی جغرافیائی محلی به اسامی پشتو همراه بود. (چرا که مردم بومی، پشتونها را افغان می نامند.) در بیشتر دوره های تاریخ معاصر، پشتونها مقام های عالیتره دولتی منجمه مقام های نظامی را در انحصار خود داشته اند. (۲)

در عین حال، طبقات حاکمه پشتون نیز وابستگیهای طایفه ای گوناگون داشته و پناهنده خودشان هم متحد نیستند. تضادهای بین این طایفه ها منبع درگیری مداوم میان احزاب اسلامی پشتون قبل و بعد از اشغال شورویها بوده است.

جنگ سالاران و ازبایانسان را افشاء کرده است. دیگر مشکل بتوانند توده ها را در جنگ به خاطر منافع ارتجاعی خویش بسیج کنند. بعلاوه، در افغانستان یک حزب پیشاهنگ وجود دارد: حزب کمونیست افغانستان. این حزب که از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بر مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم استوار است. این عامل حیاتی می تواند تضادهای انفجاری جامعه را شتاب بخشد، به پروسه تغییر انقلابی جامعه دامن بزند و آن را رهبری کند.

برخی زمینه ها

افغانستان کشوری نیمه فتوال، نیمه مستعمره است که تا قبل از جنگ علیه شوروی، ۸۵ درصد اهالی آن در روستا کار و زندگی می کردند.

تاریخ معاصر افغانستان با استعمار بریتانیا در قرن نوزدهم آغاز می شود. به دنبال دو جنگی که میان انگلیسی ها و مردم افغانستان درگرفت، بریتانیا دست به ایجاد یک دولت مرکزی زد تا مشابه منطقه حائل بین امپراطوری روس و هند مستعمره آن زمان عمل کند. این دولت مرکزی فتوال - مستعمراتی از طریق سرکوب وحشیانه شورشیان متعدد و به انقیاد کشیدن قبیله ها و گروه های قومی گوناگون تاسیس شد. لازم به توضیح نیست که این دولت، اقدامی در راه تغییر ساختار فتوالی کشور انجام نداد.

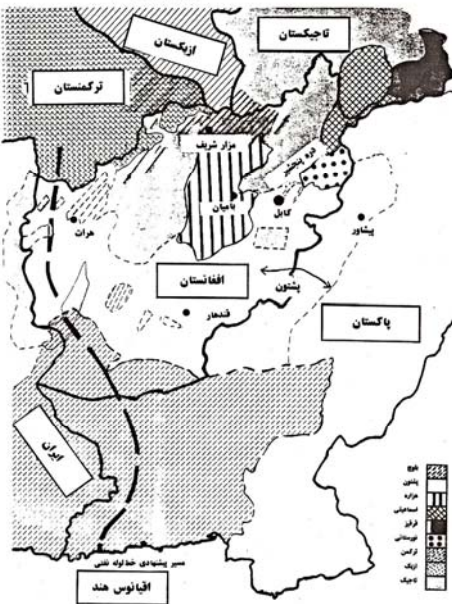
بعد از اعلام استقلال از بریتانیا توسط شاه امان الله خان در سال ۱۹۱۹، تا حدودی در به روی سرمایه خارجی گشوده شد و تلاشهای نیم بندی برای رفم در فتوالیسم صورت گرفت. بریتانیا این کار را ناپدید نکرد و به حمایت از اپوزیسیون فتوالی پرداخت که بالاخره در سال ۱۹۲۹ به سرکوب امان الله خان انجامید.

بعثت تضعیف کنترل بریتانیا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، حکومت افغانستان در اواخر دهه ۱۹۵۰، روابط مستحکمی با حاکمان نوین شوروی برقرار نمود. یعنی با سرمایه داران نرواسته ای که در سال ۱۹۵۶ سوسیالیسم را در شوروی سرنگون کرده بودند. طبقه کمپرادور بوروکرات که توسط سرمایه های شوروی حمایت می شد، قدرت گرفت. اما همزمان، ارتباطات با غرب نیز حفظ شد. افغانستان بار دیگر به یک منطقه حائل تبدیل شد؛ اما این بار بین شوروی و دولتهای تحت الحمایه آمریکا در منطقه که در «پیمان سنترو» گرد آمده بودند. در این دوره، حجم سرمایه گذاریهای خارجی پایین بود؛ و دولت همچنان به شکل یک بوروکراسی متمرکز که قدرتهای فتوالی محلی مختلف

شوند، با شعار حفظ امنیت راه ها و مبارزه علیه دزدان سرگردان یا به صحنه نهداند و پیریم مبارزه علیه فساد را برداشتند. با پیوستن «طلبه ها» به مبارزه، مدارس دینی خالی شد. کسی بعد، طالبان به دروازه های کابل رسید و سرانجام در سپتامبر ۱۹۹۶، آن شهر را اشغال کرد. طالبان برخاسته از دل نیروهای بنیادگرای طرفدار اسلام و هوابی است. این نیرو، شورویستیم پشتون را نمایندگی می کند. (۷)

پیشروی سریع نیروهای طالبان بخشا بخاطر همکاری یا فرار بخشهای مختلف مجاهدین بود؛ و نیز به علت این واقعیت که بخشهایی از ارتش و یوروکراسی رژیم وابسته به شوروی که بسیاری از آنها پشتون بودند به طالبان پیوستند. طالبان سرانجام در مناطق شمالی افغانستان بعد از نبردهای سخت، توسط ائتلافی که سابقاً با یکدیگر در جنگ بودند، متوقف شد. این جریان که ائتلاف شمال نامیده می شود شامل «جمعیت»، «شورا»، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت است. در صف بندیهای کنونی، امپریالیسم آمریکا از طریق پاکستان و عربستان سعودی، طالبان را از نظر نظامی و مالی پشتیبانی می کند. (اسریازان پاکستانی در جنگ به نفع طالبان دستگیر شده اند، و مقامات عالیترتبه نظامی پاکستان نیز به نیروهای طالبان کمک می کنند). محوری که از روسیه و فرانسه تشکیل شده، بهرامه ایران و هند و جمهوریهای آسیایی شوروی سابق از ائتلاف شمال پشتیبانی می کنند. روسها نه تنها به ائتلاف اسلحه می دهند، بلکه افسران خود که شناخت زیادی از افغانستان دارند را مجدداً بعنوان مستشار نظامی برای کمک به ائتلاف شمال به آنجا فرستاده اند. مناطق نفوذ نیروهای ارتجاعی مختلف کمابیش بر مبنای مرزهای ملیتی برقرار شده است. نیروهای طالبان عمدتاً در مناطق پشتون و همچنین در غرب و جنوب که دو سوم مردم آن را تشکیل می دهد، مستقرند. تا تابستان ۱۹۹۸، نیروهای ائتلاف بخشهای مهمی از مناطق تاجیک، ازبک و هزاره جات در شمال را تحت کنترل خود داشتند.

کنفرانس ۱۹۹۶ «انستیتوی صلح آمریکا» بر سر آینده افغانستان، اعلام کرد که: «منافع قدرتمندی همسایه و کمپانیهای نفتی که در منطقه فعالیت دارند، در آن اکتفا به بقای افغانستان کمک کنند.» (آنها افغانستان را کشوری می بینند که قرار است خط لوله نفت از آن عبور کند.) (۸) «از طرف قاتی» از طرف بانک جهانی چنین پیشنهاد کرده که: «آنچه افغانستان نیاز دارد حکومت موفقی متشکل از



نقشه افغانستان با تکیه نواحی محل زیست گروه های ملی مختلف

نشان داد که نمی تواند در این اتحاد، اعمال قدرت کند. حل تضادهای جنگ اسلاراز مختلف بسیار مشکل بود و هیچکدام به تنهایی نیروی نظامی لازم برای حفظ قدرت سراسری را نداشت. افغانستان از شمال توسط جمهوریهای آسیای مرکزی احاطه شده که بعد از سقوط بلوک شوروی به استقلال ظاهری دست یافته اند؛ و از جنوب با پاکستان هم مرز است. امپریالیستها و دولتتهای ارتجاعی منطقه به فکر توسعه روابط جدید سیاسی و تجاری در این منطقه هستند و به راه حلی جهت پایان دادن به جنگ نیاز دارند. جریان طالبان کمی بعد از مذاکرات هیئت عالیترتبه پاکستان در ترکمنستان بر سر روابط تجاری بین دو کشور که باید از مسیر افغانستان بگذرد، رو شد. نیروهای طالبان که توسط پاکستان حمایت می

بازبگران اصلی صحنه در این زمان، عبارت بودند از نیروهای اخوانی هرزاد آمریکا؛ عبدالرشید دوستوم از جنبش ملی اسلامی که ملیشایی قدرتمند ازبک را پشت خود داشت که توسط روسها بوجود آمده بود؛ (۹) برهان الدین ربانی از جمعیت اسلامی و رهبر نظامی اش احمد شاه مسعود از شورای نظار که گروه فتووال کیرادوری در منطقه تاجیک است و با فرانسه، روسیه و ایران بندھانی دارد (۱۰)؛ و حزب وحدت اسلامی طرفدار ایران که یک گروه بنیاد گرای شیعه در منطقه هزاره جات است. (۱۱)

حکومت وقت، توسط ربانی (رئیس جمهور) و مسعود (وزیر دفاع) رهبری می شد که عمدتاً تاجیکها و نیروهای غیر پشتون را در بر می گرفت. مهره اصلی آمریکا و پاکستان یعنی گلبدین حکمتیار



کارگران ترکمن
در حال جمع‌آوری
پشه‌های گرم اریشم

چادروهاشان زندانی شدند تا مردان غربیه چهره آنها را نبینند. هرکس آداب مذهبی را بطور کامل رعایت نمی‌کرد، شدت مورد مجازات قرار می‌گرفت؛ و متهم به «کمونیست» یا «جاسوس شوروی» بودن می‌شد. افرادی بودند که بغاوت داشتن یک مجله غربی، نوشتن کوکاکولا یا «جرمهای» مشابه، یا گلزله‌های آمریکائی به قتل رسیدند. سکتاریسم جبهه مجاهدین نمی‌گذاشت که جوانان شهری به جنبش ضد شوروی بپیوندند؛ به همین علت بسیاری از آنها مجبور به ترک کشور شدند. آنهايي که به ایران رفتند به تبلیغات «اسلام مرز نمی‌شناسد» ایران باور داشتند. اما در مقابل، هدف شورویسم سیستماتیک ضد افغانی قرار گرفتند. در عین حال، آنها شاهد جهنمی بودند که حکام اسلامی برای مردم ایران ساخته بودند. بسیاری از آنان ایران را ترک گفتند و باورهای مذهبی خویش را نیز جا گذاشتند.

حتی حین جنگ مقاومت علیه شوروی، نیروهای مختلف اسلامی علیه یکدیگر نیز می‌جنگیدند. این خونریزی‌ها که تحت پرچم اسلام صورت می‌گرفت، از چشم توده‌ها پنهان نماند. بعد از خروج شوروی از افغانستان، زمانی که ارتشهای جنگ

مقامات مذهبی را که تاریخی با غرب بند داشتند به صف اپوزیسیون هل داد. معرفی سوسیال - امپریالیستها بشباه «کمونیست» و بر همین اساس، وانمود کردن مبارزه ضد امپریالیستی مردم افغانستان بشباه جنگ بین «کمونیسم» با «سربازان الله»، به تقویت احساسات عقب افتاده مذهبی در بین توده‌ها کمک کرد و باعث تقویت اتوریته فتوادها و روحانیت شد. این مسئله با پشتیبانی کامل امپریالیستها صورت گرفت که از نظر مالی خرج تبلیغات مذهبی را می‌دادند و از نظر نظامی مجاهدین را بشباه ایزدی در رقابت با سوسیال امپریالیستهای شوروی تسلیح می‌کردند. در حقیقت کمک مالی آمریکا به این نیروها از سال ۱۹۸۰ تا ۳۰ میلیون دلار در سال شروع شد و تا سال ۱۹۸۷ این کمک به ۶۳۰ میلیون دلار افزایش یافت که تا سال ۱۹۸۹ تا همین سطح باقی ماند.

اما زندگی تحت حاکمیت مذهبی چه در تبعید (در ایران و اردوگاههای پناهندگان در پاکستان که عمدتاً توسط نیروهای اسلامی کنترل می‌شدند)، چه در مناطق تحت رهبری مجاهدین در داخل کشور، تاثیرات خود را بر جای گذاشته است. زنان، سائهای متضاد در اردوگاهها و

تکنوکرات‌ها است که قادر باشد بشباه اتوریته مرکزی عمل کرده و از سقوط کشور جلوگیری کند. امپریالیستها شاید از تقسیم کشور در عمل، و تداوم جنگ ناخوشتر باشند؛ اما رقابتهای بین آنها و همچنین تضادهای بین ارتشهای فتواد کمپرادوری مختلف که ساخته و پرورده امپریالیستها هستند، و منافع مختلف دولتهای ارتجاعی منطقه فاکتورهای عمده ای است که باعث ادامه کشمکشها می‌شود. این مسائل شرایطی را ایجاد کرده که هیچ نیرو و یا اتلافی تاکنون قادر به استقرار یک رژیم یا ثبات نبرده و خود این مسئله می‌تواند بر بی نظمی در کل منطقه بیفزاید.

اسلام بشباه چماقی علیه خلق

سالها اسلام بشباه پرچم بسیج توده‌ها علیه شوروی تبلیغ شد و مورد استفاده قرار گرفت بود. اسلام، ریشه‌های محکمی بین مردم داشت و ایدئولوژی در دسترس بود که می‌شد توده‌ها را حول آن سازماندهی کرد. بعلاوه تلافیهای اولیه «حزب دمکراتیک خلق» در زمینه اصلاحات ارضی که با هدف تقویت بورژوازی کمپرادور و وابستگی به سوسیال - امپریالیسم انجام گرفت، فتوادها و

سالاران اسلامی وارد شهرها شدند، مغازه های مردم را غارت کرده، کارخانه ها را آوارا کرده، توده های شهری را از منابع درآمد خود محروم ساخته و مزه تلخ «حاکمیت الهی» را به آنان چشاندند. به همه اینها، باید اجرای احکام ناب بنیادگرایانه از سوی بسیاری از پیروان اسلام بخصوص طالبان را اضافه کرد. آنها اقدامات مذهبی را در ابعادی فراتر از آداب سنتی توده ها به پیش برده اند. باور توده ها به مذهب و اتوریته های مذهبی در حال شکستن است. بسیاری که هنوز به اسلام باور دارند ضد ملامت شده اند؛ آنها از تبلیغات مذهبی خسته و متفرند. اوضاع بدنامجا رسیده که (بقول رفقای حزب کمونیست افغانستان) در بسیاری از جبهه های هزاره و ازبک، نیازی به ظاهر به رعایت احکام و شائت اسلامی نیست. این تغییر مهمی در اوضاع به حساب می آید. تا همین چند سال پیش، اگر کسی جرأت می کرد و از رعایت این احکام سر باز می زد، سند مرگ خود را امضا کرده بود. حال که مرتجعین مشکلتر می توانند می آید. در زیر پرچم اسلام بسیج کنند، علناً یکدیگر را بخاطر بدنام شدن اسلام سرزنش می کنند.

دین و نیز سایر باورها و آداب عقب مانده را نمی توان یک شبه چارو کرد. این کار محتاج مبارزه ای طولانی از طریق بسیج توده ها جهت سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم در زیربنای روحی جامعه و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم است. اما ارتش اشغالگر سوسیالی امپریالیستها که سرپرست دروغین کمونیسم و انترناسیونالیسم را بلند کرده بود، به گنج کردن توده ها کمک کرد و باعث تقویت اسلام شد که پرچم «ملی» را بلند کرده بود. اما عملکرد احزاب اسلامی خود به شکستن توده ها خدمت کرده و برای مائوئیستها زمینه مساعدتری در جهت افشای دروغهای مذهبی و مابیت طبقاتی ستیزگانه حکومت مذهبی، و بسیج توده ها در جنگ خلق علیه حاکم اسلامی و حامیان امپریالیستی فراهم آورده است.

مسئله ملی

در زمان اشغال شوروی، مبارزات خودبخودی توده ها بخصوص در مناطق روستایی، بخش مهمی از مقاومت بود. بخاطر عدم وجود یک نیروی انقلابی قدرتمند، این مبارزات شکل قومی و قبیله ای بخود گرفت و به شرایطی پا داده که عناصر ارتجاعی هر منطقه (و ملیت) کنترل مبارزات را در آن منطقه بدست گرفتند. بر مبنای سند مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، در این دوره مبارزه

علیه اشغالگران بر کلیه تضادهای داخلی شیدبا تأثیر گذاشت و تضادهای ملی داخلی به نحو پارتی پدیدار شدند... «در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند، اما مناطق وسیعی از سرزمینهای مورد سکونت ملیتهای تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت.»

بورژوا کمپرادورها و فئودالهای پشتون که قبل از سال ۱۹۹۲ کنترل انحصاری قدرت را از دست داده بودند و با سرنگونی نجیب الله، قدرت را تقریباً بطور کامل در حال از دست دادن می دیدند، نمایندگان خود را در میان طالبان پیدا کردند. تسخیر کابل توسط طالبان با تجاوز و قتل همراه بود. هر جا که آنان پا می گذاشتند وحشیگری شورونستی را علیه توده های غیر پشتون دامن می زدند. متأسفانه آنان با دامن زدن به شورونستی در بین اهالی پشتون توانستند بخشی از توده ها را علیه برادران و خواهران غیر پشتون خود بسیج کنند. این جنایات به احساسات ضد پشتونی و ناسیونالیسم در بین ملل دیگر دامن زده است. جنگ سالاران و ائتلاف شمال که تا حدود زیادی اعتبار خود را در بین توده ها از دست داده اند، اینک تلاش دارند بر چنین احساساتی سوار شده و از این طریق توده ها را به صفوف خود جلب کنند و کشتی به گل نشسته خود را نجات دهند. این نیروها که از هیچ فرصتی برای فروش کشور و مردم به امپریالیستها و کشورهای ارتجاعی دریغ نکرده اند، اینک پیشروان مدعی آرمان های ملی شده اند. مبارزه «ملی» آنها صرفاً مبارزه بر سر قدرت با رقبای جنگ سالار اسلامی دیگر بوده و عمدتاً توده های پشتون را نشانه رفته است.

میچکدام از دو جناح درگیر جنگ علاقه ای به اتحاد توده ها علیه امپریالیسم ندارد. هر دو آنها برای منافع کشورهای ارتجاعی و امپریالیستی مختلف خود جنگند. آنها پیشروان مبارزات توده ها علیه اشغالگران شوروی را لگدمال کرده و در حال حاضر با مستشاران نظامی روس یا بخشهایی از دولت سابق همکاری می کنند. ضد امپریالیسم این خائنین ملی به اینجا محدود می شود که طالبان با حرارت مداخلات روسها، فرانسویها و ایرانیها را محکوم می کنند؛ و ائتلاف شمال خود را مبارزان سرخست علیه آمریکا و پاکستان و عربستان معرفی می کند. تنها کاری که کرده اند این بوده که توده ها را در جنگ برادرکشی برای منافع

آریابان خود درگیر کرده اند. برخی روشنفکران غیر مذهبی در جنگ قدرت با یکی از احزاب اسلامی متحد شده اند. آنان که از ملیت پشتون هستند، بر این مبنا که طالبان تنها نیروی است که قادر است به جنگ خاتمه دهد، حکومت مرکزی را تأسیس کند و کشور را متحد سازد، با طالبان متحد شده اند. برخی دیگر از روشنفکران غیر مذهبی دمکرات از ملت هزاره به بهانه «وحدت ملی» و «مبارزه ضد طالبان»، فراخوان پیوستن توده ها به مرتجعین اسلامی ائتلاف شمال را صادر کرده اند.

این همان خطی است که باعث ضرورت سنگین به مبارزه علیه اشغالگری شوروی شد. کمونیسم دروغین شوروی نه تنها پرچم ملی را بدست نیروهای اسلامی داده، بلکه زمینه ای فراهم نمود تا اپورتونیسم راست در بین برخی نیروهای به اصطلاح چپ و روشنفکران رشد کند. بسیاری از آنان که به ماهیت واقعی اتحاد شوروی آگاه بودند، خلاف جریان ضد کمونیستی حرکت نکردند و تحت پوشش «اولویت مبارزه با ارتش خارجی»، نظرات واقعی خود را محتاطانه پنهان کردند. آنها پرچم «الله اکبر» را برداشتند و بجای مبارزه در مسیر راهبانی واقعی، به احزاب اسلامی کمک کردند که ارتش های گمنام را تقویت کنند. آنها بدین طریق، نهایتاً به فئودالیسم و امپریالیسم خدمت کردند.

اوضاع کنونی مصاف های نوینی را در مقابل مائوئیستها قرار داده است. مائوئیستها با درک ریشه های ستم ملی، ناسیونالیسم ارتجاعی احزاب اسلامی را افشا می کنند و یگانه طریق خاتمه بخشیدن به این ستمگری را پی می یازند. حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مبارزه علیه ستم ملی (داخلی) باید بر اساس وحدت توده های زحمتکش از تمامی ملل علیه امپریالیسم و حق تعیین سرنوشت برای ملیتی استوار باشد. حزب کمونیست افغانستان می گوید که «شورونستی ملی، ایدئولوژی طبقه حاکم ملت غالب است، و به تمامی طبقات آن ملت تعلق ندارد. واضح است که این شورونستی بر خرده بورژوازی، دهقانان حتی پرولتاریای تاجیک می گذارد؛ اما بیشترین تأثیر بر بورژوازی ملی است. بنابراین طبقات ارتجاعی این ملت سعی دارند که از آنان بشباهه ابزار و پایه اجتماعی خود برای ستم بر دیگر ملل استفاده کنند. بنابراین، شورونستی ملی و ستم علیه دیگر ملل به منافع تاریخی توده ها مربوط نیست و به ابزاری در دست طبقات حاکمه جهت تداوم کنترل آنها بر توده ها تبدیل خواهد شد.» (شمله جابرید،

ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان شماره ۱۶)

مبارزه ملی در کشور تحت سلطه ای مانند افغانستان، در درجه اول مبارزه ای علیه امپریالیسم و فئودالیسم است. بدون این جهت گیری پایه ای، تاکید مبارزات ملل تحت ستم بر اختلافات خواهد بود و وحدت اساسی توده های ملل مختلف ضربه خواهد زد. در این صورت، پروتاریا و دهقانان یک ملت بجای اینکه بخواهند با خواهران و برادران طبقاتی شان در بین ملل دیگر وحدت کنند، با پروژوازی ملی (و حتی طبقات فئودال و کپیرادور) متحد شده و سرانجام تحت رهبری آنان قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب، مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم از دستور کار حذف شده و ستم ملی باقی خواهد ماند. اما همانگونه که رفقای حزب کمونیست افغانستان می گویند، اگر مرکز مبارزه، «وحدت و منافع توده های زحمتکش ملل مختلف باشد، طبقات حاکم منفرده خواهند شد» و توده های زحمتکش ملت غالب در مبارزه علیه بولیویسم ملی، یک نیرو خواهد بود. بدین ترتیب، اتحاد مستحکمی شکل خواهد گرفت که قادر است بطور مؤثر ستم ملی را ریشه کن کند.

زنان و مقاومت در پشت حجاب

به قدرت رسیدن طالبان با حملات وحشیانه علیه زنان همراه شد. زنان را مجبور به پوشیدن حجاب کردند که از سر تا انگشت پا را می پوشاند. آنها حق کار کردن یا تحصیل را ندارند؛ حق قدم زدن در خیابان، رفتن به دکان و با مداوا در بیمارستان را ندارند، مگر آنکه توسط یک مرد محرم (شوهر، برادر یا پدر) همراه شوند. آنها حتی از حق رفتن به حمام عمومی نیز محرومند. زنان خرید و فروش می شوند؛ بعنوان غنیمت جنگی به تصرف در می آیند؛ به آنها تجاوز می کنند؛ و آنها را می کشند. در زمان اشغال شوروی، احزاب اسلامی از شرکت زنان در جنگ علیه ارتشی که کشورشان را اشغال و خانه هایشان را بسیاریان کرده و عزیزان شان را می کشد، جلوگیری می کردند. فقط طالبان نیست که چنین می کند؛ دار و دسته های دیگر نیز به درجات مختلف و حتی بسیار خشنوتن بار به اقدامات زن ستیزانه دست می زنند. برخی نیز با این منطق که چنین اقداماتی بخشی از آداب و رسوم افغانستان و جزء عادات مردم است، همین کارها را انجام می دهند.

زنان افغانستان شدیداً با این آموزه ستیزگانه و ارباب منشاخه مخالفت کرده اند. خشم انباشته طی سالهای متصادف تحصیل مردسالاری و روابط نیمه فئودالی،

اینک خودنمایی می کند. در یکی از حملات طالبان به مزار شریف (که آن زمان تحت کنترل ائتلاف شمال بود) زنان در مبارزه علیه آنها دست به اسلحه بردند. سرلاری بوده که زنان با کاره آریزخانه به نیروهای طالبان هجوم برده اند. اعتراضات زنان افغانی در تبعید در نشریات پاکستانی منعکس شده است. زنان جان خود را در مبارزه برای باز نگه داشتن حاصمهای عمومی از دست داده اند. چندی است که مدارس مخفی جهت آموزش زنان برپا شده است.

جنگ باعث شده بود که زنان بعد از کشته شدن مرد خانه، برای تامین معیشت خود و خانواده شان به صفوف نیروهای کار بپیوندند. این زنان که عمدتاً در صنایع کابل و خدمات اشغال داشته و سزه استقلال اقتصادی را چشیده اند، از طالبان شدیداً متنفرند زیرا آنها را از کار محروم کرده اند.

باید تاکید کنیم که بدون یک جهت گیری انقلابی علیه علت واقعی ستم بر زن، مبارزه زنان می تواند به مبارزه علیه طالبان محدود شود. برخی نیروهای ارتجاعی تظاهر می کنند که طرفدار رفتار ملایتری نسبت به زنان هستند.

حزب کمونیست افغانستان اعتقاد دارد که بدون شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن است. بعلاوه، انقلاب دمکراتیک نوین باید خشم زنان را بشناهد. نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازد و ضربات مهمی بر ساختار پدیسالارانه وارد آورد. تضاد بین زن و مرد «با تضادهای طبقاتی و ملی فرق دارد و حل آن روش دیگری را می طلبد. اما وجود این تضاد، خود از جوانب مهم ساختار نیمه فئودال - نیمه مستعمره افغانستان است. ستم بر زنان به هیچوجه نباید بشناهد مسئله ای جانبی نگه داشته شود. این ستم نه فقط فرد و حقوق اجتماعی نیمی از جامعه را سرکوب می کند، در عین حال روابط غیر انسانی که با این ستم همراه است... بشناهد عامل مهمی در حفظ و تقویت روابط نیمه فئودال و نیمه مستعمره حاکم عمل می کند.» (به نقل از مراسمنامه حزب کمونیست افغانستان)

تاثیرات خط حزب کمونیست افغانستان و عملکرد آن در ارتباط با این مسئله، زمانی که بخشهایی از زنان آگاهانه تر از پیش به صحنه مبارزه گام می گذارند، آشکار می شود.

مهاجرین و پناهندگان

در روزهایی اوج جنگ در دهه ۱۹۸۰،

حدود ۳ میلیون پناهنده افغانستانی در پاکستان و ۲ میلیون نفر دیگر در ایران زندگی می کردند. هزاران نفر نیز به هند و کشورهای غربی فراری شدند. بعلاوه، حدوداً ۲ تا ۳ میلیون نفر بعلت جنگ در مناطق داخلی کشور جابجا شده اند. بعد از فرج شوروی و سقوط حکومت نجیب الله، پناهندگان شروع به بازگشت کردند؛ اما ادامه جنگ باعث جابجایی های بیشتر در داخل شد. طی نبرد برای تصرف کابل، بسیاری از مردم شهر را ترک کرده و به مناطق دیگر رفتند. در شرایط کنونی تخمین زده می شود که حدود یک میلیون پناهنده در پاکستان و یک میلیون در ایران بسر می برند.

اگرچه پناهندگان به انتشار مختلف اجتماعی تعلق دارند، اما اکثریت آنان از مناطق روستایی بوده و حتی در زمان جنگ مقاومت برخی از آنها در فصل کشت و برداشت برای کار به افغانستان باز می گشتند.

اکثر افرادی که در پاکستان زندگی می کردند، ساکن اردوگاههای تحت کنترل مجاهدین بودند. توزیع کمکیهای سازمان ملل عمدتاً از طریق مجاهدین انجام می گرفت؛ و همزمان خشن ترین قوانین اسلامی، فئودالی بر مردم روا می شد. این اردوگاهها را از جامعه پاکستان جدا نگاه می داشتند. بعدها مهاجران افغانستانی اجازه کار پیدا کردند. در حال حاضر بسیاری از آنان در معادن بلوچستان پاکستان کار می کنند.

تعداد زیادی از مهاجران افغانستانی در ایران بسر می بردند. آنها یا در اردوگاههای بودند یا کارگری می کردند. اردوگاههای جمهوری اسلامی ایران بخاطر بد رفتاری به پناهندگان افغانستانی مشهور است. صدها نفر در این اردوگاهها به قتل رسیده اند. در پاکستان، بارها اعتراضاتی علیه شرایط موجود در اردوگاههای ایران صورت گرفت که در یکی از این آنها، هزاران مهاجر نسبت به شرایط غیر انسانی که توسط حکام ایران در این اردوگاهها برقرار شده، ابراز اعتراض کردند.

وضع کسانی که در ایران کار میکنند نیز به هیچوجه بهتر نیست. آنها در شهرهای مختلف عمدتاً بشناهد کارگران فصلی یا داتسی در آجرریزی، ساختمان سازی و خدمات و همچنین در بخش کشاورزی کار میکنند. کار در صنایع غذایی، نظیر نانوبیسی، برای آنها ممنوع است؛ زیرا میگویند افغانستانیها کشیفند. اگر دستمزدی دریافت کنند، بسیار ناچیز است. خیلی پیش آمده که پاسداران دستمزد آنها را هنگام بازگشت، در مرز افغانستان مسواک کرده اند. جمهوری اسلامی سوم

تجلیات ارتجاعی را علیه مهاجران پراکنده و نوعی سوشلیسم ضد افغانی را در میان ایرانیان دامن زده است. جنایات جمهوری اسلامی علیه پناهندگان بی حجاب نبوده است، در چند سال گذشته، مهاجران افغانستانی در شورهای توده ای علیه دولت ایران شرکت کرده اند. آنها اغلب با روحیه ضدیت با اسلام به افغانستان باز می گردند؛ و برخی عناصر پیشروتر جرات کرده و به تقبیح علنی اسلام دست می زنند.

مانوئیستی

شکل گیری سازمان جوانان مترقی اس. ج. م در سال ۱۹۶۲، طوع جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی در افغانستان بود. سازمان جوانان مترقی مبارزات فعالی را علیه ریزش سوشلیسم خروشیجی، سوسیال - امپریالیسم و پانسانتاریسم برای انداختن و حکم «قدرت» سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» را تأیید کرد. تشریح دمکراتیک که (اس. ج. م) به چاپ می رساند، «شعله جاوید» نام داشت و در بین توده ها از پشتیبانی وسیعی برخوردار بود. این پشتیبانی تا آنجا بود که امروز هم نیروهای اصیل انقلابی و دمکرات را «شعله ای» می نامند. بحرانی که جنبش بی طرفی المصلی کمونیستی را بعد از کودتای ضد انقلابی در چین به سال ۱۹۷۶ فراگرفت، گریبان جنبش کمونیستی جوان افغانستان را هم گرفت؛ آن هم در زمانی که این جنبش بسیاری از رهبران و کادراهای خود را در میدان تیرباران و دخمه های دولت ارتجاعی هوادار شوروی از دست می داد.

اگرمان جانباختگان بود. ریشه کن کردن کمونیستها کار آسانی نبود. کمونیستها بصورت انفرادی و با شکل متشکل در گروههای مختلف، نقش مهمی در جنگ مقاومت ضد شوروی بازی کردند. مبارزه سیاسی برای شکل گیری یک خط صحیح پرولتری زیر آتش مبارزان شورویها و سرکوب اسلامپا دامنه یافت و در اواسط دهه ۱۹۸۰، هسته انقلابی کمونیستی افغانستان تشکیل شد. در سال ۱۹۹۰ - هسته انقلابی کمونیستی افغانستان با اتحادیه مارکسیست - لنینیستهای افغانستان وحدت کرد و سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بوجود آمد. همین سازمان در ادامه خود در سال ۱۹۹۱، حزب کمونیست افغانستان را بنیانگذاری کرد. کمی بعد از شکل گیری این حزب، کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه سائرتسه دن به آن پیوست. بنیانگذاری

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴، از همان ابتدا نقش مهمی بازی کرد تا جنبش افغانستان مسائل خطی را کانون توجه خویش قرار دهد. سند مرمانامه حزب کمونیست افغانستان اظهار می دارد که: «ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل حزب کمونیست افغانستان، مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم است. برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارتست از به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین تحت اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دمکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و حرکت به طرف کمونیسم میباشد.

«مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است که جنگی طولانی متکی بر توده های وسیع، عمدتاً دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ آن میباشد. تا زمانی که جنگ خلق برپا نگردیده، مجموع مبارزات حزب کمونیست در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس از آنکه عملاً آغاز گردیده تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن خواهد بود.» حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مهمترین وظیفه کنونی در ارتباط با شروع جنگ خلق، ساختن و تقویت حزب است.

پروسه سازماندهی آن «شعله ای» هایی که هنوز بر آرمانهای انقلابی صادق مانده اند، به درون حزب یا پشابه متحدین حزب در جهت متحد، گماکان ادامه دارد. البته حزب کمونیست افغانستان بر اهمیت سازماندهی نیروهای انقلابی جوان که به مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم پشابه یگانه ایدئولوژی رهانبخشش اتکا، می کنند، تأکید دارد. حزب کمونیست افغانستان غیر از مبارزه جهت تقویت حزب، در کراهی تدارکاتی برای جبهه متحد نیز درگیر بوده است؛ «واضح است که (یک جبهه متحد انقلابی) بر پایه وحدت کارگران - دهقانان قرار داشته و تشکیل آن اساساً بعد از شروع جنگ خلق و برقراری پایگاههای انقلابی ممکن خواهد بود. اما این به هیچوجه بدان معنا نیست که در مرحله کنونی مبارزه، در تشکیل جبهه انقلابی کوشا نباشیم؛ یا به اتحادهای وقتنی و یا دائمی با نیروهای آزادخواه و انقلابی ملی - دمکرات و عناصری که علیه حاکمیت ارتجاعی مذهبی هستند دست نزنیم.» (به نقل از شعله جاوید، شماره ۱۸)

دو نوع تک

حزب کمونیست افغانستان معتقد است که «انقلاب دمکراتیک نوین نه تنها از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد فئودالی است، بلکه از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد سوسیال - امپریالیستی - ضد امپریالیستی و ضد سوشلیسم است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب میگردد. شعار «زمین از آن کشتکار» یعنی شعار مرکزی انقلاب دمکراتیک نوین یک شعار دهقانی است و بدین جهت دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشروی و پیروزی این انقلاب بهره مند میشوند.» «پرولتاریا نیروی رهبری کننده انقلاب دمکراتیک نوین است... خرده متوسطان متحد استوار و پرولتاریا ملی متحدان استوار و متزلزل پرولتاریا و دهقانان در انقلاب دمکراتیک نوین محسوب میگردد.» اهداف انقلاب دمکراتیک نوین چنین است: «سرنوینی نیمه فئودالیسم و پرولتاریا کمپرادور و استقرار حاکمیت دمکراتیک توده های وسیع خلفهای کشور... سرنوینی سلسله... امپریالیسم و تأمین استقلال... برانداختن سوشلیسم ملی... قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملتپناه... رفع سوشلیسم مرزسالارانه و برقراری تساوی میان مردمان و زنان... (به نقل از مرمانامه حزب کمونیست افغانستان)

تلاشهای اندکی که بعد از استقلال و نیز در سالهای اولیه رژیم طرفدار شوروی جهت پس راندن فئودالیسم صورت گرفت، هدف رهایی دهقانان از یوغ فئودالیسم را دنبال نمی کرد. بلکه با هدف تقویت سرمایه داری بوروکرات، پرولتاریا کمپرادور و سلسله امپریالیسم انجام شد. دهقانان چه از زاویه سیاسی و چه نظامی مسلح نشده بودند تا فئودالیسم و امپریالیسم را سرنگون کنند. بنابراین، این حکومتها در مقابل مخالفت نیروهای قدرتمند فئودالی سرنگون شدند (نظیر امرال الله خان)، و یا نظیر «حزب دمکراتیک خلق» با فئودالها به سازش رسیدند. در نتیجه، دهقانان بی زمینگی به این اصلاحات امید بسته بودند، خود را بی سلاح در برابر باندی فئودالی یافتند. برخلاف مدافعان اسلامی فئودالیسم که وعده زندگی بهتر در بهشت را می دهند (همان بهشتی که کلیه آثار تصورات کیشیشان را با خود حمل می کند)، جنگ خلقی که مانوئیستها در تدارک آن هستند، توده ها را از همان ابتدا جهت آمادگی و اعمال حاکمیت خودشان بسیج خواهد کرد. «تتها پس از انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضدانقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنگون ساخت، و تنها پس از سرنوینی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که

میتوان حاکمیت سیاسی توده ها را برقرار نمود. این پروسه که به اندازه جنگ خلق خصلت طولانی مدت دارد توسط آن به تحقق می پیوندد، از مناطق کوچک شروع شد و استحکام و گسترش پیدا می نماید. پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش، سراسر کشور را دربرمی گیرد. (به نقل از مراسمنامه حزب کمونیست افغانستان)

فرسودگی در نتیجه جنگ، ستوال جدی در مقابل پای کمونیستهای اصل است. یکی از دلایل پیروزی سریع نیروهای طالبان آن بود که پیشرو یا بشابه نیرویی که قادر است به جنگها پایان بخشد، معرفی کردند. اما واقعیت پرده های این توهم را درید. مردم دیدند که طالبان نیز در کنار نیروهای جنگ سالار گوناگون، روزگار افغانستان را تیره و تار کرد. وقایع متعاقب «انقلاب اسلامی» سال ۱۹۹۲، گواهِ این واقعیت است که بقول حزب کمونیست افغانستان، مشخصه حکومت مذهبی در افغانستان، جنگهای ارتجاعی بین گروههای مختلف اسلامی است. تاکنون مشکلات بزرگی برابری جناحهای درگیر جنگ و پشتیبانان خارجی آنها وجود داشته که آنان را به رسیدن به یک توافق صلح قطعی و موفق باز داشته است. در دل هر توافقی، بی ثباتی نهفته است و بسرعت می تواند باعث یک خونریزی دیگر شود. بعلاوه، حتی اگر هر یک از این ارتشها بتوانند صلح برقرار کنند، این صلحی نفع توده ها نبوده بلکه بمعنای سکوت گروستان خواهد بود؛ زنان محکومند که به کار اجباری در چار دیواری خانه بپردازند؛ کارگران و دهقانان مجبورند در شرایط کمر شکن، ساعتی طولانی بردهی بکشند تا فقط شکم ممتنی روحانی و فنودال را بر سر کنند و همزمان شاهد مرگ فرزندان خود از دست نطفه بباشند؛ و ببینند که ثروت از دل زمین می جوشد و همراهِ با تریاک و هرویین بر ثروت مرتجعین و امپریالیستها می آید.

خلق افغانستان قهرمانانه علیه یک ارتش امپریالیستی جنگید و در این راه قربانیان زیادی داد. اما در مقابل، هیچ چیز بدست نیارود و فقط سلطه بیشتر امپریالیسم و فئودالیسم نصیبش شد. مردم افغانستان جنگ را می شناسند، اما تاکنون فرصتی بدست نیارود، اند تا طعم ثمرات فداکاری خویش را ببچینند. آنها هرگز رهایی از زنجیر سنن و قدرتی که از گسستن این زنجیر ناشی می شود را حس نکرده اند. فقط یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری حزب پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست -

مائونیست است که می تواند راه برون رفت از اوضاع کنونی را برای مردم پی ریزی کند. زیرا چنین جنگی برای اولین بار، با یک برنامه و مبارزه راهنیشش همراه است که به برقراری مناسبات نوین می انجامد؛ مناسباتی که تحت آن، توده ها قدرت سیاسی خویش را اعمال کرده و یکبار برای همیشه زنجیر سنگین و خفقان آور نیمه فئودالیسم را می گسندند.

در میدان نبردی که افغانستان زبان شد، همه نیروهای ارتجاعی از زمان تفنگ سخن می گویند. اما مردم هنوز از ارتش خویش بی بهره مانده اند. تا زمانی که چنان جنگی آغاز نشود، صدای انقلابیون ضعیف به گوش خواهد رسید. به عقیده حزب کمونیست افغانستان: «این به هیچ وجه بمعنای بی ارزش شدن سایر اشکال مبارزاتی در سطح کنونی نیست؛ زیرا با پیشبرد اصولی و موفق همین مبارزات است که می توانیم این مرحله تدارکاتی فعالیت خویش را به انجام رسانیم.» بدون شک، همانطور که تجربه کار کمونیست در بین زنان و جوانان پرولتر نشان داده، هیچ جورانه توده ها حول یک برنامه انقلابی و رهبری مبارزه سیاسی علیه حاکمیت ارتجاعی، برای اینکه مائونیستها بتوانند پرده های ظلمت را بشکافند و نیروی لازم را برای آغاز جنگ خلق گرد آورند، کاری حیا است.

توضیحات

۱) «خلق» ما سیاست تغییر سریع اقتصادی بنفع بخش پرورزا کمپادور، و باستانی هر چه سریعتر به اتحاد شوروی را به اجرا گذاشتند. «پرچی» ما سیاست اشتی جویانه تری در قبال فئودالیسم داشتند. طی نخستین سال بعد از کودتا، رهبری حکومت با جناح «خلق» بود؛ اما سیاستهای این جناح با مخالفت هدی وروبر شد. شیوری ما ترتیب یک کودتا بنفع جناح «پرچی» را دادند که طی آن رهبران سرشناس «خلق» بقتل رسیدند. اسلحات ارضی تصیل شد و امتیازات رومانیون و رومار طرفی احیا گشت. (برای اطلاع بیشتر در مورد نورگان شوروی رجوع کنید به مقاله «کمونیستهای افغانی ترفته های شوروی را افشا، می کنند» -

جهانی برای فتح شماره ۹ - سال ۱۹۸۷)

۲) در زبان دری، واژه «افغانی» به افراد ملت پشتون اطلاق می شود. به همین خاطر، حزب کمونیست افغانستان هنگام نام بردن از افغانی کشور که از ملت های گوناگونی تشکیل شده اند، به جای «افغانی» از واژه «افغانستانی» استفاده می کند.

۳) بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸، آمریکا به سازماندهی نیروهای فنودال و مقامات مذهبی در گروه های مسلح کمک کرد. بعد از کودتای شوروی، مقرهای فرماندهی این گروه ها به پیشاور در پاکستان منتقل شد. بیشتر کمکهای مالی و تسلیحاتی عربستان و پاکستان به مغارت افغانستان، به دست این

نیروها که افغانی (برادران اسلامی) یا مجاهدین خوانده می شدند، می رسید. «حزب اسلامی» یکی از این گروه ها بود که گلبدین حکمتیار آمریکا، «گل سر سید» به اصطلاح رزمندگان آزادی بود. طی سالهای اشغال افغانستان، تسلیحات بسیار و مبالغه زیادی پرول، و نیز اطلاعات از کاتال سازمانهای مخفی پاکستان، در اختیار وی قرار می گرفت. بعد از شکست حزب افغانی از طالبان در سال ۱۹۹۵، این جریان به یک نیروی نسبتاً کم اهمیت تبدیل شده است.

۴) این گروه توسط سوسپال امپریالیستهای شوروی تفضیه شد و سالها به آنها خدمت کرد و دست به جنایات بیشمار زد. «میلیشیا شمال» بعنوان یک نیروی زاپاس تشکیل شد تا اگر حکومت توانست بعد از خروج قوای شوروی، با برجا بماند، منابع شوروی ها با اتکا، به میلیشیا حفظ شود. در عمل هم چنین شد. وقتی که حکومت با خطرات جدی روبرو شد، اکثریت سران آن از میلیشیا شمال حمایت کرده و بدان پیوستند. رهبر این گروه، ژنرال دوستم است که زمانی مزار شریف را پایگاه خود قرار داده بود. بسیاری از صنایع افغانستان و نیز ذخائر اتمی قطعی کشور در منطقه شمال قرار دارد.

۵) شورای نظار یک تشکیلات سیاسی - نظامی است که در واقع بخشی از «جمعیت اسلامی» می باشد. این جریان از میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، با امپریالیستهای غربی رابطه برقرار کرد. طی جنگ علیه شوروی، این جریان هم از پاکستان کمک می گرفت. بعداً اینها روابطشان را با ایران گسترش دادند. شورای نظار، رهبران اصلی جمعیت را همانگی می کند و رهبرش احمد شاه مسعود است. مقر فرماندهی او در پنجشیر است و در منطقه شمال شرقی افغانستان، یک ارتش نیرومند دارد. گفته می شود که او ارتش خود را از سال ۱۹۷۵ تشکیل داده است. مسعود که چند سال بعد از تجاوز شوروی با آنها یک قرارداد آتش بس امضا کرد، همیشه روابط مبهمی را با ارتش شوروی حفظ کرد. او نیز در سالهای ۹۱ - ۱۹۹۰ همانند سایر فرماندهان جمعیت، از کمکهای آمریکا بهره مند شد. مسعود روابط محکمی با دولت فرانسه دارد. منطقه او معدن سنگهای قیمتی نظیر زمرود و لعل و لاجورد است. بعلاوه، نامیه برونش یکی از مراکز کشت خشکاش پشمار می آید. گروه احمد شاه مسعود از هر دوی اینها درآمد دارد.

۶) حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم ظلی، یک حزب بیهادگرای شیعه است و ترکیبی از نیروهای گوناگون را در منطقه هزاره جات در ۱۹۸۸ می گیرد. ایران این نیروها را در سال ۱۹۸۸ متحد کرد و حزب وحدت اسلامی را بنیان نهاد. آنها سالیان سال، حتی طی اشغال افغانستان، درگیر جنگهای داخلی در این منطقه بودند و برای مردم لطافت و تلفات بسیار بار آوردند. پاندهای تشکیل دهنده این حزب عمدتاً تحت رهبری زمینداران بزرگ و روحانیون قرار دارند.

۷) سرمنشأ، طالبان، «حرکت انقلاب اسلامی» است. طی نخستین پیروزی گروه افغانی که در سال ۱۹۹۴ تشکیل شد، در آن موقع، این گروه با دخالت مستقیم سرویس اطلاعاتی پاکستان و

با توسعه بیشتر مردم را علیه

با برنامه‌های فریب دهنده «حقوق بشری» ی خود، توده‌ها را با خود همراه کنند. پرچمی را که اینها این روزها افزاشته‌اند همانا پرچم مغفور برنامه‌های امپریالیستی، پرورزی‌ها و ارتجاع جهانی‌ست. این صلح حقیر دروغینی که اینها آرایه می‌دهند در واقع برای آن است تا توده‌ها را خواب کرده و همسویی خود را به هر قیشتی که شده در سطح جهانی اعمال کنند. این صلح، صلح سرنیزه، صلح گورکنان و صلح بندگی‌ست. امپریالیسم بانکس بزرگترین تاجر اسلحه در جهان است، یک بیل کاغذی و اخاذی کن مفرغنی است که مدام تنوری ارتجاعی و ترسکشته «سلاح» تعیین کننده است» را تبلیغ می‌کند.

بحران اقتصادی، تجاری و مالی که مداوماً سیستم امپریالیستی را به لرزه انداخته است بر خوبی بر تزی که مارکس و انگلس ۱۵۰ سال پیش در سانلیست کمونیست به آن پرداختند، صحه می‌گذارد. آنها بر آنند تا بر مقاصد خود که همانا تقسیم جهان است، پرده بپوشانند.

تقسیم جهان است، پرده بپوشانند» یکی دیگر از برنامه‌های فریب‌دهی امپریالیستی‌ست که با استراتژی ضدانقلابی «جنگ کم شدت» در سطح جهان، به ویژه در کشورهای جهان جنوب آنرا به پیش می‌برند تا انقلاب را به زانو در آورند. این جنگ وسیله‌ای برای سرکوب ملل تحت ستم نیز هست. بری مک کارفری (امانی‌دهی بیل کلینتون، «تزار ضد مراد مخدر»، مترجم انگلیسی)، آن طور که آنها اعلام می‌کنند «ژنرال پیروز» ی نیست بلکه همان ژنرال شکست خورده‌ایست که با خفت و خوارزی از دستنام بیرون انداخته شد.

آنها برنامه‌های ضدانقلابی خود را کماکان به اجرا در می‌آورند تا هرآنچه را که بوی انقلاب می‌دهد نابرد کنند.

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آنچه می‌خوانید سندی‌ست که توسط کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست پرو اج. ک.، پها در فوریه‌ی ۱۹۹۸ منتشر شده است. این سند شامل تحلیلی از شرایط جهانی و داخلی بوده و جمعیت‌دی برنامه‌ی حزب را نیز در بر دارد. برنامه‌ی قبلی‌ی که در این سند به آن اشاره می‌شود گزارش ۱۹۹۵ است که به نام «با پیشبرد جنگ خلق، بر موانع سر راه پیبره شوید» معروف است. این گزارش در شماره‌ی ۲۲ جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است. ح. ک. پ. بشهائیی از این سند را ملنی نکرده است. جهانی برای فتح

۱. با پیشبرد جنگ خلق، خلق را علیه فاشیست‌ها، کشتارگران و حراج‌کنندگان کشور متحد کنید. نقشه‌ای نوین از برنامه‌ی بزرگ «تدارک کسب قدرت» را ببینید.»

پایه‌های سیاسی

وضعیت جهانی

امپریالیسم غول عظیم الجثه‌ای‌ست که پاهایی گلین دارد و به هر حال سرنگون خواهد شد. بنابراین امپریالیسم یانکی که همچون ژاندارم جهان غسل می‌کند، بیل کاغذی‌ایست که سعی دارد موعود مرگش را با بلند کردن بیرقهای پوسیده مانند «برنامه‌های اقتصادی نتولیبرالیسم»، «حقوق بشر» و «دموکراسی بورژوازی»، صلح سرنیزه‌ی او، پراگماتیسم ایده‌آلیستی عقب‌اندازد چرا که چیز تازه‌ای بسرای ارائه ندارد. این بیرقهای کاغذی بر آنند تا

ساراک، و تحت نظارت کلی سازمان سیا بوجود آمد. طی دوران جنگ ضد شوروی، این گروه که عمدتاً از ملایا و طلبه تشکیل می‌شد در مناطق جنوبی کشور فعالیت داشت. در همان دوره، مدارس مذهبی که با پول دولتهای نوکر آمریکا در منطقه می‌پرخیده، مثل قارچ در گوشه و کنار پاکستان سر بر می‌آورد و سیل جوانان تبعیدی افغانستان را بسوی خود جلب می‌کرد. هسته رهبری کننده طالبان، منجمله چهاره اصلی آن که محمد عمر اخوند زاده نام دارد، همگی از «طلبه‌های حرکت انقلاب اسلامی» بودند. ستون فقرات طالبان از ملایا و طلبه‌ها و بخشهایی از افراد ارتش و بوروکراسی رژیم پیشین تشکیل شده است. ملا عمر بعد از سقوط نجیب توسط سازمان اطلاعات پاکستان (آی سی آ) و سازمان سیا مسئول شد تا یک ماسوریت «دند مراد مخدر» را به پیش برود. طالبان بدین شکل ایجاد شد. طراپان که از همان شاخه اسلامی غالب در عربستان پیروی می‌کند معتقد است که مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: خواص که شامل ملایان و طلبه‌ها هستند؛ و عوام که «گله‌ای نادانند و نیاز به شیان دارند». طیفی از ژنرال‌ها و افسران و ماسوران صفی اطلاعاتی رژیم نوکر شوروی که قبلاً از جناح «مطلق» بودند اینک در صف طالبان می‌جنگند.

۸) شرکتی‌های نفتی، باعث و بانی بسیاری از جنایاتی هستند که امروز در افغانستان اتفاق می‌افتد. پیش بینی می‌شود که طی ۱۵ سال آتی، منطقه خزر به دومین منبع نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد. کشورهای تولیدکننده نفت همراه با شرکتی‌های نظیر اکسون، شل، رورن، بریتیش پترولیوم و پترونال میالغ عطشیان را در توسعه انرژی منطقه‌ی سرمایه‌گذاری کرده و با نگرانی در پی بهبود و توسعه شبکه صادراتی موجود هستند. اما انتخاب مسیر به مسائلی با داه که بیشتر از آنکه جنبه مالی داشته باشند، جنبه استراتژیک دارند. بهبود شبکه موجوده که از روسیه می‌گذرد بمعنای کنترل از جانب روسها خواهد بود. سیاست آمریکا در قبال ایران و مسائل استراتژیکی که عبور مشترک منابع انرژی نفتی جهان در منطقه داغ خاورمیانه به در همزاد دارد، فاکتورهایی است که در زینت کشیدن خط لوله در خاک ایران عمل می‌کند. بنابراین شرکت آمریکا پترونال که یکی از استخراج کنندگان عمده نفت در آسیای مرکزی است تصمیم گرفت خط لوله‌ی از افغانستان عبور دهد. در سال ۱۹۹۵ زمانی که وزیر داخله سابق پاکستان و سفیر آمریکا در آن کشور از اردوگاه عبور با طالبان بازدید می‌کردند، بر سر این مسیر حواش با طالبان مذاکره داشتند. در آن وقت، کابل هنوز به تصرف طالبان در نیامده بود! منافع اقتصادی در افغانستان فقط به نفت محدود نمی‌شود. افغانستان با حدود ۲۸۰۰ تن تولید سالانه، بزرگترین تولیدکننده تریاک در دنیا است. این معادل کلی تولیدات منطقه «مثلث طلایی» در آسیای جنوب شرقی است. طالبان بعد از تسخیر نواحی گورناگان افغانستان کنترل مناطق کشت خشخاش را بدست گرفته و هر سال میلیونها دلار بابت مالیات بر صادرات مراد مخدر به جیب می‌زند.



دیکتاتوری فاشیستی جلاد و وطن فروش متحد کنید!

جنگ خلق،

اما انقلاب روندی تاریخی و سیاسی است و امروز بایستی بیش از هر زمان دیگری برای به رهبری رساندن مائوتسدم در انقلاب پرولتاریایی جهانی مبارزه کنیم. بایستی احزاب مسلح مارکسیست - لنینیست - مائوتسدم را به وجود آورد تا بتوانند جنگ خلق را در سراسر جهان آغاز کنند. اینها لازمه پیشرفت و پیروزی انقلاب است.

شرایط سیاسی داخلی

سرمایه داری بوروکرات و دولت کهن که بالاچار دچار دگرگونی می شوند، تنها به بهبودی گذرا و قسمی دست یافته اند و این تنها به نفع یک قشر کوچک از پروس ها و استثمارگران خارجی بوده است. بحران عمومی که رژیم را در بر گرفته همچنان رژیم می یابد و امید به بهبودیش در افق دیده نمی شود. غلبه بر این بحران غیر ممکن است. به خاطر منافع همین چند نفر خون آشام، رژیم مجبور شده است تا در مقابل امپریالیسم زانو زند و توده های پروس را در بحرانی فزاینده و عمیق فروبرد. حکومت فوجیسوری و هرموزا (فرمانده ارتش)، سرسپردترین حکومتی است که مردم پرو تا کنون در تاریخ خود با آن رویور بوده اند. آنها جنایتکارترین و وطن فروش ترین حکام تاریخ پرو هستند. با ظاهرسازی سعی دارند به مردم بقولانند که در زمینه کنترل تورم به پیشرفتهای ناآل آمده اند. بیکاری، روزانه افزایش می یابد، حقوق ها کفاف زندگی را نمی دهند و مالیاتها و تعرفه های اجباری به دولت سر به آسمان می زند. دامنه فقر وسیع تر شده و جواب دولت برای این وضع برنامه جواب فریبکارانه ای مانند پخش خیرات است. بیاد داشته باشید ما در نیمه دوم دهه ای زندگی می کنیم که تعیین بحران سرمایه داری بوروکراتیک در افق به خوبی مشهود است. بعضی از

نیروهای درون بورژوازی می گویند: «امسال و سال آینده سالهای سختی خواهند بود»، «مشکلات ما به خاطر لرزه های اقتصادی آسیا، قرض های خارجی، کم ارزش شدن قیمت فلزات، و فرارسین توران مغرب «ال نینیو» است». از مردم خواسته شده تا «برای فردایی بهتر» از خودگذشتگی نشان دهند. اما پس از گذشت هفت سال، فردایی فرا نرسیده و تحت دولت زمینداره بوروکرات فرا نخواهد رسید. دولت در حال انجام یک کارزار عقیم سازی است که مفهومش نسل کشی وسیع دیگری است که توسط امپریالیسم یانگی از طریق «موسسه آمریکایی برای پیشرفت» تشریح شده است. فوجیسوری، نوکر امپریالیسم، بر آن است تا از مشکلات توده ها سوء استفاده کند و به نفع خود و به سود انتخابات فرمایشی چیزی بدست بیاورد. همه ی این سیاستها بایستی محکوم شوند. در مورد پدیده ی «ال نینیو»، او سعی کرد در شمال کشور اقداماتی انجام دهد تا وجهه ای کسب کند. اما ابعاد مشکلات چون بمبی در صورتش منفجر شد. حکومت با وجود اطلاع از وخامت آب و هوا، پیش بینی ها و تدارک لازم را در این رابطه به عمل نیاورد، بهمین جهت مسئول است.

در رابطه با بازسازی دولت، آنطور که از ۵ آوریل ۱۹۹۲، روز کودتای فوجیسوری، قولش را داده بودند، موفقیتی به دست نیاوردند. تحت نظارت امپریالیسم آمریکا و با یک نقشه همه جانبه یک دیکتاتوری فاشیستی را بر تمامی عرصه های زیستی کشور گسترده اند و تمرکز قدرت را به حداکثر رسانده اند تا بتوانند «جنگ کم شدت» خود را به پیش ببرند. آنچه که در پرو می گذرد، دیکتاتوری فاشیستی است که تحت نام «دموکراسی» بر سر توده ها خراب شده است. به این دلیل این نظام فاشیستی است که پارلمان را عملاً نقض می کند؛ از یک طرف پارلمان را به هیچ

گرفته به آن وضعی نمی گذارند و از طرف دیگر از آن برای به تصویب رساندن قوانینی که به نفع حکومت است استفاده می کنند. اما مهمترین قوانین را در حقیقت مقامات قوه مجریه به تصویب می رسانند. حکومت فاشیستی است چراکه نظم قانونی لیبرال - دمکراتیک را نفی کرده و هرگاه که اراده کنند قانون اساسی را نیز زیر پا می گذارند. بعضی از مخالفان و کسانی که درون خود هیئت حاکمه می گویند که: «این یک حکومت کودتایی دانسی است» «دولتی بر مبنای قانون نیست» و غیره و غیره ...

تغییرات در بخش قضایی را یک ژنرال گننام نیروی دریایی که تحت حکومت نظامی و لاسکو در اوایل دهه ۷۰ از مقامات دولتی بود، به عهده دارد. اتفاقی نیست که هواداران رژیم فاشیستی و لاسکو در پشت پرده مستوفیتهایی را در این رژیم به عهده گرفته اند. انتخابات قلابی و پرتقلب وسیله ای شده تا بتوانند خود را در حکومت تحکیم کنند و به اصطلاح «اپوزیسیون» وسیله ای است برای مشروعیت دادن به بازی مسخره «دمکراسی» مآبی آنها. زیر سرنیزه رژیم، برنامه های شکل اجباری توده ها به شکل نظامی، براه افشاده که ارتباط مستقیمی با «جنگ کم شدت» دارد؛ بر آند تا تحت نام «کمیته های دفاع از خود» در شهر و روستا و روندوها (نیروهای شبه نظامی) توده ها را مجبور به شرکت در آنها کنند. دفتر رئیس جمهوری در ارتباط با ارگانهایی مانند COFOPRI, FONCODES, INADE که به کمیته های پیشرفت معروفند، سعی دارد با تمام تراز از این شکل اجباری توده ها، حمایت کنند.

ایدئولوژی آنها، ایدئولوژی پراگماتیستی عامیانه و التقات است و از سیاست «دروغ بزرگ» عیدتا استفاده میکنند. فاشیستیم حاکم عمدتاً توسط نیروهای نظامی - فاشیستیکار

علیه دیکتاتوری جنایتکار و

نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

۱- زنده باد پانزدهمین سالگرد جنگ

خلق شکست ناپذیر!

۱۷ ماه مه آینده مصادف است با پانزدهمین سالگرد جنگ خلق در پرو، شعله درخشانی که علیه باد و توفان ناسواقی همچنان استوار است. مشعلی که راه‌راهایی واقعی خلق قهرمان و عزیز ما را بطور کنکرت نشان داد. این جنگ خلق که بساخسون جهان‌ساختگان بیشمار حزب، ارتش خلق و توده‌ها آبیاری شده،

این سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ک پ) مورخ مارس ۱۹۹۵ است. این سند در اواسط سال ۱۹۹۸ به طور علنی منتشر شد. این سند مکمل سندی است به نام «جنگ خلق را کستروش دهید و پیچ جاده را پشت سر گذارید». این سند قبلاً در ج ب ف شماره ۲۲ درج شده است

زیرا کمیته های خلق و مناطق پایگاهی وجود دارد که قهرمانانه پابرجا ایستاده است. آنها دژهای زرمند پیشاپیش دولت نوین هستند که در سرزمین مادری ما در حال شکستن است. راه هرچقدر هم که دشوار و پر پیچ و خم باشد ما پیروز خواهیم شد. امروز جنگ خلق کاملاً به پشت سر گذاشتن موانع و رسیدن به آینده درخشان و درسگیری از اشتباهاتی که در گذشته رخ داده، خدمت می کند. برای کسب سواستی قدرت، جنگ خلق باید بیشتر توسعه یابد.

این است که جنگ خلق را نابود کنند. اما جنگ خلق علیرغم مشکلات و عقب‌گردها همچنان پایدار است و پیشروی می کند. جنگ خلق، کارزارهای نظامی ارتجاعی و عملیات ضد شورشی را در هم می پیچد و علیه جنگ «کم‌شد» نبره می کند و دروغهای مینوی بر «شکست استراتژیک» را نقش بر آب می کند. راه دمکراتیک، اوضاع انقلابی که دوباره جان گرفته است، باعث مخالفت و تقبیح فزاینده رژیم فاشیستی شده است. جنگ خلق راه‌هایی خلق و دستیابی به یک جامعه نوین یعنی جمهوری دمکراتیک نوین خلق است.

بر سر جلب توده‌ها مبارزه جریان دارد. ارتجاع در مورد شکست چار و جنجال بره انداخت و سپس مجبور شد حرفش را پس بگیرد. آنها در مورد بااصلاح «عملیات آرسی» (تعرض ضد انقلابی سال ۱۹۴) چنین گفتند که جنگ خلق در حال خاتمه است. اما این عملیات همانند بسیاری از عملیاتهای دیگر شکست خورد. آنها قبلاً عملیات تائوویس، واکر، هانتر، سوئیچ ۱ و ۲ و ۳ و ۴، انه او ۲ و ۳ و ۴ و ۵، هارکین، رازویلیکا، ویسکاتان ۱ و ۲، اکسپریمنتاتور، کیسپ ۱ و ۲ و غیره و غیره را بره انداختند که همگی توسط جنگ خلق شکست خوردند. علیرغم همه اینها، ما پیروز خواهیم شد زیرا یک اپنژولوی برتر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - سائرتزیسم، اندیشه گونزالو را داریم. زیرا یک حزب کمونیست ما را رهبری میکند.

و خائن دولت می‌تواند اعمال قدرت کند. ارتش، ستون فقرات دولت کهنه‌ای است که سرویس اطلاعات و «روندرو»های دهقانی از آن حمایت میکنند. ارتش را ژنرال هرموزا و حقیقت سبوس رهبری میکنند که از عوامل سازمان سیا هستند و از همین ارتش قبلاً بخاطر وطن‌فروشی اخراج شده بودند. این نیروهای ارتشی در پی یک کارزار انتخاباتی برای انتخاب شدن عوامل خود هستند.

در رابطه با مسائل مرزی با اکوادور: هر دو ارتش این مسئله را مستسک قرار داده تا پیش از پیش به قدرت دولتی بچسبند و در این مورد از «وحدت ملی» سخن به میان می‌آورد تا بر نقشه‌های غیرانسانی خود پرده بکشند. مردم پایستی متوجه باشند که دیکتاتوری فاشیستی بر آن است تا برای بقای خود بخش دیگری از سرزمین ما را به حراج بگذارد. در رابطه با «اسکان»، آنها نخست «سه کامل» را که عبارت است از غارت کامل، سوزاندن کامل و کشتار کامل، به کار گرفتند و گروه‌های شبه‌نظامی مساندا را به راه انداختند تا با به کار انداختن آنها بتوانند سامعی در تماس چریکی با توده‌ها ایجاد کنند. اکنون به عنوان بخشی از برنامه‌ی «جنگ کم‌شد» اسکان دوباره توده‌ها را تحت سرنیزه ارتش در مناطقی از کشور دنبال می‌کنند که توسط عواملشان، مساندا، به اجرا در می‌آید. چیرانی به راه انداخته‌اند که آن را «مدافعین خلق» می‌خوانند؛ و این «مدافعین» توده‌ها را از پشت خنجر می‌زنند. فوجیوری ماموری از دیکتاتوری فاشیستی است و باید افشا شود. آن کشیش خارجی که لاتریه نام دارد و جاسوس امپریالیسم است نیز باید بهمه راه افشا شود. وی به کسانی عفو داده که از همان روز اول هم نباید به زندان می‌افتادند. اگر امروز دارند چند نفر را آزاد می‌کنند به خاطر آن است که می‌خواهند ماهیت کشتارگر خود را بیوشانند. اما عفو واقعی اینها نصیب ارتشیان، و قصابان و شکنجه‌گران وحشی می‌شود. خیالی که در سر می‌پروراندند و هنوز می‌پروراندند

۲- جمع‌بندی کاربرد برنامه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فاتح آید»

نقشه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فاتح آید» با موفقیت به اهداف از پیش تعیین شده خود دست یافته است. ما در حال پشت سر گذاشتن این مانع هستیم. توده‌ها به تدریج بار دیگر در حال فعال شدن هستند. بعضی از سرزمین از یک «فاز تازه» سخن می‌گویند و اشاره می‌کنند که «آنها (یعنی ارتش خلق) دوباره سازماندهی شده»، «مناطق عملیاتی خود را گسترش داده»، «دوره‌ی عقب‌نشینی‌اشان به ششود این است که مسأ با



وطن فروش، جنگ خلق را با استواری به پیش برید!

رویزونیستی و تسلیم طلب اپوزونیست راست سر بلند کرده، و با بی شرمی و افسار گسیختگی بطور کامل و همه جانبه مبنای اتحاد حزب را نفی می کنند. ارتش و فوجیسوری این جریان را به فرزندی پذیرفته و آن را تقویت می کنند. اینها موشوار از سوراخ خود بیرون خزیده و بر آند تا «کنگره دوم» را بر پا دارند. و کنگره اول را رد کنند. در این باسطلاح کنگره می خواهند در مورد «مبارزه برای معاهده صلح» با کشور فروشان بر سر میز مذاکره بنشینند و به این ترتیب داستانهای دروغین مربوط به «تسلیم شدن» و «نادم شدن» صدر گوزئولو که اربابان آنها ساخته اند امورد تأیید قرار دهند.

موشهای نگون بختی که تشرانستند این «سانحه شغلی» (دستگیری صدر گوزئولو) را تاب می یازند و ثابت کردند که قادر نیستند خود را فدای حزب و انقلاب کنند، خود را در ازای یک کاسه شوریا می فروشند و به طبقه و حزب خود به همین راحتی پشت می کنند؛ این حضرات هرگز به جایی نخواهند رسید.

این خاننین انشقاق طلبی خود را که بازتاب جوهر رویزونیستی آنهاست، به نمایش گذارده اند، آنها توان مناظره و بحث جدی درون حزبی را نداشته، فرار را بر قرار ترجیح داده و بیرون از بدنه ی حزب، پرچم کهنه ی خویش را افراشته و رهبرانسان همچون شترمرغهایی شرمند خور را در مغضی می کنند. لازم است که اینان را به خویش بشناسیم، چراکه اپوزونیسم و رویزونیسم چه پیش از تشکیل حزب و چه در زمان حیات آن هزاره وجود داشته است اما حزب هرگز چنین خاننین خرنده ای را به خود ندیده بود. اینان تا آنجا پیش رفتند که دستگیری رهبر کبیرمان صدر گوزئولو و رفیق میریام و بسیاری از رفقای ارزشمند حزب که در اوان دستگیری جان باخند را تسهیل کردند. ما حضرات وارده به حزب از ناحیه ی این افراد را بی جواب نخواهیم گذاشت. بدین وسیله به اینسان ابلاغ می کنیم که همچون ارباباناشـــــــسان،

از گذشت ۱۵ سال که جنگ از میان کارزارها و ضد کارزارهای «محاصره و نابودسازی» که شکل عمده جنگ داخلی بوده، تکامل یافته است. امروز پیروزمندانه علیرغم فراز و فرودها و شکستهای موقت پیشسوری می کنند. چنین جنگی حتا از پروسه پیروزیها و شکستها عبور می کند. اما شکستها کاملاً گذرا و قسمی بوده اند. بایستی درسهای مانوشه دون را درک کنیم: «اگر از زاویه ی استراتژیک به قضایا بنگریم، شکست تنها زمانی رخ می دهد که کارزار ما علیه «محاصره و سرکوب» تماماً با شکست روبرو شود. حتا آن زمان نیز، شکست قسمی و موقتی است. چرا که تنها با انهدام کامل ارتش سرخ است که دشمن پیروزی را به کف می آورد، اما این امر هرگز پیش نیامده است.» بنابراین حیاهوری رژیم، امپریالیسم و رویزونیسم، رویایی پیش نیست و با چشم خود می بینند که چگونه جنگ خلق استوار مانده و در حال گذر از مانع سخت و پیچیده ای است که در مسیر آن به وجود آمده بود، و بدون شک پیروز خواهد شد.

۲- پایه وحدت حزب شالوده کلیه اعمال ما است!

با بزرگداشت جنگ خلق، مایلم تا بر پایه های ایدئولوژیکی و سیاسی ما تأکید گذاشته و مشخص کنیم که نقطه ی عزیمت کلیه اعمال ما خط پایه ای حزب است. که شامل: ۱- ایدئولوژی ما، مارکسیسم، لنینیسم، ماتونیسم، اندیشه ی گوزئولو می باشد. ۲- برنامه ی حزب ما، ۳- خط عموسی سیاسی و در مرکز آن، خط نظامی مان است که در کنگره یکم حزب تصویب شده است. کنگره ما کنگره ای بود مبتنی بر م - ل - م، اندیشه گوزئولو. این تأکید امروز بیش از هر زمان دیگری ضروریست چراکه نه تنها در سطح کشور بلکه در سطح جهانی، یک تعرض ضد انقلابی تبهکارانه که توسط امپریالیسم، ارتجاع و رویزونیسم رهبری می شود، در جریان است. و به طور کنکرت به خاطر اینکه در رابطه با حزب ما، یک پاند جدید

برای کسب قدرت سیاسی برپا شده و در این مسیر پای می فشرده تا دموکراسی واقعی را بدست آورد، در مرحله اول انقلاب جمهوری خلق پرو را بنیانگذاری کند، و در دومین مرحله به ساختن جامعه ای سوسیالیستی بپردازد.

رهبر بزرگ ما صدر گوزئولو این جنگ را تدارک دید و آغاز نمود و رهبری کرد، این جنگ همواره بر حمایت توده ها متکی بوده است و به وسیله ی ارتش رهایی بخش خلق پیش برده شده و توسط حزب کمونیست پرو رهبری شده است. بعد

حریه ی «جنگ کم شدت» دشمن به طور سیستماتیک مبارزه کرده ایم و کارزارهای مختلفشان را چه به صورت پشت سر هم و یا همزمان مغلوب کرده ایم. پیشوری از طریق مبارزه سخت و استوار در جریان است. مرکز توجه ما، مبارزه است. ما از موجودیت «کمیته های خلق» و «مناطق پایگاهی» با خون دفاع کرده ایم. اختتام نقشه ما موفقیت آمیز و طنین انداز بود. بگذراید از درسهای مثبت و منفی درس بگیریم، عملیات نابود کردن عناصر انتخاب شده دشمن و عملیات خرابکاری را افزایش دهیم و کار در شهرها را تقویت کنیم.

بازسازی

حزب نقش خود را ایفا می کند. پیشرفتهای قسمی به دست آمده است... تصفیه درونی... با رویزونیسم به عنوان خطر اصلی مبارزه می شود. ارتش آزادی بخش خلق ستون فقرات جبهه یا دولت جدید است. ما در زمینه ی سیاست جبهه ای خود پیشرفتهای کرده ایم و اشتباهات مختلف گذشته را تصحیح کرده ایم. در زمینه ی در هم شکستن مسنادها، انتخاب آماج، پیشگیری از تندروی و ساختن اقتصاد نوین موفقیتهایی به دست آورده ایم.

۲- آماج (این بخش شد داخلی است)

.....

به جرم جنایاتی که مرتکب شده‌اند تنبیه خواهند شد.

در خلال پلنوم سوم کمیته مرکزی، صدر گونزالو ما را از خطر سر بلند کردن ریزویونیسم بر حذر داشت و گفت که دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهد یک خط اپورتونیستی مخالف کسب قدرت سیاسی در حال نطفه بستن است. او می‌گفت که آغاز مبارزه مسلحانه، مستلزم مبارزه ای سخت علیه خط راست آن موقع بود. پس برای دست زدن به جشی پزیرتر مانند کسب قدرت سیاسی حتما مبارزه ای به مراتب سخت تر ضروری خواهد بود. رخدادهای بعدی صحت گفته‌های او را ثابت کرد اما آنچه پیش آمد بسیار تبهکارانه بود. چراکه این خط ریزویونیستی توانایی آن را نداشت تا مواضع خود را درون حزب به بحث گذاشته، به مبارزه‌ای درون حزبی دست بزند. آنها در واقع با کمک ارتجاع و احتمالا با داشتن کارگزاران درون حزبی، در پی دو شقه کردن حزب بودند و پس از دستگیری صدر گونزالو این طرح را عملی ساختند.

۳- شرایط فعلی و وظایف حزب

پارها ثابت شده است که انقلاب جریان عمده در جهان است اما این جریان فراز و نشیب‌های خود را دارد. پایان آن دوره‌ای که «جنگ سرد» نامیده می‌شد و ریزش سوسیال-امپریالیسم روسیه مفهومش «آغاز تازه‌ای از صلح و آرامش» انظفرو که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم یانگی خوش دارد به توده‌ها بقبولاند و سناهاست ریزویونیستهای چینی غرضه می‌کنند نبود. در کشور ما هم ارتجاع و خط اپورتونیستی راست این خزعبلات را چاکر مشتانه تکرار می‌کنند.

واقعیت این است که ثبات اقتصادی و سیاسی در هم ریخته است. قرن بیست زمانی به پایان خود نزدیک می‌شود که دنیا در کشمکشهای نظامی و جنگهای بسیاری است. آرامش در اروپا جایی که یوگسلاوی با ۲۰۰ هزار کشته همچنان روند تجزیه را پی می‌گیرد، هم وجود ندارد. در چین، امپریالیسم روس کشتار خلق را همچنان بی‌محابا در پیش دارد. در رواندا یکی از فقیرترین کشورهای جهان، ۵۰۰ هزار نفر تنها در سه ماه جان خود را از دست دادند. مکزیک در هسایگی «ژاندارم بین‌المللی»، در بحران است و جنگ بین پرو و اکوادور در جریان است...

شرایط آنچنان است که صدر مائو و حزب کمونیست چین در دهه ۶۰ تحلیل کردند: یعنی یک بار دیگر جهان در یک پی نظامی بزرگ به سر می‌برد و یک موج تازه‌ی انقلابی در حال خیز گرفتن است و لذا احزاب کمونیست بایستی مسلح شده و نقش تاریخی خود را ایفا کنند. (مائوتیسم) را به رهبری نشانده و جنگ خلق را با توجه به شرایط کشورهای خود آغاز کنند.

در رابطه با شرایط در کشور ما، گرسنگی، فقر، بیکاری، استثمار، کشتار، فروش استقلال کشور تنها موارد کمی از جنایات این رژیم دیکتاتوری هستند که نتیجه کار هرموزا، از شرکای پینوشه، است. فوجیسوری : مترسکی پیش نیست.

واقعیت این است که شرایط انقلابی به نفع ماست، حتما بهتر از سال ۱۹۸۰ است، زمانی که جنگ خلق آغاز شد. این شرایط یک بار دیگر آنچه را که صدر گونزالو و حزب در خط عمومی سیاسی تدوین کردند به خوبی نشان می‌دهد. این مساله به ویژه در مورد بحران عمومی سرمایه‌داری بیوروکرات و روند انحطاط حتمی آن صدق می‌کند. ما وارد نیمه دوم دهه شده‌ایم که مانند نیمه دوم دهه‌های قبلی بحرانش الزاما ریزویونیسم زرقا می‌یابد. این شرایط عینی نه تنها رویای پانده جنایتکار حاکم را در مورد «بیرهای آسیایی» و «معجزه‌ی پرو» در هم می‌ریزد بلکه باعث پی‌آوری سیاست ریزویونیستها و خط اپورتونیستی راست است که می‌گویند: «سرمایه‌داری بیوروکراتیک سرزنده شده است»، همچون همیشه، آنها تنها ظاهر را می‌بینند و جوهر مسائل را با نادیده می‌گیرند و بر آندت تا خلق را با نشان دادن چند شکوفه که بر پیچکر در حال فرو پاشی این سرمایه‌داری بیوروکرات روینده، فریب بدهند.

یک وجه دیگر شرایط فعلی، انتخابات آینده است که یک بار دیگر برای ارتجاع اهمیت حیاتی پیدا کرده است. ارتجاع خود را در مقابل تناقضات فراوان می‌بیند. روند پیشبرده سه وظیفه‌ی عمده اش در باطلاق گیر کرده است و با موانع زیاد روبرو است. بنابراین در زمینه‌ی اقتصادی، علیرغم بهبودهای گذرا و ظاهری، بزرگترین بحران عمومی در تاریخ این جمهوری در حال ظهور است و این در حالی‌ست که

قادر نیستند بر رکود و تورم فائق آیند چه برسد بر بیکاری. در رابطه با بیکاری حتما دوششان نیز باور دارند که «به نحوی بیسابقه افزایش یافته است». به روشنی مشخص است که تولیدات صنعتی مرتبا سقوط می‌کند و هزینه‌های زندگی به شدت افزایش می‌یابد. در همین حال، وضعیت تولیدات کشاورزی وخیم است و با قرارداد چند میلیون دلاری که هیئت حاکمه برای واردات مواد غذایی امضا کرده است وخیم‌تر نیز شده است. مضافا، همچنان که همگان مطلعند با وجود این حکومت، بدعی‌های خارجی از ۱۹ بیلیون دلار به ۲۵ بیلیون رسیده است. هیئت حاکمه در رابطه با اینکه «اقتصاد در حال رشد است» تبلیغات دروغینی را به راه انداخته است. واقع امر این است که دروغ در ذات این حاکمیت نهفته است. مفهوم رشد، ساختن مدرسه نیست در حالی که شکم دانش‌آموزان خالی‌ست و بسیاری درس و تحصیل را تحت همین حاکمیت ورا می‌کنند: رشد تعمیر راه‌ها نیست در حالی‌که همین‌ها نیز با فرض‌های خارجی انجام می‌شوند و بایستی با بهره‌های زیاد به بانکهای امپریالیستی باز پرداخت شوند؛ رشد، غارت منابع دریایی پرو نیست تا جیب‌های هیئت حاکمه را تورم‌تر کند؛ فروش کارخانه‌های دولتی به قیمت ارزان به نورچشمی‌ها نیست.

در مورد بازسازی دولت کهن، در اواخر ۱۹۹۰ صدر گونزالو و کمیته‌ی مرکزی حزب اشاره کردند که جنگ خلق و کارزارهای ارتجاعی ضد آن، رژیم را وادار کرده سیاست مطلق گرای حکومت را دنبال کند. امروز، حضرات از آن به عنوان خبری تازه یاد می‌کنند و به یاد نمی‌آورند که حزب آن را سال ۱۹۹۰ مشخص کرده بود. در ۵ آوریل ۱۹۹۲، کودتایی که به انجام رسید در واقع بخشی از همین پروسه و به ویژه به خاطر مرحله‌ی تعادل استراتژیک بود که جنگ خلق به دست آورده و برنامه‌های شیطان امپریالیسم آمریکا را نقش بر آب کرده بود. این کودتا به رهبری هرموزا انجام شد و ارتش به جنایت و خیانت ادامه داد. یک بار دیگر شاهد آن هستیم که چگونه آنها حتی قانون اساسی خود را هم زیر پا می‌گذارند و در رابطه با جنگ ارتجاعی خود علیه جنگ خلق، قوانین فاشیستی بیشتری به تصویب می‌رسانند. یک بار دیگر شاهد برگزاری

کرده اند؟ چرا هزاران دهکسان را در برنسانه‌های «روندرها» سازماندهی کرده‌اند؟ چرا همچنان به دستگیری و زندانی کردن دختران و پسران خلق پرو اقدام می‌کنند؟ همه اینها به خاطر این است که جنگ خلق همچنان ادامه دارد؛ و اگرچه دچار پس‌رفت‌های موقتی و قسمی شده بود، اما با تکیه به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیزم، اندیشه‌ی گوناوار، استراتژی «جنگ کم شدت»، و هر استراتژی دیگر را در هم خواهد شکست. جنگ خلق پیروز خواهد شد چون حزبی که آن را رهبری می‌کند بر خط سیاسی صحیحی استوار است و این خط را به جنگ خلق تزریق می‌کند، چون توده‌ها آنرا با عرق جبین و خون خویش آبیاری می‌کنند، چون این جنگ، در واقع جنگ خودشان است، به خاطر تمامی این دلایل ما تاکید می‌کنیم که ارتجاع در انجام وظیفه‌ی سوم خود همچون دو دیگر، با شکست روبرو شده است.

با یک جمع‌بندی می‌توان دید که سرمایه‌داری بورژواکرات راهی برای بیرون رفت از این شرایط ندارد؛ ریزش آن ادامه خواهد یافت و چون دوی زخمی عرش به خرد خواهد رسید. امروز برای بر سر قدرت ماندن دست به هر چیزی می‌زنند. برای تقلب در انتخابات فرمایشی، درگیری‌های مرزی با اکوادور را بهانه کرده، جوسازی می‌کنند. در رابطه با «اتحاد برای پرو» بورژوازی گلت، چیزی نیست مگر در خدمت پیروزی کمپرادور. نشان به آن نشان که خاویر پریز دگونیلاز، رئیس سابق سازمان ملل، غلام حلقه به گوش امپریالیسم، کارگردان آن است. بعنوان نمونه می‌توان به حمایت این مهوری امپریالیسم از تصویب قطعنامه‌هایی علیه خلقهای تحت ستم عراق و فلسطین در دوره‌ی زمامداری اش نام برد.

یکی از مسائلی که بایستی از دیدگاه ایدئولوژی پرولتاریاییسی به آن نگریسته شود مسأله‌ی مرزی کشور است، به خاطر اینکه درگیری با اکوادور یکی از درگیری‌هایی است که سالها تحت حکومت‌های مختلف، به آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است. واقعیت اینست که نیروهای ارتش ارتجاعی هرگز از استقلال کشور پاسداری نکرده‌اند، در عرض، آنها همچون در شکست استعداد نشان داده‌اند. در این مورد می‌توان به

خواهد شد. به همین جهت رژیم نیروهای نظامی که در مرزها مستقر بودند را بداخل کشید و در کارزارهای مکرر «محاصره و سرکوب» علیه مناطق آزاد «محاصره و سرکوب» شده و مناطق چریکی بکار گرفت. آنها در این کارزارها از توپهای ۱۲۰ میلیمتری و هلیکوپترهای توپ دار و نیز از سلاح‌های مورد استفاده در جنگ منظم نظیر توپ‌هایی با برد ۱۲ کیلومتر و بمباران هوایی استفاده کردند. در همین زمان در شهرها سرکوب را آغاز کرده و شبانه‌روز به شکار انسانها اقدام می‌کنند. صدها تن از دختران و پسران خلق را به زندان‌های کشانه‌اند. یک بار دیگر بر آتش کشیدند می‌دمند که نهم ماه مه ۱۹۹۲ آغاز شده بود. این شرایط نشان داد که حجم کشتار از دوره‌ی دیکتاتوری پلونه و گارتسیا پرز، وسیع‌تر شده است. آنها، این کشتار را با «جنگ روانی» همراه کرده‌اند و با داستان‌های دروغین، تسلیم‌طلبی را تبلیغ می‌کنند. این حيله‌ها مشخصه امپریالیسم آمریکاست. اما دسیسه‌هایشان در دسامبر ۱۹۹۲، در دوره چشتهای سده مائوتسه‌دون، کاملاً نقش بر آب شدند. برای اینکه به قدرت این بزرگداشت اشاره کنیم، باید بگوییم که فقط در لیما، ۱۶ ماه پیش در یک ماه کشته شدند. علاوه بر این حيله‌ها، نیروهای شبه نظامی مستادا را برای کنترل خلق تأسیس کرده‌اند. و از سیستم خبرچینی، تقویت نیروهای جاسوسی و «اقدامات ملی» استفاده می‌کنند.

بنابراین در مقابل تمامی اینگونه حملات ارتجاعی و دورنماهای تیره و تار، جنگ خلق و مرحله تعادل استراتژیک جنگ خلق همچنان در مسیر ترسیم شده به جلو گام برمی‌دارد. اگر چنین نبوده، پس چرا فوجیسوری، نوکر امپریالیسم و همه‌ی بااصطلاح «سندروشناسان»، مرتجعین، روسیزونیست‌ها، اسپورتونیست‌ها، ژورنالیست‌های خریداری شده، و حتی کشیشان جاسوس و هوادار کشتار خلق، کسانی همچون سیبریانی دوران، و وارگاس آلزامورا، همه و همه لحظه‌ای را برای اقدام علیه «تروریسم» داد و فریاد کنند از دست نمی‌دهند. چرا از اینکه کشور را اینقدر «آرام» کرده‌اند سخن‌پردازی میکنند؟ چرا شرایط اضطراری را در پیش از ۵۰ در صد خاک کشور همچنان حفظ کرده‌اند؟ چرا هزاران تن از نیروهایشان را در پایگاه‌های «ضد خرابسکاری» مستقر

انتخابات فرمایشی هستیم تا قانون اساسی ارتجاعی دیگری را که تاریخ کشور تاکنون نمونه‌اش را به خود ندیده به تصویب رسانند و آن را در خدمت جنگ ارتجاعی خود به کار بندند. حتی نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی بزرگ در فرمایشات و انتخاباتی اعلام می‌کنند که اگر انتخاب شوند، آن را اصلاح خواهند کرد.

این رژیم با بااصطلاح «قوه قضاییه» و نظام قضاییش چه کرده است؟ این رژیم مستاصل و ترسان از پیشرفت‌های جنگ خلق، حتی اصول قضایی «جهانشمول» را نقض کرده است. و حتی از این هم فراتر رفته و حق داشتن وکیل مدافع را ملغی کرده و احکامی صادر می‌کند که قوانین حاضر را عطف به ماسبق می‌کند. ایشان با تصویب قانون «حمایت لفظی از تروریسم» و غیره آزادی بیان را کاملاً لغو کرده و حبس کودکان را نیز قانونی کرده‌اند. ماجرای محاکم نظامی آنان را نیز همه می‌دانند که در آن دادستان، خود قاضی می‌هست. این قضات کردن همانقدر سواد قانون دارند که یک قصاب، برده مجسمه سازی. ایشان به هرکس که گرفتارشان شود حکم حبس ابد می‌دهند. لگدمال کردن نظام قضایی خود رژیم آتقدر چندی است که حتی سازمان ملل یعنی کارگزار امپریالیسم و عمدتاً آمریکا، به آنها توصیه کرد وحشیگری‌هایشان را کمی تعدیل کنند.

بنابراین با نگاهی گذرا به مسائل مربوط به بازسازی ساختار دولت ارتجاعی می‌توانیم بگوییم که رژیم در انجام این وظیفه نیز، مثل خر در گل گیر کرده است. در مورد وظیفه سوم ارتجاع یعنی نابود کردن جنگ خلق، آنها طبق معمول اول به لاف زدن پرداخته و خیلی سریع پیروزی خود را اعلام کردند. آنها حتی مهلت نابودی جنگ خلق را هم تعیین کرده بودند. اما رژیم در این زمینه نیز مانند مسائل دیگر شکست خورده، زیرا جنگ خلق بلاقطع ادامه یافت. جنگ خلق در برابر تهاجم سراسری که پس از کودتای ۵ آوریل به راه افتاد مقاومت کرد. این کودتای که توسط آمریکا و پشایه بخشی از «جنگ با شدت کم» با هدف مقابله با مرحله تعادل استراتژیک جنگ، توسط نیروهای مسلح جنایتکار و خائن انجام می‌گیرد، آخرین تیر ترکش آنهاست. پس از آن، مداخله مستقیم نیروهای آمریکا ضروری

درگیری با اکوادور که یکس از درگیریهاییست که سالهاست تحت حکومت‌های مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است، اشاره کرد. و یا میتوان به جنگ با شیلی و از دست دادن آرپاک و تاراپاک اشاره کرد و لیتویسیا را که کلیسایی‌ها گرفتند. همیشه این توده‌ها بوده‌اند که از حاکمیت ارضی کشور دفاع کرده و این واقعیت را بایستی همگان به خاطر بسپارند.

فاکتوری که نباید در این درگیری‌های مرزی از نظر دور داشت این است که امپریالیسم به ویژه امپریالیسم بانگی همواره سعی کرده است در این مسائل دخالت داشته و از تضادهای موجود به نفع خود بهره بر گیرد. افسار هر دو طرف درگیر در این مسائل، از پشت صحنه در دست آنان است و هر گونه که بخواهند لولفکهای خود را به رقص می‌آورند. در این مورد علاوه بر اینکه امپریالیسم از طریق IMF, IDB, WB و ... تأثیر خود را بر شرایط می‌گذارد؛ بایستی مشاوران امپریالیسم بانگی در نیروهای ارتش را نیز به این منقوله بیفزاییم. گاه به گاه مستولین درجه بالای خود را به منقوله ابراهیل می‌کنند تا نیروهای دولتی خود را آزمایش کنند. در همین رابطه فرماندهی از خود راضی در نیروهای جنوب را در نوامبر ۱۹۹۴ به منقوله فرستادند.

سفیر امریکا در پرو نیز در مسائل داخلی کشور به راحتی تصمیم‌گیری می‌کند. الکساندر واتسون معاون وزارت داخلی امریکا نیز در همین رابطه از پرو دیدار می‌کند. همین شخص یک بار گفت که: «فوجیسوری فروشنده‌ی خوبیست» این گفته‌ی ایشان البته به مذاق دلگش خوش آمد و گاه و بیگاه از آن به نیکی یاد می‌کند.

امروزه پرو در خطر از دست دادن بخشی از سرزمین خویش است. نخست شهروندی پرو را چند دلار به فروش می‌گذارند؛ سپس بخشی از شمال لیما را بعنوان منقوله آزاد به کره جنوبی پیشنه‌ای می‌کنند. بعد قسمتی از سرزمین‌های کشور در منقوله ایلو را به برولیوی داده و در برابر شیلی در «معاهده‌ی لیما» به شدت کوتاه آمده‌اند.

آنچه را که «خصوصی‌سازی» می‌نامند معنی‌اش این است که شرکت‌های دولتی را به قیمت‌هایی بسیار ارزان به حراج گذاشته‌اند. آنها حتی به شرکت‌هایی همچون نفستت و بسرق که از نظر استراتژیک ارزشهایی دارند رحم نکرده‌اند. شرکت برقی را به سرمایه‌های شیلیایی واگذار کردند. چه کسی این همه را انجام می‌دهد؟

امپریالیسمی که پشت صحنه ایستاده و نیروهای ارتشی‌ای که توسط هرموزا رهبری می‌شوند در این کار درگیرند.

دار و دسته هرموزا از ۵ آوریل ۱۹۹۲ پستهای کلیدی را در سلسله مراتب ارتش ارتجاعی به دست آوردند. فوجیسوری نیز در این فروش درگیر است چرا که او به هر حال به ساز رهبران خود می‌رقصد.

در مورد اکوادور، هر کسی می‌داند که اینها «پروتوکول ۱۹۹۲» را بارها زیر پا گذاشته‌اند. از سال ۱۹۸۱ در دومین دوری زمامداری بلونده اتفاقاتی را بهانه کردند تا این پروتوکول را نقض کنند.

در سال ۱۹۹۱، در دوری همین حاکمیت به اکوادور اجازه دادند تا بخشهایی از سرزمینهای پرو را تصاحب کند. در مقابل این تجاوزه به امضا «موافقتنامه مرزانه» دست زدند که تنها همسایه‌ها از آن سود بردند.

اکوادور توانست امکاناتی در رودخانه‌ی آمازون هم به دست آورد. این امر زمانی روشن شد که دیکتاتور پیشین اکوادور رودریگز بورخا زمان گشود و حقایقی را افشا کرد و فوجیسوری را تهدید کرد که نامه‌ای را که از او در دست دارد افشا خواهد کرد. تا امروزه فوجیسوری هنوز وجود این انکار نکرده است. بدتر از این در سال ۱۹۹۲، مرزها را از نیروهایانش تخلیه کردند تا طعمه را به راحتی در اختیار ارتش همسایه قرار دهند. این نشان می‌دهد که اینها تا چه پایه ترسو هستند. برای آنان هزار بار بهتر است که کشور را شقه شده ببینند اما همچنان به حکومت خسرون و کشتار خود ادامه دهند.

نابراین در ژانویه ۱۹۹۵ نیروهای ارتشی اکوادور بخشی از خاک پرو را برای مدتی اشغال کردند. و فرصتی بدست آوردند که هرگونه تلاش برای بیرون کردن خود را خنثی کنند.

چرا دیکتاتوری جلا و وطن فروش ناگهان تصمیم گرفته که به این درگیری دامن یزند؟ زیرا باند نظامی میخواست بهر قیمت که شده دوباره از طریق فوجیسوری توکر، «انتخاب» شود، اما مطمئن نبود که موفق شود. شاهد بودیم که مشکلاتشان بیشتر و عمیقتر میشد.

یادمان باشد که نتایج رفتارم، وضعیتان را وخیمتر کرد. آنها علیرغم تقلب آشکاری که کردند، بطور جدی شکست خوردند. آنها بطور غیرقانونی از رای افراد ارتش و پلیس هم بهره‌مند شدند. دفتر انتخابات سراسری هزاران کارت هویت در اختیار این افراد قرار داده بود.

بعلاوه، مسئله فساد لجام گسیخته در صلوفشان را هم باید در نظر گرفت. صدعا تن از افسران شامل تعدادی از دارویشده‌ی در قدرت، در فروش مراد مخدر دست داشته و حتا بعضی هاشان به دادگاه هم کشیده‌اند.

مشکلاتی هم بین دلگ کوچولو و زن سابقش رخ داد که بسیاری از کشافکارهای او را افشا نمود. با توجه به همه این مسائل میتان افراط و تفریط پشت این ماجرا را درک کرد. اگر این حیلله به کارشان نیامد به فریبی دیگر متوسله خواهند شد تا کلاه گشادی سر خلق بگذارند. اما همانگونه که در شکست خوردن تبجر دارند، این حیلله نیز کارساز نبوده است. آنچه به مشکلات دامن زده و اینک راه خروجی برایشان باقی نمانده است چرا که خلق ما با هشپاری دیگر فریب اینان را نمی‌خورد.

با توجه به این شرایط بایستی سخنان صدر گونزالز را به خاطر بیآوریم که در سپتامبر ۱۹۹۲ از زندان گفت: «می‌توان به روشنی گفت که راه دموکراتیک به ست راهی خلق گشوده شده است.» «ما به این باور داریم که قرن هجدهم درهای امید را برایشان در بر داشته است. به آنها فکر کنید. اسپانیا کشورمان را مستعمره کرده بود، نتیجه‌ی آن استعمار خون‌آشام چه بود؟ یک بحران ژرف، و کشوری که آن روز در اختیار آنان بود حالا سرزمین مادریمان است. پرو به قسمتهای مختلفی تقسیم شده بود. برولیوی در واقع از آنجا به وجود آمده است. ما این را از چنته‌ی خود بیرون نکشیده‌ایم، اینها همه حقایقی تاریخی‌اند.»

«بعد» استعمار انگلستان پیدایش شد. نتیجه‌ی کشمکش‌هایشان با فرانسه برای ما چه بود؟ بحران عمده‌ی دیگری که در سال ۱۸۷۰ رخ نمود. و جنگ با شیلی در نتیجه‌ی آن بحران پیش آمد. نبایستی آن را از یاد ببریم؛ چه اتفاقی افتاد؟ بخشی از سرزمینان را از دست دادیم. اگرچه که قهرمانان مردم خون خود را نشان کردند، اما کشورمان مجبور شد قسمتی از تن خود را بکند و به همسایه بدهد. بایستی از این اتفاق جمعیندی کرده، درسها استخراج کنیم!»

«در قرن بیستم چه حوادث پیدا شد؟ در این قرن ما در چنته امپریالیسم سقوط کردیم و به تسلط آنها درآمدیم. این حقیقت را همه باور دارند و کسی نمی‌تواند آن را کتمان کند. به کما رسیده‌ایم؟ به بدترین شرایطی که در طول تاریخ کشور به آن دچار شده‌ایم. حتا

آن برخورد کرد و آنرا از پس برود. در تحلیل نهایی، نمی توانستیم مبارزه مسلحانه را بدون مبارزه با خط اپورتونیستی راست، در آن زمان آشکار کنیم. و امروز می توانیم بگوییم که بدن مبارزه قاطع با تسلیم طلبی و خط رویزیونیستی و اپورتونیستی راست، نمی توان قدرت سراسری را به دست گرفت. به خوبی به این امر که علل داخلی تعیین کننده اند، واقفیم و به همین خاطر است که بایستی مشخص شود که اگر از سال ۱۹۹۲ ارتجاع توانسته است ضریباتی را بر ما وارد کند، به واسطه آن است که رویزیونیسم به آن کمک کرده و راهش را هوار کرده است. این یک درس مهمیست که بایستی آن را فراموش نکردیم. بنابراین، اگر رویزیونیسم را از ریشه برکنیم، صفوف خود را تسویه کنیم، و خط پایه ای حزب را در جریان جنگ خلق محکم بدست بگیریم، بدون شک پیروز خواهیم شد.

برخلاف آنچه که امپریالیستها و مرتجعین و خائنین می گویند، جنگ خلق هرگز لحظه ای توقف نکرده است. بزرگداشت دهه ی مائو که در سراسر سال ۱۹۹۳ به خصوص در هماهنگی با جنبش انقلابی اترانساینالیستی برگزار شد و در پرو به شکل عملیات مسلحانه جشن گرفته شد، بسیار موثر و پر قدرت بود. ارتجاع با دروغ اینکه خیلی ها «تسلیم» شده اند به میدان آمد و بر آن شد که نقش گیری این مبارزات را خشک کند. از آن زمان دومین موفقیت در حال تکامل بوده است.

به خاطر همه ی این دلایل، کمیته ی مرکزی به حزب، چنگندگان ارتش رهایبخش خلق، توده های حامی دولت نوین، و تمامی خلق فراخوان می دهد تا مراسم بزرگداشت پانزدهمین سال آغاز جنگ خلق را با روحیه ای رزمنده و هر چه باشکوهتر برگزار کنند.

سرانجام، در برابر انتخاباتی ارتجاعی آینده، تنها خط اصلی و صحیح طرد این کلاهبرداری و بکار بستن تاکتیک تحریم است.

زنده باد صدر گوزالوا

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد کمیته های خلقی خلقی!

کسب قدرت سیاسی را لدارک بینید!

انتخابات نه، جنگ خلق آری!

خود کشور را تکه پاره کند. این باندهای قدرت ذره ای روحیه میهن دوستی ندارند. ما تاکید می کنیم تنها راه رهایی بخش خلق می تواند از میهن دفاع کند و آن را آزاد کند.

بنابراین در رابطه با شرایط پیچیده ی ملی و بین المللی، این پروتاریای پرو است که باید رهبری انقلاب را به دست گیرد و آن را با رهبری داهیانیه ی حزب کمونیست به سر منزل مقصود برساند. حزب کمونیست پرو گردان پروتاریا، پیشاهنگ سازمان یافته و آگاه آن است. بعضی از رهبران، کادراها، و مبارزین مردم ممکن است در این مسیر با ما نباشند و یا اینکه بعضی هاشان از دنیا رفته باشند. این دردناک است. اما وظیفه ی حزب به جلو راندن انقلاب و به پیروزی رساندن آن است. حتی اگر در نهایت گروه کوچکی و یا حتی فقط یک کمونیست باقی مانده باشد، بایستی بسه وظیفه ی خود عمل کنند، جدیت کنند تا توده ها را به جنبش آورده و بهترین و جوانترینشان را بسپارند. به خاطر اینکه انقلاب از ایدئولوژی، قدرتمندی برخوردار می باشد، پروتاریا و توده ها که همه چیز را به وجود می آورند این انقلاب را به پیروزی خواهند رساند. اینها چیزهای تازه ای نیستند، بلکه حقایقی هستند که سالهاست در جنبش کمونیستی بین المللی شناخته شده اند. اما یک بار دیگر رویزیونیستها و اپورتونیستهای راست آنرا به گونه ای دیگر مطرح می کنند تا به معاملات خود دست یابند و در زیر قبا ی امپریالیسم و ارتجاع پنهان شوند. به همین خاطر کمیته ی مرکزی حزب کمونیست پرو یک بار دیگر تاکید می کند که حزب کمونیست پرو تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم، اندیشه ی گوزالوا، گردان رزمنده ای است که انقلاب را رهبری می کند و تضمین می کند که انقلاب در چاه صحیح بماند!

در این چارچوب است که حزب وظایفش را به پیش می برد و بر مصوبات کنگره اول، اولین، دومین و سومین پلتنوم، و دو جلسه ی کاری کمیته ی مرکزی پافشاری می کند.

به خاطر اینکه مبارزه ی درونی یکی از مسائل مهم در حیات حزب است، لازم است سواره زیر را برشمریم: خطر اصلی برای حزب، و انقلاب از ناحیه ی رویزیونیسم است و به همین خاطر بایستی به شدت با

بدر از دهه ی ۱۹۲۰، چه درسهایی را می توان از این وقایع استخراج کرد؟ یک بار دیگر ملت در خطر قرار گرفته است. یکبار دیگر جمهوری به خطر افتاده است. هر لحظه امکان سقوط این جمهوری می رود. این دورنا را باید دید. امروز شرایط اپنطوریست، همه را اینها بر سر ما آورده اند. اما یک حقیقت روشن را در برابر خود داریم: انقلاب پرو را، جنگ خلق را که شعاع درخشانش فراگستر شده، که به پیش می رود و در این مسیر همچنان ادامه خواهد یافت. چه چیزی را بدست آورده ایم؟ تعادل استراتژیک! و هر لحظه سوعیشی قوی تر پیدا می کند. این ۱۲ سال به دست یافتنهایی برپیمان داشته است؟ به توده های جهان سوم و خلق پرو نشان داده و ثابت کرده است که دولت پرو، دولت کهن، بیر کاشفی ای بیش نیست. این امر بخوبی اثبات شده است!

حالا که وضع چنین است اجازه دهید به خطر تجزیه ی کشور توجه کنیم. می خواهند آنرا تکه تکه کنند. چه کسی می خواهد این کار را بکند؟ همچون همیشه، این کار امپریالیسم است. کار آنهاهیست که در قدرت هستند. و ما چه باید بکنیم؟ وظیفه ی امروز ما به جلو راندن جنبش رهایی خلق و ادامه آن تحت پرچم جنگ خلق است. تنها خلق و همیشه خلق بوده که از مرزهای کشور و از ملت دفاع کرده است.

«وظیفه ی ما تشکیل جبهه ی خلق و ارتش رهایبخش خلق است که از ارتش چریکی به وجود می آید...» امروز ما در حال برقراری آن هستیم. اکوادور هنوز در خاک پرو به سر می برد و بایستی بیرون رانده شود. مرزهای دیگر کشور نیز در خطر قرار دارند. مردم ما بایستی هوشیار باشند.

سرزمین مادری در خطر است و تنها با اسلحه می توان از آن دفاع کرد؛ چراکه دشمنان خلق برآنند تا جنگ خلق را نابود کنند و در غیاب آن نقشه های شیطانی خود را عملی سازند. مردم ما این را به خوبی می دانند که تنها راه تأسیس جمهوری خلق پرو، پیشبره جنگ خلق است. این امر بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته چراکه رژیم می خواهد کشور را به سرمایه های امپریالیستی و نروچشی های داخلی آنها بفرستد و در خدمت متناقض دار و دسته

صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیستها می گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نخستین برنامه کمونیستها یعنی «مانیفست کمونیست» در سال ۱۸۴۸ منتشر شد و بمعنای واقعی قدرتهای اروپای کهن را به وحشت انداخت. از آن زمان تا کنون علم انقلاب با خیزش و جهش از دل مبارزات و تجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است. حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام، بر صفحات این سند تاریخی «انجمن بین المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» جاری ساختند، همچنان معتبر است:

«کمونیستها عاز دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که اهدافشان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط اجتماعی موجود می تواند حاصل شود. بگذار طبقات حاکمه در مواجهه با انقلاب کمونیستی بخود بپلزند. پرولتارها بجز زنجیر بردگیشان، هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. آنها جهانی برای فتح دارند.»

ششدهگان و پرولتارهای تمامی کشورها به تشکیل یک حزب انقلابی (یک حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرتهای جهان کهنه امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند. این نیاز همانقدر عاجل است که ۱۵۰ سال پیش بود. امروز این یکی از وظایف عمده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است. جنبشی که احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد.

امروز امپریالیستها مرتباً از «جهانی شدن» و قدرت مطلق نظام خود دم میزنند. اهداف آنها اساساً همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است: تلاش تبهکارانه برای استخراج سود از کار مردم سراسر جهان؛ تلاشی که بر آن بیش از پیش مهر خورنین «چند ملیتی ها» خورده است. در عین حال، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکافهای عمیق دارد که دیگر نمی توان آن را بهم «چسباند».

آنها دربار «معجزه اقتصادی» کشورهایی که «بربرهای آسیا» خوانده می شوند، لاف زدند و جنجال براه انداختند. گفتند که بینید جهان سوم چگونه تحت کنترل ما می تواند «بسرعت ثروتمند شود». اما فرو ریختن اقتصاد پوشالی کره جنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که «توسعه» امپریالیستی واقعا برای این کشورها چه به ارمغان آورده است. این وقایع از توکیو تا نیویورک را در اضطراب فرو برد و ارکان بهم پیوسته آن را پلرزه افکند. آنچه در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است، درست شبیه داستانهای مافیائی است. با این فرق که در واقعیت می گذرد. کشورهای کره جنوبی و تایلند و اندونزی و فیلیپین در پی سقوط اقتصادی مجبورند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند - تدابیری که طنان وابستگی بیشتر به امپریالیسم را به دور گردن آنها محکمتر میکند. قبلاً توده های آمریکای لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی بهیچوجه در کار نیست. معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر، و بیکاری و از دست رفتن زمینهای دهقانان است. و تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد.

تکانها و درزهایی نظام، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی ببار آورده است. توده های این کشورها در فاصله کوتاه، چند سال که از سقوط رژیمهای سرمایه داری دولتی می گذرد، به واقعیت هولناک سرمایه داری نوع غربی پی برده اند.

امپریالیستها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیب زدانی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار همگانی است، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بمباران کشور کوچکی مانند عراق می کند؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله مجدد به عراق را می بیند. مگر غیر از اینست؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقابتی خویش است که میخوانند در عراق سرمایه گذارهای نفتی و غیره کنند. اگر این نیست، پس چیست؟ آن هم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا ایما بقولی سازمان ملل) مورد مجازات قرار گرفته است. خود آمریکا میگوید که هدف، مجازات صدام است. اما این امپریالیستهای چنانیتکار «باچ» می خوانند. این باچ، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از ۲۰۰ هزار نفر از آنان را کشتار کرد. «پدر خوانده ها» با این اقدام تبهکارانه می خوانند نشان دهند که همه کاره آنها هستند. البته یک هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد: می گویند احتیاج داریم بسپه های جدیدمان را «استحان» کنیم.

اینان گمان می کنند که مردم نادان و متغلب هستند؛ گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواهران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دمکراسی و «صلح» منطبقه کشتار می کنند؛ گمان می کنند ما نمی فهمیم که حاکمیتشان بر ترور استوار است. این واقعیت را دولت پلیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد، بطور روزمره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشورهای بااصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا، تعداد زندانهای که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است. طبقه حاکمه آلمان قانون جدیدی را ارائه کرده که بر مبتنی آن هر فرد خارجی در صورت دستگیری طی نظامی که «توهین» به دولت محسوب شود، یا خطر اخراج همیشگی روبروست.

اینان علاوه بر تشویق تاریک اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دمکراتیک و تکنولوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بحداکثر استفاده می کنند. می خوانند باور کنیم که امپراتوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت؛ باور کنیم که سرنگون کردن این امپراتوری غیر ممکن است؛ می خوانند ایمان خود به مبارزه را از کف بدھیم و فلج شویم.

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند، پیام متفاوتی در بر دارد. طبقه ما، نسل از پی نسل با سرنورث تحمل ناپذیری که امپریالیسم برای اکثریت مردم جهان ببار آورده، قهرمانانه مبارزه کرده است. تهدید و ارباب حاکمان و عقاید ارتجاعی، مانع آفرینند. اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، یا آتش مبارزات جدیدی که در حال افروخته شدن است، بر این قوانین اجتماعی که مائوتسه دین بیان کرده صحنه می گذارد؛ «ستم به مقاومت ما می دهد»؛ «شورش کردن بر حق است»؛ این امر درست همان چیزی را با خط سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می گویند پنهانش سازند: منافع مشترک کوتاه مدت و درازمدت طبقه واحد ما - یعنی پرولتاریای بین المللی - حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجراء گذاریم؛ یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم.

از شیلی تا اندونزی، توده ها علیه دیکتاتورهای که تاریخ مصرفشان بسرآمده طغیان کرده اند. دست سوارتوها و پینوشه ها و اربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است. فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری و توان ادامه مبارزه تا کنسب رهائی محروم باشند.

جنگ خلق در پرو و نپال ادامه دارد و بر راهی پرتو می افکند که مارکس بر آن تاکید گذارد؛ بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز واگذار نخواهد کرد. مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نپال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست قرار دارد؛ حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که از احزاب شرکت کننده در «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواریهای بسیار، جنگ ۱۸ ساله اش را علیه طبقه حاکمه ارجحانه پرو و فرماندهان پانکی آنها به پیش برده است. و در نپال، ستمیدگان بزرگ شمار بزرگی از زنان، جنگ خلق را از آن خود می دانند و به آن پاری می رسانند. این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است. جنگ خلق در پرو و نپال، و جنگهای خلق دیگری که نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان تدارکش را می بینند یا آن را به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند.

باشد تا اسماعل در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» توسط بنیانگذاران کمونیسم، فراخوان «کارگران همه کشورها متحد شوید!» را در روز اول ماه - در سنت مبارزه اترناسیونالیستی پرولتری طبقه ما - هر چه رساتر طنین افکن کنیم.

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!

زنجیرها و یگساید خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید!

احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست متحد در «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» را بسازید و تقویت کنید!

به نام قوا در جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» بکوشید!

زنده باد «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی»!

प्रतिक्रियावादी राज्यसत्तालाई ध्वंस गर्ने नयाँ जनवादी राज्यसत्ता स्थापना गर्ने



जनयुद्धको बालेमा अघि बढ्ने

विद्रोह जनताको अधिकार हो
जनयुद्ध जिन्दावाद

ने.क.पा. (माओवादी)

१ मार्ग २०१६

सन्दी از

پراچاندا

ديبر كل

حزب کمونیست نپال (ماوئیست)

دو سال خطیر در تحول انقلابی

این نخستین پوستری است که برای آغاز جنگ خلق مورد استفاده قرار گرفت. در این پوستر، توده‌ها در حال محاصره نیروهای پلیس محلی نشان داده می‌شوند. شعارها چنین است: زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - ماوئیسم! دولت دموکراتیک لنین را برقرار کنید! دولت ارتجاعی را نابود کنید! به پیش در مسیر جنگ خلق! نوریس برحق است! زنده باد جنگ خلق! حزب کمونیست نپال (ماوئیست)

اخبار جدیدی از نپال

شهرها از طریق دهات را به اجرا می‌گذارد، این اعتصاب نشانگر قدرت جنگ خلق در نواحی شهری نیز بود. به اعتراف روزنامه «کاتماندو پست»: «اعتصاب بیشتر بخشهای زندگی عمومی در پایتخت و سایر قسمتهای کشور سلطنتی را فلج کرد.» کاتماندو به «شهر اشباح تبدیل شده بود. در بسیاری از شهرها و شهرکهای سراسر کشور مغازه‌ها بستند و ترافیک متوقف شد. همانطور که در تشریح «کارگر» ارگان حزب کمونیست نپال (ماوئیست) آمده... اعتصاب در اعتراض به ترور، کشتار و سرکوبی که از جانب دولت فاشیستی در سراسر کشور به راه افتاده، فرا خوانده شد. این اعتصاب برای آن بود که خواسته‌های مندرج در منشور چهل نکته ای جبهه متحد خلق به اجرا گذاشته شود.» وزیر امور داخله اعلام کرد که از این به بعد شمار زیادی از نیروهای پلیس در خیابانها مستقر خواهند شد تا از وقوع «حوادث نامطلوب» جلوگیری کنند. او این حرفها را

در حالیکه رسانه‌های جهان می‌کشند اخبار مربوط به تحولات عظیم نپال را پیرشانند، تران جنگ خلق چنان است که سکوت رسانه‌ها را در هم می‌شکند. در عنایین درشت روزنامه‌ها معمولاً گزارشاتی از درگیری در مناطق روستایی و لزوم «برقراری قوانین ضد تروریستی»، لزوم «مداخله ارتش و غیره منعکس می‌شود؛ همزمان صحبت‌هایی از شیرینی «مذاکرات صلح» یا هدف مهار کردن و به انحراف کشیدن جنگ انقلابی به میان می‌آید. بعد از بیانیه ای که رفیق پراچاندا در بهار ۱۹۹۸ انتشار داد، یک «بند» (اعتصاب به زبان نپالی) توسط جبهه متحد خلق در سطح سراسری فرا خوانده شد. این جبهه یک شکل جبهه ای متحد انقلابی است که توسط حزب کمونیست نپال (ماوئیست) رهبری می‌شود. با توجه به اینکه جنگ خلق پایگاه خود را عمدتاً در مناطق روستایی دارد و اکثریتزی بسیح دهقانان پشاپه نیروی عمده در محاصره

الان دوره ای است که رسانه‌های جهان حتی سطحی ترین اتفاقاتی که می‌تواند به نفع اربابان امپریالیستشان باشد را در بوق و کرنا می‌کنند و بنمایش می‌گذارند. مثلاً صدقه‌های عوامفریبانه ای که به قربانیان گرسنه همین نظام در آفریقا «اهداء» می‌شود» را تبلیغ می‌کنند. حال آنکه اخبار داغی که در جهان جریان دارد را با تمام قوا از چشم مردم مستندیده مخفی می‌دارند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا دستیابی به اخبار مربوط به جنگ خلقی که اینک بیش از دو سال است توسط مردم نپال برای سرنگونی همین سیستم به پیش می‌رود، تا این حد دشوار است. «جهانی برای فتح» افتخار دارد که در این شماره، بیانیه رفیق پراچاندا، دبیر کل حزب کمونیست نپال (ماوئیست) که پیشاهنگ جنگ خلق در آن کشور است را منتشر می‌کند. در این سند تحلیل از اوضاع و وظایف جنگ خلق در شرایط امروز ارائه شده است.

یگانه آلترناتیو انقلابی در نپال تثبیت کند. جنگ خلق این کار را با گذر از دل سرکوبهای بی شمار دشمن و ضدیت روزیویستیها به انجام رسانده است. جنگ خلق در روند نابودی قدرت دولتی کهنه و ساختن یک قدرت دولتی نوین، امروز به مرحله اعمال قدرت دولتی دمکراتیک محلی رسیده است. جنگ خلق از نقطه نظر نظامی، با تاثیرات مصاد جویانه و بحث و جدلی که در حیات کشور به راه انداخته، به مرحله تکوین مناطق چریکی رسیده است. جنگ خلق به لحاظ عملی با کشودن راه بر یک ساختار دولتی نوین بشکل جبهه متحد انقلابی توده ها از طبقات، ملل و مناطق ستمدیده گوناگون که فرنها تحت ظلم واقع شده اند، و در روند تکاملی خویش نشان داده که می تواند پایدار بماند و تا پیروزی به پیش رود. جنگ خلق بجای فرهنگ فاسد، غیر اخلاقی، قلابی و پشت

این سند که توسط رفیق پراچاندا نوشته شده برای نخستین بار در نشریه «کارگر» ارکان حزب کمونیست نپال (امانویست)، شماره ۲، ماه مه ۶۸ به چاپ رسید - «جهانی برای فتح»

۱ - مقدمه

روند تحول انقلابی در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره کنونی نپال دو سال است که از طریق جنگ خلق آغاز شده است. حزب طی این دوره دو نقشه استراتژیک آغاز و ادامه جنگ خلق را بطور موفق به اجرا گذاشته و اینک در حال پیشبرد نقشه استراتژیک سوم است. امروز جنگ خلق توانسته خود را بشابه

Workers of the World - Unite!
Long Live Revolution-Leninism-Maoism!
THE WORKER
ORGAN OF THE COMMUNIST PARTY OF NEPAL (Maoist)

No. 2 May 1980 No. 101



شرکت دارند) در حال ایجادند. همزمان، حکومت یک عملیات نظامی را تحت نام «کلیوسرا ۲» آغاز کرده که در دهها هزار نیروهای ویژه شرکت دارند. این یک تحول مهم است. حکومت نیروهایش را از ماه مه در ۲۰ بخش از ۷۵ بخش کشور مستقر کرده است. این بزرگترین عملیات نظامی در تاریخ نپال است. در دو ماهی که از شروع این عملیات می گذشت حداقل ۲۰۰ نفر در نتیجه سرکوب وحشیانه ای که ارتش در مناطق روستایی به راه انداخته کشته شدند. در یک عملیات نمونه وار، هزاران سرباز کوشیدند منطقه ای را محاصره کنند، راهها را ببندند و مابقی فرار شوند. سپس آنها بطور منظم برای شکار چریکها به جستجوی خانه به خانه پرداختند.

اگرچه فقط برخی گزارشات اولیه از مناطق دور افتاده نپال در دست است، اما روشن است که انقلابیون از قبل می دانستند که ارتجاع در پی شروع یک کارزار محاصره و سرکوب است. نیروهای چریکی جوان برای مقابله با محاصره دشمن، بر ریشه های عمیقی که در بیسن

پایه در صحنه ۲۵

موفق ترین عملیات تاکتونی جنگ خلق منتشر کرد. در این عملیات یک تیم سی نفره از چریکها به یک پاسگاه پلیس شیخون زده، فرمانده آن را کشتند و سلاح و مهمات مصادره کردند. گزارشتی در مورد روحیه پایین افراد پلیس رسیده است و گفته می شود که تعداد زیادی از آنها استعفا داده اند. مواردی نیز وجود دارد که نیروهای ارتجاعی هنگامی که از حضور گروههای بزرگ چریکها در منطقه خود باخبر می شوند، منتظر می نشینند و هیچ کاری نمی کنند تا زمانیکه مطمئن شوند چریکها منطقه را ترک کرده اند. سپس با سر و صدا به خیابان می آیند و از مردم می پرسند چه کسی جای چریکها را می داند، و فریاد می زند که برای نبرد آماده اند.

یکی از موفقیتهای کلیدی نقشه استراتژیک سوم این بوده که در صدها روستای نپال، مقامات محلی مجبور به فرار شده اند. در نتیجه خلا قدرتی ایجاد شده که انقلابیون از آن سود می جویند. نهادهای جدید قدرت محلی که ترکیب سه در یک خوانده می شوند (ازیرا در آنها نمایندگان حزب و ارتش و توده های محلی

زمانی می زد که نزدیک به دو هزار نفر را در سراسر کشور دستگیر کرده بودند؛ و اینطور که به نظر می آید این را کافی نمی دانند!

حزب کمونیست نپال (امانویست) از ماه اوت ۶۷ برای به اجرا گذاشتن نقشه استراتژیک سوم تحت شعار «جنگ چریکی را به سطوح نوین تکامل دهید» بسیج شده است. در این راه، قابلیت نظامی نیروهای انقلابی به لحاظ کیفی و کمی در حال افزایش است. همانطور که در سرمقاله نشریه «کارگر»، شماره ۴ تشریح شده، جوهر این نقشه «ایجاد پایگاه برای نهادهای محلی قدرت سیاسی و ارتقاء سطح سیاسی و تشکیلاتی و فنی ارتش چریکی خلق است تا بتواند در مناطق چریکی آینده با ارتش رقیب درگیر شود». این تلاشی است که اینک در جریان است. جنگ خلق گسترش یافته و مناطق مرتفع مرکزی را از غرب تا شرق نپال تحت پوشش دارد. توده ها در صدها روستا، به اشکال نوین در جنگ خلق شرکت می جویند. این امر شامل حمایت لجستیکی و ساختن اسلحه نیز هست. هفته نامه «جاناداش» اخیراً گزارشی در مورد یکی از

جهانی برای فتح ۲۴

فردگرایانه و پر هرج و مرج دولت کهنه، یک فرهنگ جدید کلکتیو و برتر را بر پایه فداکاری، از خود گذشتگی و تعهد ایدئولوژیک بوجود آورده است. بطور کلی، جنگ خلق در بحبوحه روند سرکوب و مقاومت حاد طی دو سال گذشته، نقش به یابد ماندنی در تحول انقلابی ایفا کرده است.

تا کنون ۹۰ نفر از بهترین پسران و دختران خلق نپال جان خود را در راه تحقق این پیروزی تاریخی نثار کرده اند. هزاران روزمنده انقلابی، حبس و آزار و شکنجه دهشتناک از جانب رژیم ارتجاعی را به هیچ گرفته اند. صدها هزار نفر از مردم با فداکاری و از خود گذشتگی و بذل هر آنچه دارند، به این روند تاریخی جان بخشیده اند.

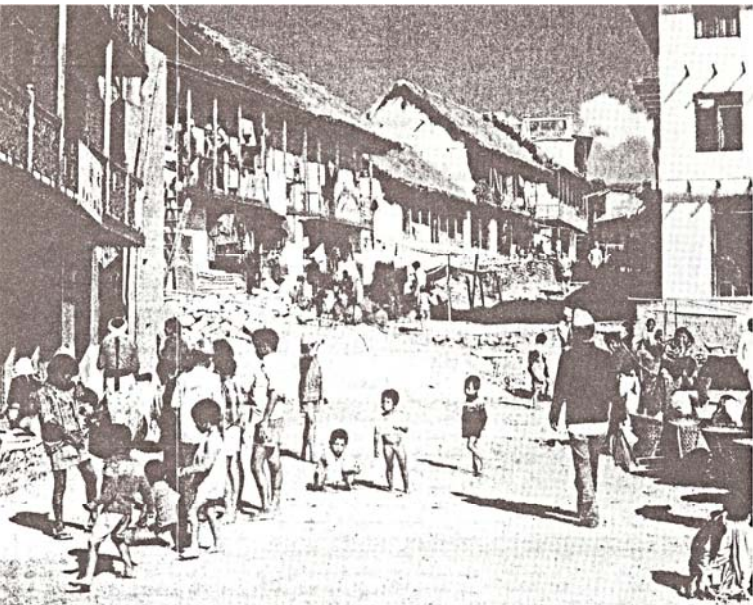
راه تکامل و پیروزی انقلاب هرگز در هیچ کجای جهان، مستقیم و ساده و عادی نبوده است. قوانین دیالکتیکی تکامل در همه جا و همیشه چنین است که انقلاب با مخالفت حاد و با ضد انقلاب روبه‌رو می‌شود و خود از طریق وقفه و جهش، اکت و خیز، و شکست و پیروزی به پیش می‌رود. تجربه دو سال جنگ خلق در نپال نیز از این قاعده مستثنی نیست. امروز به

۲ - دو سال جنگ خلق و شرایط دولت ارتجاعی

طبقه حاکمه ارتجاعی نپال همانند طبقات ارتجاعی در سایر نقاط جهان، در مرحله آغازین این جنگ خلق تاریخی، نقش عظیم مردم را دست کم گرفت. زیرا از دیدگاه طبقاتی مرتجعین همیشه و همه جا، نیروهای خلق «هیج» نیستند و فقط «لاف» می‌زنند. طبقات ارتجاعی حاکم بر نپال نیز بر مبنای همین دیدگاه «اعلام کردند» که نیروهای خلق را طی یکی دو ماه نابود خواهند کرد. بنابراین آنها ترویسم دولتی را برقرار کردند که آمیخته ای از دستگیریهای گسترده، شکنجه، غارت و کشتار بود. توده‌ها و حزب و رزمندگان انقلابی با نمونه‌هایی تاریخی که از فداکاری و بذل جان بجا گذاشتند به ترویسم دولتی پاسخ گفتند. نتیجه چه بود؟ نتیجه همان بود که همیشه در جنبشهای انقلابی واقعی در سراسر جهان رخ می‌دهد. نتیجه، اثبات بقیه در صفحه ۸۰

چند بازار هلندی «خند - بار» در گاندو
پایین: (شهر علیپور - هند) نپالی‌های ساکن هند در تظاهراتی که به پشتیبانی از انتصاب ماه آوریل در برابر کنسولگری نپال برپا شد.





بقیه از صفحه ۲۳

توده ها دوانده اند اتکا، می کنند. مسئله اینجاست که نیروهای دشمن محلی نیستند و بنابراین اغلب در تاریکی راه را گم می کنند. رفقای حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) که از نظر ذهنی آماده و همبسته اند، برای پس راندن این حملات و به راه انداختن ضد حمله در برابر دشمن، به رهبری توده ها پرداخته اند.

در یک اطلاعیه مطبوعاتی که توسط رفیق پراچاندا در روز دهم ژوئن ۹۸ صادر شد، سیاست تروری که ارتش به اجراء گذاشته محکوم شد. در این اطلاعیه کشتار وحشیانه و لجام گسیخته توده ها تقبیح شده بود. مقامات نظامی برای مقابله با موج حمایت از جنگ خلق که در میان زنان به راه افتاده، رفتار قدیمی خود در مورد زنان را کنار گذاشته و اینک به دستگیری وسیع و حمله گسترده علیه زنان پرداخته اند. آنها قبلا نقش زنان در جنگ را موثر نمی دیدند و اغلب آنان را «خنثیست جنگی» می دانستند. طی دو ماه

گذشته، ۱۴ زن کشته شده اند که این اعتراض گروههای زنان و سایرین را برانگیخته است. در نواحی شهری مقاومت توده ای علیه سرکوب نظامی و نیز موج اعتراض گروههای مدافع حقوق بشر جریان دارد. یکی از این اعتراضات در تقبیح حملاتی بود که از جانب یکی از تنظیم کنندگان قانون اساسی نیپال صورت گرفت. مبارزه اعتراضی دیگر، راهپیمایی در شهر دهلی در هند بود که محل سکونت بسیاری از مهاجران نیپالی است. این راهپیمایی را انجمن متحد نیپالیها در سراسر هند سازمان داد. ۸۰۰۰ نفر در دهلی گرد آمدند و به بیانیه هایی که در اعتراض از کشتار در نیپال صادر می شد گوش کردند. در این تظاهرات طیف گسترده ای از شخصیتهای مدافع حقوق بشر و رهبران سیاسی، منجمله یکی از وزیران سابق حکومت نیپال، رهبر مجمع مقاومت مردم سراسر هند، رئیس سابق قوه قضائیه پنجاب، و بسیاری دیگری از نیپالیها و هندیها شرکت داشتند. «جهانی برای فتح»

یک اطلاعیه مشترک دیگر نیز دریافت کرده که از جانب ۱۴ سازمان مدافع حقوق بشر در نیپال صادر شده است. این اطلاعیه به نتایج تحقیقات در مورد مناطقی می پردازد که طی عملیات «اکویلورا ۲» مورد حمله قرار گرفتند. این تحقیقات به روشی نشان می دهد که سرکوب نظامی، حتی قانون اساسی خود نیپال را نیز در این مناطق نقض کرده است. (متن اطلاعیه را می توانید از دفتر جهانی برای فتح در لندن تهیه کنید)

در کشور کوچکی که یکی از فقیرترین نقاط دنیا محسوب می شود، خلق بیخاسته، سرکوب وحشیانه و فزاینده را به مصاف طلبیده است تا سرنوشته خویش را به دست گیرد. جنگ خلق در نیپال شایسته حمایت تمامی کسانی است که از دیرباز خواهان خاتمه ستم امپریالیستی بوده اند. این جنگ، فریاد رسایی است که همگان را به تشدید تلاش برای برپایی انقلاب در سراسر جهان فرا می خواند. «جهانی برای فتح»

درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل)

از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

علم را از یک سلاح تیز به یک دکم تقلیل خواهد داد. این دکم، مقوله ای بلااستفاده بوده یا حتی می تواند مامعی در برخورد به پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی محسوب شود. (این را هم بگوییم که تکامل علم همانند تکامل هر پدیده دیگری با افت و خیز صورت خواهد گرفت.)

پانشاری بر اینکه لنینیسم کلیه تضادهای عصر امپریالیسم و ساختمان سوسیالیسم را پاسخ می گوید، بمعنای نادیده گرفتن واقعیت و جایگزین کردن برخی ایده های از پیش معلوم در ذهن افراد است. چنین نظری نقطه عزیمت خود را تعاریف صوری قرار می دهد. حال آنکه باید از تکاملات مادی حرکت کرد. این بحث به نتایج وقایع تکان دهنده مشابه مسئله ای مقدر نگاه می کند و بنابراین هیچ تلاش جدی برای تکامل شناخت خود بعمل نمی آورد. اسم این دیدگاه، ایده آلیسم ذهنی گرایانه است و نه لنینیسم.

همانطور که مائو در مقاله «درباره پراتیک» خاطرنشان می کند: «در جامعه فئودالی نمی شد قوانین جامعه سرمایه داری را از پیش دانست، زیرا سرمایه داری هنوز به ظهور نرسیده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. مارکسیسم فقط می توانست محصول جامعه سرمایه داری باشد. مارکس در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نمی توانست از قبل برخی قوانین ویژه عصر امپریالیسم را بطور مشخص بشناسد، زیرا امپریالیسم مشابه آخرین مرحله سرمایه داری هنوز ظهور نکرده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. فقط لنین و استالین بودند که می توانستند این وظیفه را بدوش گیرند. علت اینکه مارکس، انگلس، لنین و استالین توانستند تئورهای خود را تدوین کنند، از نبوغ آنها که بگذریم، این بود که آنها شخصاً در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی دوره خود شرکت جستند. اگر چنین شرطی موجود نبود، هیچ نبوغی نمی توانست به موفقیت بینجامد.» دنیا از زمان مرگ لنین وقایع تاریخی بسیاری را از سر گذرانده است. این وقایع شامل انقلاب دسکراتیک نوین و جنگ خلق در چین،

داد. بلکه این مخالفت فشرده و نتیجه ناگزیر مسیر فقه‌رایی اپورتونیستی است که از مدتها پیش آغاز کرده بود. اینک که جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را بیش از پیش روشن کرده است، مهم است که این دوره از مبارزه میان جنبش ما و حزب کمونیست نپال (مشعل) به نتیجه برسد.

درباره عصر

یک بحث کلیدی این حزب علیه م. ل. م این است که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است. و از آنجا که عصر تغییر نکرده، پس صحبت از م. ل. م. م مشابه یک مرحله جدید و بالاتر علم ما بمعنای نفی لنینیسم است. این حزب چنین می گوید: «کلیه احزاب سیاسی که از مقوله گمراه کننده مائوتیسم حمایت می کنند معترفند که عصر کنونی، عصر امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی است، اما هیچیک از آنها موضوع حساس عصر لنین را درک نمی کنند.» این حزب ادامه می دهد که: «تعریف ایشان از مائوتیسم مشابه مرحله سوم آشکارا این درک را القاء می کند که لنینیسم جای خود را به مائوتیسم داده یا توسط آن کنار زده شده است.» (قطعنامه ای از حزب کمونیست نپال (مشعل) درباره مائوتیسم، سپتامبر ۱۹۹۲)

این حزب موضوع عصر تکامل اجتماعی و مراحل تکاملی علم ما را با هم قاطبی می کند. م. ل. م. علم انقلاب است؛ علمی زنده و در حال تکامل است. کمونیستها در روند فراگیری آن، بیش از پیش درباره جامعه و طبقات و قوای محرکه آنها می آموزند؛ و اگر می خواهند در صف مقدم مبارزه انقلابی باقی بمانند، آنها باید تئوری خویش را در انطباق با شناخت جدیدی که از دل پراتیک حاصل می شود تکامل دهند. به علاوه اوضاع تغییر می کند و تضادهای جدیدی سر بلند می کند که رهبران قبلی نمی توانستند از آنها اطلاعی داشته باشند. بنابراین آنها نمی توانستند شیوه های حل چنین تضادهایی را جلو بگذارند. هر تلاشی برای نفی نیاز ما به پیشرفت مداوم علم،

مقاله زیر را کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) پیشنهاد کرد: «مشعل» یکی از تشکلات شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. جنبش در نیمه اول سال ۱۹۹۸ این پیشنهاد را به تصویب رساند - جهانی برای فتح

«در ۲۶ دسامبر ۱۹۹۲ در سده مائوتسه دون، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با تصویب مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم (م. ل. م.) به مشابه ایدئولوژی خود یک گام تاریخی به پیش برداشت. این بحث از مدتها پیش به صورت یک مباحثه پرشور درون صفوف این جنبش جریان داشت که چند سالی به طول انجامید. حزب کمونیست نپال (مشعل) در جریان این بحث بارها و آشکارا با م. ل. م. مشابه موضوع جنبش ما مخالفت کرده است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)، ۱۹۹۶) «در زمان تصویب سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم! مسئله ادامه شرکت این حزب درون جنبش مورد بحث قرار گرفت. با تضمین اینکه حزب شما به بازبینی موضوع خود پرداخته و مواضع اتخاذ شده توسط جنبش را مورد بحث قرار خواهد داد، تصمیم گرفتیم برای یک مهلت زمانی محدود به شما فرصت این کار را بدهیم.» (همانجا) سه سال از زمان تصویب م. ل. م. می گذرد. اینها سانهایی حیاتی و پراهمیت در جنبش کمونیستی نپال است. مبارزه ای که در دسامبر ۱۹۹۲ رو آمد سرانجام به شکل آغاز جنگ خلق توسط حزب کمونیست نپال (مائوتیست) شمر داد. با وجود این، حزب کمونیست نپال (مشعل) همچنان بر نفی مائوتیسم مشابه سومین و عالیترین مرحله تکامل علم ما ادامه داد و به ضدیت با جنگ خلق برخاست. با وجود این، اختلافات جنبش ما با این حزب را نمی توان به مخالفتش با جنگ خلق تقلیل

اوضاع را به طوری درست و مشخص تحلیل کنیم و به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار دهیم. ما هرگاه به تعیین سیاست، برنامه و یا اشکال مبارزاتی می پردازیم باید چنین کنیم، «آنتاریسم، طرفداری از این نظریه که باید اوضاع و شرایط را مد نظر قرار داد را «حد انقلابی» می خوانند و تاکید خود را بر ضرورت پیشبرد مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی می گذارند. شیرو م. ل. بر ضرورت انجام تدارک انقلابی یا پیشبرد مبارزه انقلابی تاکید دارد. م. لامها بر مبنای ارزیابی از شرایط، اشکال مختلف مبارزاتی اعم از قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن را اتخاذ می کنند. آنها اوضاع را از نظر ذهنی و عینی مورد ارزیابی قرار می دهند. اما آنتاریسم، این روش م. ل. را کنار نهاده و بر ضرورت پیشبرد سیاست مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی تاکید می کند.....» از سندی تحت عنوان «درباره حمایت جنبش انقلابی آنتاریسمالیستی از باصلاح جنگ خلق مانوئیستها» نوشته

م. ب. سینگه، رهبر حزب کمونیست نپال (مشعل)

بدون شک مانوئیستها اوضاع مشخص را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. آغاز جنگ خلق توسط آنها و حمایت از آن نیز مبتنی بر درکشان از شرایط است. اما مانوئیستها این کار را با این شناخت همراه می کنند که بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است و «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، تعیین تکلیف توسط جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.» (از نقل قولهای آثار مانو تسه دون است.) «درباره جنگ و صلح» این رهبران حزب کمونیست نپال (مشعل) هستند که بطور انتقادی همه اشکال مبارزاتی را با هم قاطی می کنند و نمی گذارند که انقلابیون ضرورت سرنگونی سلطانه دولت ارتجاعی را بدون تزلزل، کانون توجه خویش قرار دهند. آنها عاجز از جمع بندی تجربه مبارزه علیه دولت نپال، و منجمد و سرکوب مکرر مبارزات خلق هستند. و امروز رهبری این حزب خود را در شرایطی می یابد که مجبور است با آرزو ناهنجار مخالفت با جنگ خلق همصدا شود.

نفی «قدرت کامل جنگ» و تقلیل جنگ خلق به سطح یک تاکتیک در کشورهای تحت سلطه که «بر حسب شرایط» می توان از آن استفاده کرد، نتیجه منطقی سرباز زدن از قبول م. ل. م بنامه عالیترین مرحله ای است که علم انقلاب تاکنون بدان

اینکه این خدمات فقط نتیجه منطقی خدمات مارکس و لنین و عمدتاً استالین بوده، به آنها کم بها می دهد..... بحث شما بر پایه این نظریه غلط استوار است که مانو هیچ چیز کیفی نویسی به آنچه قبلاً توسط لنین تدوین شده بود اضافه نکرد..... و خدمات مانو با خدمات استالین همسنگ است.» بگذارید به برخی نکات مهم این مباحثه نگاه کنیم.

انقلاب دمکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی

سند «درباره مانوئیسم» بخشی تحت عنوان «انقلاب دمکراتیک نوین» دارد. در این بخش از «خدمت فوق العاده» در تعریف و تمجید لفظی شده است اما همزمان با ارائه نقل قولهای طولانی از لنین و استالین و کمیترون، خدمات مانو سرنگ شده است. حزب کمونیست نپال (مشعل) در این سند چنین می گوید: «گزارش لنین به کنگره آنتاریسمالیست سوم از اهمیت تئوریک عظیمی برخوردار بوده و در واقع اصل و اساس انقلاب دمکراتیک نوین مانو را تشکیل می دهد.» همانطور که نامه کمیته جنبش انقلابی آنتاریسمالیستی به این حزب خاطر نشان می کند: «راهی که لنین برای روسیه امپریالیستی ترسیم نمود نمی توانست مدلی برای کشورهای نظیر چین باشد..... استالین قاطعانه فهمید که انقلاب در چین نمی تواند مستقیماً به سوسیالیسم بینجامد، بلکه باید نخست از مرحله ای گذر کند که «وظیفش در درجه اول دمکراتیک و ملی است. اما همانطور که استالین بعدها تشخیص داد، مانو برای اینکه بتواند انقلاب چین را رهبری کرده و پیشرویی برساند می بایست با برخی اشتباهات نظری استالین مخالفت می کرد.» آنچه مانو با تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و پراتیک انقلاب چین بدان دست یافت، هرگز قبل از او حاصل نشده بود.» یکی از عظیمترین خدمات مانو در جریان انقلاب چین «تکامل تئوری و پراتیک جنگ خلق بود که برای نخستین بار پروتاساریا را صاحب آموزه نظامی خویش کرد. این آموزه از آموزه نظامی هر طبقه دیگری برتر است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی آنتاریسمالیستی)

این نکته کاملاً توسط حزب کمونیست نپال (مشعل) نادیده گرفته شده است. این حزب در جریان حدت یابی مبارزه دو خط و برونه بدنبال آغاز جنگ خلق در نپال، برخی از جوانب دیدگاه خود پیرامون جنگ انقلابی را بدین شکل تدوین کرد: «فلسفه م. ل. خواهان آن است که ما همواره

دهها سال ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین، اسیا، سرمایه داری در شوروی، انقلاب برای جلوگیری از این امر در چین، نبرد فرهنگی و سرانجام اسیا، سرمایه داری در چین می باشد. همه اینها مسائل جدیدی را مطرح کرد و نبردهای بی سابقه ای را در عرصه تئوری و پراتیک دامن زد. همه اینها زمینه مساعدی را برای تکامل ایدئولوژی ما به یک مرحله کیفیتاً بالاتر یعنی م. ل. م فراهم آورد. علاوه همه اینها قابلیت انقلابیون در نبرد بخاطر جهانی عاری از امپریالیسم و ستم را به سطحی کیفیتاً بالاتر ارتقا داد. مانوئیسم معرف سطح عالیتر شناخت در تمامی این جبهه ها است. بدون مانوئیسم، عصر امپریالیسم همچنان بر جای خواهد ماند.

حزب کمونیست نپال (مشعل) ادعا می کند که مانوئیسم نفی لنینیسم است، اما این حزب با نفی رابطه دیالکتیکی بین هستی و شعور، با نگاه کردن به جهان از دریچه ایده آلیسم ذهنی گریانه، مدافع ایدئولوژی ای است که نه فقط با ایدئولوژی مانو فرق می کند بلکه با ایدئولوژی لنین و مارکس هم خوانایی ندارد. بنابراین اختلافاتی که بین جنبش ما و این حزب در حیطه نامگذاری وجود دارد، بازتاب اختلافات مهمی است که در برخورد کلی ما به علم انقلاب وجود دارد. علاوه اینها بازتاب دیدگاههای مخالف بر سر محتوای خدمات مانو به کل شناخت و پراتیک انقلابی است.

دو دیدگاه

در برخورد به خدمات مانو

کمیت جنبش انقلابی آنتاریسمالیستی در چهارچوب مباحثه ایدئولوژیک با این حزب، نامه ای را به سال ۱۹۹۳ تهیه کرد. این نامه مطلقاً به کنگره این حزب نوشته شده بود. در این نامه با رجوع به سند «درباره مانوئیسم» چنین آمده بود: «شما می گوئید که مانو در عرصه های فلسفی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی خدمات عظیمی انجام داده که حائز اهمیت تاریخی است. شما در چند پاراگراف برخی از این خدمات را لیست کرده اید. در هر یک از این موارد، چنین اظهار کرده اید که این خدمات قبلاً توسط لنین هم انجام شده بود، یا اینکه استالین آنها را بهتر انجام داد. در سند شما می خوانیم که لنین مبنای تئوری مانو درباره انقلاب دمکراتیک نوین بود. در کل سند شما، عمدتاً به تعریف و تمجید لفظی از خدمات مانو می پردازد، اما همزمان با گفتن

دست یافته است. چنین کاری انقلاب دمکراتیک نوین را غیر ضروری می کند. این انقلاب را نمی توان با راهی که حزب کمونیست نپال (مشعل) در پیش گرفته، یعنی راه مسالمت آمیز به انجام رساند. این حزب بر سرعت به دست آپورتونیسم ناب روان است، البته اگر هنوز به آن نرسیده باشد.

اخیراً از درون حزب کمونیست پرو، یک خط آپورتونیستی راست سر بلند کرد که فراخوان خاتمه جنگ خلق را داد. این خط توسط حزب کمونیست پرو محکوم و طرد شد. طرفداران خط آپورتونیستی راست در یکی از نخستین و پایه ای ترین اسنادشان که «آسومیر» نام گرفت، اشکال گوناگون مبارزاتی را همنگ قرار داده و مطرح کردند که جنگ فقط یکی از این اشکال است و بسته به اوضاع می تواند مورد استفاده قرار گیرد. به قول آسومیر: «مبارزه طبقاتی یک جنگ عظیم و مداوم طبقاتی است که توسط رهبران سیاسی هدایت می شود. این مبارزه دو شکل دارد: غیر خونین... و خونین. هر دو اینها اشکال جنگ عظیم سیاسی هستند، «سیاست بمعنای جنگ بدون خونریزی، است، درست همانطور که جنگ بمعنای سیاست همراه با خونریزی است.» «جنگ بر حسب شرایط مشخص آغاز شده و تکامل می یابد. و زمانی که این شرایط تغییر یابد، اشکال مبارزاتی نیز باید تغییر کند.» آیا منطبق آسومیر شدت شبیه به منطبق حزب کمونیست نپال (مشعل) نیست؟! آنها نیز از «قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن» صحبت می کنند. هم آسومیر و هم «مشعل» آموزه ماتو درباره جنگ را نفی می کنند. ماتو گفت که جنگ عالیترین شکل مبارزه است و کسب قدرت از طریق فخر انقلابی، وظیفه مرکزی کمونیستها در همه جاست.

حزب کمونیست نپال (مشعل) با نفی جهانشمول بودن تئوری جنگ خلق ماتو و تقلیل آن به یک تاکتیک صرف در شمار طبیعی از راههای مسالمت آمیز و انتخاباتی، بار دیگر می کوشد عوامفریبانه خود را به نمایش بچسباند: «لنینیسم به مسئله مبارزه مسلحانه در ارتباط با شرایط عینی و ذهنی و اوضاع انقلابی می نگرَد و قبول دارد که مبارزه مسلحانه نیز یک هنر است... اما تفکر آنارشیستی کل اصول لنینیستی مبارزه مسلحانه را غیر انقلابی می داند. در تفکر آنارشیستی، برای اینکه مبارزه مسلحانه به راه بیادته نیازی به بحث شرایط عینی

و ذهنی نیست... چپهای افراطی در سراسر جهان همگی به چنین تعاریفی می رسند. عین همین تعاریف را می توان نزد بسیاری از احزاب حامی «مانوئیسم» هم پیدا کرد.» (از مقدمه ای بر نقد تفکر افراطی، نوشته م. ب. سینگر) در همانجا چنین می خوانیم: «لنین می گوید که قیام مسلحانه یک مسئله حیاتی است و هیچ کس نباید با آن بازی کند. اما «مرکز اتحاد» (منظور همان تشکلی است که بعدها به حزب کمونیست نپال (مانوئیست) تبدیل شد) مسئله مبارزه مسلحانه را صرفاً به یک بازیچه تبدیل می کند.»

در اینجا با مسئله ای دوگانه روبرو هستیم. اولاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای نیمه فئودالی که تحت سلطه امپریالیسم هستند. و ثانیاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی (به شکل قیام مسلحانه که جنگ داخلی انقلابی بدنبال آن می آید). اینها دو پیرویه متفاوت هستند. برخورد لنین به این مسئله بر قوای محرکه جنگ در کشورهای امپریالیستی متکی بود؛ یعنی در جایی که بطور عموم اوضاع انقلابی موجود نیست و فرصتهای نادری پیش می آید که باید از آنها دست جست. این مسئله مرگ و زندگی برای انجام انقلاب بود. در کشورهای تحت سلطه نظیر نپال همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی اظهار می کند: «عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.» و معمولاً جنگ خلق را می توان به محض اینکه نیروهای ذهنی در مرفهت برپایی آن قرار گرفتند، آغاز کرد. ثانیاً، این نکته ای بسیار مهم است، دیدگاه لنین این نبود که از فخر انقلابی اجتناب کند؛ درست برعکس. او فعالیتها را حزب بلشویک را رهبری کرد تا در پیشاپیش صفوف انقلاب مسلحانه ۱۹۰۵ قرار بگیرد؛ اگرچه امکان زیادی برای پیروزی در آن انقلاب نمی دید. و در اکتبر ۱۹۱۷ این لنین بود که بی یاکانه در برابر نزاع و اقسام عناصر روبروئیست و متزولعی که انجام قیام را به رای شوراها موکول می کردند، بیباخت، او حزب پرولتاریا را در برپایی قیاسی رهبری کرد و که چهار جهان را برای دهه های بعد تغییر داد. لنین خاطر نشان کرد که در چنین اوضاعی هیچ تضمینی برای پیروزی وجود ندارد؛ و بدون شک منتظر چنین تضمینی شدن بمعنای این است که انقلاب را در شکست بکشاییم. همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند «زنده یاد مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم» می گوید: «لنین تئوری و پراکتیک انقلاب

پرولتاری را به سطحی کاملاً نوین ارتقا داد. او این کار را با رهبری پرولتاریا در کسب و تحکیم قدرت سیاسی طبقه، دیکتاتوری انقلابی طبقه، به پیش برد. این کار با پیروزی انقلاب اکتبر به سال ۱۹۱۷ در روسیه سابقاً تئوری برای نخستین بار به انجام رسید.»

حزب کمونیست نپال (مشعل) از نظر عینی صدم را از پیوستن به انقلاب مسلحانه دلسرد می کند، و بیشترانه می کوشد رفیق لنین را به سیر بحثهای خود تبدیل کند. یعنی لنین که در سراسر زندگی فقط برای برپایی چنان انقلابی فعالیت می کرد را به راهی خیانت آمیز منتسب کند. آیا موضوع لنین زمانیکه جسورانه درباره انقلاب ۱۹۰۵ اظهار نظر می کرد کاملاً روشن نیست: «این انقلاب، ترمیمی برای انقلاب مسلحانه آتی است.» و مانو نیز انقلابیون را فراخواند که شجاعانه به پیش تازند و «جنگ را از طریق جنگیدن بیاموزند.» جنگ انقلابی یک هنر است. ولی اگر ما فقط به انجام سایر اشکال مبارزه برپادزیم هیچگاه نمی توانیم به این هنر مسلط شویم.

اشاره به این نکته اهمیت دارد که مخالفت حزب کمونیست نپال (مشعل) با جنگ انقلابی (به بهانه شرایط مشخص) بشما بر پیش داوریهای پارلمانیستی این حزب متکی است. آنها در یک اطلاعیه مطبوعاتی چنین نوشتند: «حزب ما تصمیم گرفته که از انتخابات مجلس از طریق جبهه ملی خلق استفاده کند... حزب ما در این زمینه می خواهد عدم توهم خود نسبت به تغییراتی که در نحوه رای گیری توسط سیاستهای حزب کمونیست متحده نپال (م. ل) حاصل شده را ابراز دارد. اما در کمال صمیمیت باید بگوییم که ما همه تلاش خود را برای به سرانجام رسیدن این تغییرات به هر طریق ممکن و در هر کجا در کنار سایر احزاب به پیش خواهیم برد.» (انشریه مشعل، شماره ۳۷) و اینکه: «علیرغم صمیمیت ضد کمونیستی و سازشکار حزب کمونیست متحده، ما کماکان این نیرو را میهن پرست، دمکرات و یکی از متحدان خود می دانیم... حزب ما تصمیم گرفته که به سیاست اعلام شده خود عینی بر حمایت از حکومت تحت رهبری حزب کمونیست متحده ادامه دهد.» (اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی مشعل، آوریل ۱۹۹۵)

حزب کمونیست نپال (مشعل) بی وقته به مانوئیستیها حمله برده و به ما برجسب «چپ افراطی» و «آنارشیست» می زند؛ و همزمان از روبروئیستهای حزب کمونیست

به سانتریسم متهم می کند و حتی بدون اینکه به خود زحمت باز کردن این بحث را بدهد، وی را مسئول لطفه به نظام سوسیالیستی در چین معرفی می کند. به علاوه آنجا که حزب مشعل می خواهد به روزیوینیسم خروشچف بپردازد، دقیقاً با گفتن اینکه مانو باعث «لطمات» نه چندان اندکی» به نظام سوسیالیستی شد، او و خروشچف را همسنگ می خواند. این برخورد خشم برانگیز و متفرعانه به یک رهبر بزرگ کمونیست که نوع بشر را در رسیدن به قله های دست نیافتنی رهبری کرد، آنهم از سوی افرادی که با کمال میل از روزیوینیستهای نظیر حزب کمونیست خدود حمایت می کنند، بدون شک بیانگر مستهذاب آنها به تعقیق و تکامل هرچه بیشتر شناخت ما نیست. از سوی دیگر، این انتقاد غیر قابل توضیح و اشتباه، تکرار همان انتقادات بی پایه ای است که انور خوجه رهبر آلبانی در مورد مانو ابراز داشت و کوشید اهمیت عظیم نبرد مانوینسه دون علیه روزیوینیسم در سطح بین المللی را بپوشاند و آنرا بدنام کند. اتهامات علیه مانو که در سند سال ۱۹۹۲ مشعل ظاهر شد، در چارچوب مبارزه و بحث درون جنبش ما بر سر چگونگی ارزیابی از خدمات مانو، یک قدم مهم به عقبی را از جانب این حزب منعکس می کرد؛ آنهم در زمانیکه جنبش ما تدارک یک جهش مهم به پیش را می دید.

در نامه کمیته جنبش به کنگره مشعل چنین می خوانیم: «تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی مملو از تشکیلاتهایی است که به علت عدم درک عمیق رهبرانشان از اصول و خدمات و محتوای آموزه های مانو و مبارزه اش علیه روزیوینیسم مدرن، دچار چرخشهایی بس اشتباه آمیز شده اند.» مبارزه بر سر چنین مسائل مهم ایدئولوژیکی به انقلابیون واقعی نیال کسک کرده که دست به پیشرفتهای ضروری بزنند و قادر به رهبری یک انقلاب واقعی شوند. در مقابل، رهبری مشعل تصمیم گرفته که در مرداب روزیوینیسم غوطه ور شود.

حزب مشعل بر این پایه که لنین قبلاً علیه روزیوینیسم مبارزه کرده، ارزش خدمات کیفی رفیق مانو به م. ل را زیر سوال برده است. این امر بار دیگر نشانگر عجز مشعل در درک تنوری شناخت مارکسیستی و قوانین دیالکتیک است. مبارزه علیه بورژوازی، مبارزه ای دراز مدت است که مداوماً عناصر روزنی را به صحنه می آورد. سرمایه داری نیز در سطح جهان دچار تغییر می شود. همه پایه در صفحه ۸۵

انقلاب قهرآمیز تعلیم می یابند. حال آنکه حزب مشعل، یک حزب رفرمیست متعارف بیوش نیست. رهبران این حزب از هدایت تلاش ها در امر سرنگونی مسلحانه نظام ارتجاعی کهنه سر باز زده، در گوشه ای ایستاده، و رفقا و توده هایی که سلاح برداشته اند را به خاطر شجاعت و جاسرشان سرزنش می کنند.

مبارزه علیه روزیوینیسم مدرن

و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی
«بلاتفاصد بعد از کودتای خروشچف، مانوینسه دون و مارکسیست. لنینیستهای درون حزب کمونیست چین شروع به تجزیه و تحلیل تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی کرده و علیه روزیوینیسم مدرن به مبارزه برخاستند. در سال ۱۹۹۲، «پیشنهادیه درباره خط عومومی جنبش بین المللی کمونیستی» انتشار یافت که به نامه بیست و پنج نکته ای مشهور شد. این سند که در محکومیت همه جانبه و علنی روزیوینیسم صادر شد، فراخوانی برای مارکسیست. لنینیستهای واقعی سراسر جهان بود.» (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) رفیقانی چینی بدین ترتیب صلابت نبرد را اعلام داشتند و در جستجوی اغتشاشی که بعلمت سرینلند کردن روزیوینیسم در راس قدرت اتحاد شوروی بوجود آمده بود، به راهگشائی پرداختند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید «سرمنشا، جنبش مارکسیست. لنینیستی معاصر در این فراخوان تاریخی و جدلهایی است که با آن همراه بود.»

اما حزب مشعل با نوعی ناخرسندی ویژه نسبت به مانو، نه فقط اهمیت این جدلهای درک کردن می کند و آنها را صرفاً بسط درک لنین می داند، بلکه چنین ادامه می دهد: «ما نباید اشتباهی که مانو در جریان مبارزه علیه اپورتونیسم مرتکب شد را نادیده بگیریم. او به اندازه کافی قابلیت این را داشت که موضعی صحیح علیه اپورتونیسم راست اتخاذ کند، اما نتوانست اهمیت مبارزه علیه اپورتونیسم سانتریستی را بدرستی دریابد. در حالیکه لنین به حد کافی در آثار تنوریک و فعالیتهای عملی خود این نکته را روشن کرده بود. اشتباهی که صدر مانو در مورد مسئله سانتریسم مرتکب شد، بطور قطع باعث لطمه نه چندان اندکی به نظام سوسیالیستی در چین شد.» (از سند درباره مانوینیسم)

بنابراین حزب مشعل به شیوه ای آشکارا غیر مسئولانه و اپورتونستی یکی از بزرگترین رهبران پرولتاریایی بین المللی را

متحده که مسئولیت اداره دولت خون آلود نیال را به عهده دارند و از زمان آغاز جنگ خلق در کشتار انقلابیون مستقیماً نقش بازی کرده اند، حمایت می کند. انکار جنگ خلق توسط مشعل با دنباله روی «صمیمانه» آنها از احکام پارلمانی در روی یک سکه اند. اما خطی که حزب انقلابی در قبال انتخابات اتخاذ می کند نه فقط در کشورهای امپریالیستی، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز حائز اهمیت است. در این نوع کشورها، انقلابیون نمی توانند هدف کلی سرنگونی تمامیت دستگاه نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم که دولت ارتجاعی در قلب آن قرار دارد را از نظر دور دارند. هیچگاه این نکته را نباید فراموش کرد؛ خواه دولت به شکل یک سلطنت مشروطه باشد، خواه تحت دیکتاتوری فردی یا تک حزبی باشد، خواه قبای دمکراسی پارلمانی نوع غربی را داشته باشد. همه اینها نهایتاً اشکال متفاوت یک دیکتاتوری ارتجاعی یکسان هستند.

مانو هنگامی که برخورد کمونیستها به مسئله کسب قدرت را مشخص می کرد، چنین گفت: «قبل از آغاز جنگ هر شکل و مبارزه ای باید در خدمت تدارک جنگ باشد... و بعد از آغاز، هر شکل و مبارزه ای باید مستقیماً یا غیر مستقیم در هماهنگی با جنگ باشد...» (مسائل جنگ و استراتژی)

کاملاً روشن است که حزب کمونیست نیال (مشعل) در حال تدارک جنگ برای سرنگونی امپریالیسم و فئودالیسم نیست. برخورد آنها به انتخابات مجلس و به جنگ در بهترین حالت بازتاب توهماتی است که نسبت به ماهیت دولت دارند. اگر یک خط بهتر وجود نداشت، اوضاع کنونی نیال می توانست شبیه به اوضاع اندونزی در روزهایی شود که کمونیستها با بورژوازی همکاری می کردند، و از سازماندهی جنگ خلق باز ماندند؛ که نتیجه اش کشتار صدها هزار نفر از مردم بود. اما با حدت پایمی مبارزه دو خط در جنبش نیال و ظهور حزب کمونیست نیال (مانوینیس) که در راه پراختار جنگ خلق گام نهاده، «مشعل» به متعجلان مخالفت علنی با انقلاب روان شده است. تلاشهای این حزب برای پوشاندن خط خود با نقاب لنینیسم، محکوم به شکست است. حزب کمونیست نیال (مشعل) عوامفریبانه جنبش ما را متهم می کند که به لنین کم جی می دهد، اما آنها هیچگاه موفق نخواهند شد که لنین را وارونه جلوه دهند. در آثار لنین، انقلابیون بی وقفه با ضرورت



بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

فوریه ۱۹۹۸، مصادف با صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست» است. «مانیفست» بقلم مارکس و انگلس، آغاز جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه را رقم می زند. «مانیفست» بطرز همه جانبه و عمیق، کارکرد سرمایه داری و نیاز پرولتاریا به سرنگونی این نظام و ساختن نظام اجتماعی نوین سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می سازد.

بعد از گذشت ۱۵۰ سال، ادهانامه قدرتمندی که «مانیفست» علیه نظام سرمایه داری صادر می کند، پرتوتی علمی که بر علل و نتایج استثمار و ستمگری می افکند، تصویر شورانگیز انقلابی که از جامعه نوین عاری از تقسیم بندیهای طبقاتی ارائه می دهد، و خوشبینی و اعتماد روشنی که به طبقه انقلابی و پیروزی نهائی رسالت تاریخیش ابراز می دارد، کماکان ما را دچار شگفتی می کند.

اثبات شده که انقلاب پرولتری در مسیر پیروزی نهائیش، جریان دوازدهم و بیچیده، مملو از پیچ و خم، سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، طی ده ها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می نامیم، تکامل یافته است. امروز «مانیفست» کماکان معتبر است.

کمیته «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی»، احزاب و سازمانهای جنبش را فرا می خواند که همراه با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، از فرصت استفاده کرده و بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، امر مطالعه و تبلیغ این اثر را به پیش برند؛ به تبلیغ چنانچه دورنمای کمونیستی در بین توده ها بپردازند؛ و به بحث و تعمیق درک از ایندولوری علمی ما و رسالت تاریخیش پرولتاریا پاری رسانند.

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد ماجرای مانیفست حزب کمونیست



مقاله‌ای از
«کارگر انقلابی»
(مخبر حزب کمونیست انقلابی)
آمریکا
شماره ۱۳۱
سامبر ۱۹۷۷

بود؛ آموزه‌های انقلابی قدیمی که از انقلاب کبیر بورژوازی سال ۱۷۸۹ فرانسه نسخه برداری شده و با شرایط روز تطبیق یافته بود، دیگر با اوضاع خوانائی نداشت. از بعضی لحاظ، انقلابیون دوران سختی را می‌گذراندند. انقلاب کبیر فرانسه به شکست انجامیده بود. نخست، از درون به انقلاب خیانت شد؛ توسط ناپلئون بناپارت که پیشرفته تاج امپراتوری بسر نهاد. سپس، فرانسه از بیرون در هم شکست؛ در سال ۱۸۱۵، قوای متحد پادشاهی‌های فتودالی اروپا، ارتش فرانسه را شکست دادند. نتیجتاً برای چند دهسال، «انقلاب مقدس» پادشاهی‌های فاتح، مردم را تحت سلطه وحشیانه خویش گرفتند؛ شاهان و شاهزادگان دوباره بر سر کار آمدند؛ سیاستهای انقلابی منسلفتنی سرکوب شد؛ مرزها تحت کنترل شدید قرار گرفت؛ همه جا از جاسوس و جاسوسین پر بود.

اما درست همان موقع که قدرتهای ارتجاعی، پیروز بنظر می‌رسیدند، تغییرات شدید اقتصادی از توان آنها می‌کاست و نیروهای ناراضی و قدرتمند نویسی را بوجود می‌آورد. در تکنولوژی و تولید، انقلاب شده بود. باصطلاح «سیستم کارخانه» در چند ناحیه صنعتی جدید انگلستان برپا شده بود؛ و بقیه اروپا از این مشتقت‌خانه‌های دهشتناک تقلید میکردند. چپه‌های ۹ ساله اغلب مجبور بودند هفته‌ای ۶۰ یا حتی ۷۲ ساعت در کارخانه کار کنند. تاثیرات

مارکس و فریدریش انگلس. استاد و مانیفستهای بیستار دیگری که در آن دوره منتشر شده بودند، اینک بیاد فراوسنی سپرده شده‌اند و در پایگانی کتابخانه‌ها خاک می‌خورند. اما این مانیفست زنده است؛ آن را با علاقه و حتی گتوها، مناطق پایگاهی جنگلی، و حتی در کلاسهای درس در نقاط مختلف دنیا مطالعه می‌کنند. این مانیفست کماکان نسلهای انقلابی را پیاپی الهام می‌بخشد و تربیت می‌کند.

«مانیفست کمونیست» یک سند پایه‌ای و ژرف بینانه جنبش مدرن کمونیستی است؛ نخستین اظهاریه ایدئولوژی علمی است که اینک به مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم مشهور است. به افتخار سد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»، اینک ماجرای پیدایش آن را نقل می‌کنیم.

«ای شیرهای خفته برخیزید!
بیستار و شکست ناپذیر،
به وقت خواب زنجیرتان گردند،
فروریزید زنجیرهایتان را بشنم وار
آن آنک اند و شما بسپار!»

«پرسی شه‌لی» (تقدیم به کارگران منیستر که در سال ۱۸۴۹ با قوای حکومتی پیکار کردند) در اواسط دهه ۱۸۴۰، جنبش کمونیستی شدت نیازمند یک مانیفست متحد کنند، جدید بود. جامعه سرعت در حال تغییر

اواسط فوریه ۱۸۴۸؛ لندن؛ چاپخانه کوچک محله «پیشاپ گیت»؛ یک جزوه کمونیستی جدید به چاپ می‌رسد. جزوه به زبان آلمانی نوشته شده و عنوان Manifest der Kommunistischen Partei بر خود دارد. سراسر اروپا شاهد توزیع گسترده مانیفست است. این در حالی است که خیزش و ناآرامی در اغلب مراکز پر جمعیت قاره اروپا جریان دارد. هسته‌های کوچک انقلابیون چشم انتظار بیانیه‌ای قدرتمندند که بتوانند به فعالیشان ست و سو داده و توده‌های مردم را درگیر یک جنبش عمیق انقلابی کند.

این جملات که با حروف برجسته بر روی کاغذ نقش بسته، آغازگر مانیفست است: «شبی در اروپا در گشت و گذار است. شیخ کمونیسم، همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب این شیخ وارد انقلاب مقدس شده‌اند... وقت آنست که کمونیستها آشکارا، در برابر جهانیان، نظرات و اهداف و تمایلات خویش را بیان دارند؛ و مقابل افسانه شیخ کمونیسم، مانیفست خود حزب را قرار دهند.»

این اثر سریعاً به زبانهای گوناگون در قاره‌های اروپا و آمریکا ترجمه می‌شود. در انگلستان بر آن نام «مانیفست کمونیست» می‌نهند. برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، بر یکی از نسخه‌های اولیه چاپ انگلیسی، نام سولفان که تا آن زمان ناشناخته بودند، آورده می‌شود؛ کارل

سرمایه داری بر کشاورزی، دهقانان سهم بر را به زور از زمینپاشان راند؛ و برخی از آنها به جزئی از یک طبقه شورشگر نوین یعنی پروتاریای مدرن تبدیل شدند.

اولین نشانه های یک خیزش نوین انقلابی پدیدار شده بود. در ژوئیه ۱۸۳۰، پاریس یکباره صحنه جنگ خیابانی و سنگریندی شد. در سال ۱۸۳۱، ابریشم بافان «لیون» از کارگاه های دخمه وار خویش بیرون آمدند و چنین آواز کردند:

«آنگه که ما حاکم شویم

آنگه که حاکمیت شما پایان یابد

دنیای کهن را در تار و پود می پیچیم بشنوید! این بندرش قیام است»

دهسال بعد، «شورشهای نان» یکی پس از دیگری بروق می پیوست. بهمین خاطر دهه ۱۸۴۰ را «دهه گرسنگی» نامگذاری کردند. در همین دوران، رادیکالترین نیروها جنبش جدیدی براه انداخته بودند که آن را «کمونیسم» می نامیدند. آنها رویای تقسیم ثروت های جامعه و لغای تایزات طبقاتی را در سر داشتند. کمونیسم اولیه، آمیخته ای از اندیشه های درخشان، آرزوهای غیرعملی و «خیلی» و اقدامات منتهورانه بود. برخی کمونیست های اولیه معتقد بودند که جنبشهای اشتراکی بتدریج قادرند ثروت نوین زندگی را به نوع بشر بیاورند؛ بی آنکه نیازی به سرنگونی قهرآمیز نظم کهن باشد. دیگرانی هم بودند که فکر میکردند از طریق تروتنه گری های کوچک، و بدون پیوند عمیق با توده های مردم، میتوان جامعه را تغییر داد.

هر روزی که می گذشت بی شمری این طرحها و شیوه ها بیشتر به اثبات می رسید؛ و دو انقلابی جوان آلمانی بواسطه تجزیه و تحلیلهای نافذ و جدیدشان بیرون بیشتری پیدا می کردند. کارل مارکس و فریدریش انگلس در بروکسل بهم پیوستند تا راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کنند.

هر یک از آنها نقاط قوتی داشت که مشارکت شان را غنی تر می ساخت. کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ زاده شد؛ او تحقیق دقیق و تفادانه ای در مورد تمامی تئوریهای و فلسفه های مختلف انقلابی آن دوران انجام داد. مارکس بعنوان روزنامه نگار نشریه مترقی Rheinische Zeitung، مقالاتی در تحلیل جز، به جز، سیاستها و درگیریهای دوران خود - بویژه در مورد زندگی دهقانان حاشیه رود «راین» در آلمان

- نوشت، یکی از آشنایان مارکس جوان، وی را چنین تصویر کرد: «حق بجانب، پرشور، بی پروا، سرشار از اعتماد بنفس، و در عین حال عمیقا جدی و دانا، یک دیالکتیسیست بیقرار...»

در سال ۱۸۴۳، مارکس بدنبال ممنوعیت انتشار Rheinische Zeitung به فرانسه تبعید شد. بعدها فرانسه به مرکز فعالیت های انقلابی در اروپا تبدیل شد.

انگلس بسال ۱۸۲۰ در یک خانواده ثروتمند و سرمایه دار آلمانی متولد شد. در دوره دبیرستان ترک تحصیل کرد و مطالعه و آموزش را تنها به پیش برد. در سال ۱۸۴۲ عازم منچستر در انگلستان شد تا در کارخانه بافندگی متعلق به خانواده اش کار کند. بعدها انگلس در مورد آن روزها می گفت که ذهنش را ترانه های انقلاب فرانسه پر کرده بود و آرزوی ظهور مجدد دوران مشهور به گیوتین و تروید سرخ پاریس را در دل داشت.

او در انگلستان، پیشرفته ترین تحولات سرمایه داری را از نزدیک دید؛ ابزار قدرت مند تولید صنعتی، و زائعه ها و بیساریهای واگیر دار در شهرکهای جدید کارگری. انگلس به بررسی جنبش «چارتیستها» پرداخت که اولین جنبش توده ای کارگران بود. او از سرمایه داری متنفر بود و بروشنی می دید که این نظام بسرعت در حال دگرگون کردن دنیای کهنه است.

مارکس و انگلس دوشادوش یکدیگر کوشیدند تا بر پایه مطالعه عمیق سیاست، اقتصاد، تاریخ و فلسفه، یک سنتز نافذ و قاطع جدید ارائه دهند. برخوردار می آنها، کمونیسم را از محدوده خیالات و رویاهای خوش خارج کرد و به دنیای پر تب و تاب سیاستهای عملی آورد.

سازمان کمونیستی جدید

ماینفت کمونیست جدید

«ترویج بی سر و صدا شمر داده است. هر پار که به «کلن» میروم، یا به کافه ها سر میزنم، یا پیشرفتهای تازه و بیرون جدید مواجه میشوم. جلسات «کلن» اعجاب انگیز است؛ بتدریج گروه های برانگیزه کمونیست را کشف می کنیم که کاملا در خفا و بدون همکاری مستقیم ما ایجاد شده اند... افراد از نظر ذهنی آماده اند و پتک را باید کوبید، زیرا آهن گداخته شده است.» از نامه فریدریش انگلس به کارل مارکس طی سفر به آلمان (۱۸۴۵)

از سال ۱۸۴۶، مارکس و انگلس کوشیدند با گروه های گوناگون و متعدد کمونیستی که یکی پس از دیگری در اروپا ایجاد میشد، ارتباط برقرار کنند. یکی از مرفق ترین این گروه ها، «انجمن عدل» در لندن بود که چند صد عضو داشت. بسیاری از تبعیدیان انقلابی آلمانی نیز از اعضای آن بودند. این گروه به آثار مارکس و انگلس و پیشنهادی که آنها در مورد سازماندهی مجدد، تحت نام «اتحادیه کمونیستی» مطرح کرده بودند، علاقه نشان می داد. مارکس در کنگره موسس حضور نداشت، اما با آنها بر سر شاعر قدیمی «همه سردان، برادرند» مبارزه کرد و گفت: مردانی هستند که مایل نیستند برادرشان باشم. پس، شاعر جدید نبرد «اتحادیه کمونیستی» چنین شد: «پروترهای همه کشورها متحد شوید.»

رفیقی، مارکس و انگلس را در آن دوران چنین توصیف کرد: «مارکس هنوز جوان بود؛ تقریبا ۲۸ ساله. اما همه ما بشدت تحت تاثیرش بودیم. با اندامی متوسط، شانه های پهن، ورزیده و پر تحرک... سخنرانی هایش کوتاه و انشاعی بود و منطقی قوی داشت. مارکس بیچوجه اهل خیالیایی نبود... فریدریش انگلس که برادر معنوی مارکس محسوب میشد... باریک بود و فرزند با موها و سیبل روشن. او بیشتر شبیه یک افسر گارد ماهوش و جوان بود تا یک اهل کتاب.»

در سپتامبر ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیستی» جدید، پیش نویس «اصول عقیدتی کمونیستی» را تهیه کرد. این سندی تخیلی از نوع قدیم بود که بر پایه یکرشته اصول بی ربط به زندگی واقعی قرار داشت. سند از شیوه پریش و پاسخ های مذهبی پیروی می کرد. مارکس و انگلس حاضر به تأیید آن نشدند. انگلس کاری کرد که مستثنویت تهیه پیش نویس جدید به خودش واگذار شود.

در ماه اکتبر، انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد و چنین پیشنهاد کرد: «بمنظر من بهترین کار اینست که شکل پرش و پاسخی را کنار بگذاریم و این سند را «ماینفت کمونیست» بنامیم. باید تا حد معینی موضوعات را بلفاظ تاریخی مطرح کنیم. شکل کنونی نمی تواند از پس این کار برآید.» انگلس پیشنهاد کرد که ماینفت به مسائل سازماندهی حزبی بپردازد. اما هشدار داد که این کار فقط



مارکس و انگلس در حال بازخوانی نسخه ای از روزنامه «نوی» وابسته لسانپتوک» در چاپخانه

عرض چند هفته، انقلابی که کمونیستیها انتظارش را داشتند به وین و برلین گسترش یافت. طی چند ماه، حکومتها در قلب اروپا یکی پس از دیگری سسرنگون شدند. از «مانیفست» مارکس و انگلس با شور و شوق استقبال می شد. گرایش کوچک کمونیستی اینک به سلاخی قدرتشند دست یافته بود تا در سراسر اروپا وارد نبرد شود. «مانیفست» سریعاً از آلمانی به سه انگلیسی، فرانسوی، لهستانی و دانمارکی ترجمه شد.

پلیس بلژیک که نگران شده بود مارکس را دستگیر کرد. «بنی مارکس» هم که دنبال همسرش می گشت دستگیر شد و به اتهام بی خانمان بودن به زندان رفت. آنها که از بلژیک اخراج شده بودند راهی پاریس شدند. مارکس و انگلس کمیته مرکزی «اتحادیه کمونیستی» را مجدداً سازمان دادند و باشگاه کارگران آلمانی را بنیان گذاشتند که خیلی زود تعداد اعضایش به ۴۰۰ نفر رسید. اینک همه چشم ها به آلمان دوخته شده بود. انگلس چنین نوشت:

همیشگی و موشکافانه اش در بروکسل آغاز کرد. کاسه سیر رقابیش در لندن لبریز شده بود. انقلاب در «میلان» و «پالرمو» برای افتاده بود و رقبا به انتشار مانیفست جدید خویش نیاز داشتند. در ژانویه ۱۸۴۸، آنها برای مارکس مهلت تعیین کردند: اگر تا اول فوریه کار مانیفست تمام نشود، «اقدامات دیگری بعمل خواهد آمد.» مارکس کارش را در اوائل فوریه ۱۸۴۸ تمام کرد و دست نویس را سریعاً به لندن فرستاد.

یک سلاح مبارزاتی

«فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده اند. مسئله، تغییر آنست.»

کارل مارکس، ۱۸۴۵

اواسط فوریه، Manifest der Kommunistischen Partei

برنامه رسمی «اتحادیه کمونیستی» منتشر شد. چند روز بعد، در پاریس قیام شد و پادشاه فرانسه را از تخت بریز کشید. در

«تا آن حدی به پیش رود که می تواند علفی انجام شود.»

مارکس و انگلس با هم به کنگره دوم «اتحادیه کمونیستی» رفتند. کنگره برای ده روز در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۸۴۷ به بحث در مورد برخورد جدید و تکان دهنده مارکس و انگلس به سیاستهای کمونیستی پرداخت. پیشنهادات مارکس و انگلس پذیرفته شد.

«اتحادیه کمونیستی»، برنامه قدیمی خویش مبنی بر تهیهی حول «جامعه نیکان» را کنار گذاشت و یک هدف همه جانبه تر و قاطعتر را بتصویب رساند: «سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پروлетاریا، لغای جامعه کهنه بورژوازی که مبتنی بر تخاصم طبقاتی است، برقراری یک جامعه نوین عاری از طبقات و مالکیت خصوصی.»

یک تشکیلات کمونیستی بر مبنای خط و مشی جدید شکل گرفت؛ و مارکس مسئول به پایان رساندن مانیفست این تشکیلات شد. او این کار را با دقت و عمق

«همه چیز واقعا خیلی خوب پیش میرود، همه جا شورش برپاست...»

اوایل آوریل، مارکس و انگلس از مرز گذشتند و وارد آلمان شدند. آلمان در آن روزها از چندین دولت نیمه مستقل تشکیل میشد که تحت تسلط پادشاهی پروس قرار داشتند. آنها با خود ۱۰۰۰ نسخه از «مانیفست کمونیست» که بتازگی از لندن بدستشان رسیده بود را هم قافاق کردند.

مارکس و انگلس فعالیتهای خود را در شهر «کلن» براه انداختند. جنبش انقلابی در آن شهر پیشرفته تر از هر نقطه دیگر آلمان بود. بعد از گذشت فقط چند ماه، تعداد اعضای شعبه محلی «اتحادیه کمونیستی» به ۸۰۰۰ نفر رسید. اما این «اتحادیه» تحت تسلط خط راست روانه ای بود که کارگران را به مطالبات دستمزدی محدود کرده و حتی از خواست سلطنت مشروطه پشتیبانی نمی کرد. مارکس تشکیلات انقلابی خویش را پایه ریزی کرد که بزودی جای «اتحادیه کمونیستی» را در حال زوال را گرفت. مارکس و انگلس وظیفه خود را ببینند ما توده های وسیع و رهبری آنها در امر انقلاب قرار دادند. انگلس بعدها چنین نوشت: «ما آتقرف یا عسلگرد تخیل گرایان آشنا بودیم که بدانیام فریاد بدون تکیه گاه بجائی نمی رسد.»

از اول ژوئن ۱۸۴۸، مارکس و انگلس روزنامه انقلابی *Neue Rheinische Zeitung* را منتشر کردند. این روزنامه به انشای حکومت های پادشاهی در اروپا و تعرض به آنها می پرداخت و توده ها را به یک انقلاب دمکراتیک رادیکال علیه فئودالیسم و مطلقه گری بر می انگیزخت. این روزنامه تیراژی معادل پنج هزار نسخه داشت که در آن دوره یکی از پرتیراژترین نشریات آلمان محسوب می شد. انقلاب در پروس هرگز نتوانست سلطنت را سرنگین کند. طی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ اسواچ مبارزات توده ای مرتباً پیا پی خاست. حکومت با پیشنهاد برگزاری انتخابات، اپوزیسیون بورژوازی را با خود همراه کرد. این در حالی بود که ارتش پروس همچنان به مراکز انقلابی حمله می برد.

در ماه سپتامبر، مارکس و انگلس و چند تن از هواداران آنها توسط یک میتینگ توده ای بعنوان اعضای «کمیته امنیت عمومی» انتخاب شدند. نام این کمیته، از ارگانهای قدرت انقلابی در فرانسه که ۵۰

چنگید. روز ۹ ماه مه، رئیس پلیس حکمی برای مارکس فرستاد که از او خواسته شده بود در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند. مدارک قانونی مارکس باطل شد باید برو و بدین ترتیب او یک خارجی بی مدرک محسوب می شد. رئیس پلیس وی را محکوم کرد که «بیشزمانه از میهمان نوازی ما سوء استفاده کرده است» زیرا فراخوان «ابراز مخالفت با حکومت موجود، سرنگونی قهرآمیز حکومت، و برقراری یک جمهوری اجتماعی» را صادر کرده است.

روزنامه *Neue Rheinische Zeitung* بعلمت اینکه همه اعضای هیئت تحریریه آن یا در تبعید بودند یا در زندان، نمی توانست انتشار یابد. مارکس در روز ۱۸ ماه مه آخرین شماره این روزنامه را منحصراً با مرکب سرخ چاپ کرد. مقامات می کوشیدند سرکوب تبهکارانه شان را با بهانه های پر زرق و برق بپوشانند. مارکس در آخرین شماره روزنامه، مقامات را بپاد تسخر گرفت: «عبارات عوامفریبانه که بزور: «دلال ترحیم می گردند به چه دردی میخورند؟ ما نیز بیگرمیم و بهیچوجه از شما طلب لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال تیر علیه تان عذرخواهی نمی کنیم.» از این شماره روزنامه که سریعاً بعنوان «شماره سرخ» مشهور شد، بیست هزار نسخه بچاپ رسید. تا سالها بعد نسخه های این شماره در بین کارگران انقلابی اروپا و شمال آمریکا دست بدست می گشت؛ و اغلب «مانیفست کمونیست» نیز همراه آن توزیع می شد.

با پیشروی ضد انقلاب، مارکس و انگلس در حاشیه راین بسخت جنوب عقب نشینی کردند. مارکس که دیگر نمی توانست بدون مدرک در آنجا زندگی کند به پاریس رفت و تحت یک نام جعلی در آنجا سکنتی گزید و درگیر مبارزه شد.

انگلس در آلمان باقی ماند و به مبارزه مسلحانه علیه ارتش در حال پیشروی پروس پیوست. او در چهار نبرد شرکت کرد، تا سرانجام مجبور شد بسخت مرز سوئیس عقب نشینی کند. انگلس طی نامه ای به «بنی مارکس» چنین نوشت: «سفیر گلوله ها مسئله کم اهمیتی است». او با غرور گفت که اینک دیگر هیچکس نمی تواند بگوید کمونیستها در روز نبردهای سنگین در میدان نبودند.

وقایع ماه مه، خاتمه یک دوره از انقلاب

سال قبلتر اشراف را اعدام کرده بود، وام گرفته شده بود. روز ۲۵ سپتامبر مقامات کشور نیروهای ارتش را برای دستگیر کردن رهبران اصلی اعزام داشتند. روزنامه *Neue Rheinische Zeitung* تمامی تشکلات سیاسی متولفه غیرقانونی اعلام شدند. برای دستگیری انگلس یک پوستر دیواری منتشر شده بود. او و چند تن دیگر از نویسندگان روزنامه مذکور به آن سوی مرزها گریختند و چند ماهی آتانی نشدند.

مارکس یکی از رهبران بود، اما در مجامع توده ای بعنوان یک سخنگو مطرح نشده بود. مقامات هیچ گواهی در دست نداشتند که او را به «توطئه گری» ربط دهند. بنابراین زمانی که دیگران مجبور به ترک کشور شدند، مارکس در کلن باقی ماند و تقریباً دست تنها انتشار مجدد *Neue Rheinische Zeitung* را در مقابل چشم مقامات نظامی بعهده گرفت. چندی نگذشت که مارکس را به دادگاه کشیدند. هیئت منصفه بعد از اینکه مارکس یک دفاعیه همه جانبه سیاسی ارائه داد و جمعیت بیشماری نیز در سالن دادگاه تهدید می کردند که بزور وی را آزاد خواهند کرد، مارکس را تبرئه نمود.

در ماه دسامبر، مارکس به یک نتیجه گیری رادیکال جدید رسید: بورژوازی ثابت کرده که از رهبری انقلاب جهت سرنگونی فئودالیسم و رژیم های پادشاهی ناتوان است. اگر طبقه کارگر جنبش را رهبری نکند، جنبش شکست خواهد خورد.

روز دوم مارس، سربازان قداره بند پروس به خانه مارکس ریختند. آنها از مارکس خواستند که یکی از نویسندگان را تحویل دهد، وگرنه «بد می بیند». مارکس پاسخ داد که تهدیدهایشان «مطلقاً هیچ اثری بر وی ندارد». سربازان ناگهان متوجه شدند که مارکس تپانچه ای در جیب دارد. آنها سراسیمه خانه را ترک کردند. مارکس بعدها ارتش پروس را مسخره می کرد و می گفت که یادگان آنها هشت هزار مسلح داشت؛ در حالی که «دژ» روزنامه ما فقط مسلح به چند میله سربی، چند خنساب مرکب و کلاه های سرخ خروفچیشان بود.

از اواخر بهار ۱۸۴۹، ارتش پروس سلطه خود بر جلگه راین را محکمتر کرد و مردم در مقابلش دست به ضد حمله زدند. انگلس در سنگرها حاضر بود و نزدیک شهر محل تولد خود یعنی «البرلد» می

یکی از آنها را «آلبرت پارسونز» تهیه کرده بود. او از رهبران کارگران انقلابی شیکاگو بود که بعدها به چهره برجسته وقایع ما مه در «همی مارکت» تبدیل شد. در سال ۱۸۸۲، ترجمه جدید روسی مانیفست برای تریست نسلی از مارکسیستها منتشر شد که تدارک ایجاد حزب بلشویک لنینی را دیدند.

۷۰ سال بعد از نگارش «مانیفست»، یعنی در سال ۱۹۱۷، پروتشاریاری انقلابی برای نخستین بار قدرت را در روسیه بدست گرفت و حفظ کرد. این پیروزی تاریخی در عسل بسیاری از ایده های کلیدی «مانیفست» را به اثبات رساند. در عین حال، ایجاد قدرت دولتی نوین باعث شد که برای نخستین بار آثار مارکسیستی در سراسر جهان بطور گسترده انتشار یابند. یکصد سال بعد از نگارش «مانیفست» کمونیست، مائوتسه دون رهبر کمونیستها در آستانه کسب قدرت سراسری در چین نوشت: «تویهای انقلاب اکبر، مارکسیسم، لنینیسم را برای ما به ارمان آورد.»

طی قرن بیستم، «مانیفست کمونیست» تقریباً به همه زبانهای دنیا ترجمه شده و میلیونها نفر در مسیر کسب رهائی، آن را مشتاقانه مطالعه کرده اند. طی ۱۵۰ سال، «مانیفست کمونیست» موفقیات تریزیم شده، تحت تعقیب قرار گرفته، ممنوع اعلام شده، یا مورد تقدیر قرار گرفته است. این اثر، نمونه زنده ایده هائی است که واقعیت صادی را دگرگون می کنند. این اثر، بمعنای واقعی تاریخ بشر را شکل داده و بر زندگی صدها میلیون نفر تاثیر گذاشته است. تاثیر «مانیفست» گواهی است بر قدرت آن ایدئولوژی علمی که راهنمای نوع مبارزه انقلابی پروتشاری در راه رهائی نوع بشر است. اینک به پایان قرن بیستم نزدیک می شویم؛ اما عبارات پایانی «مانیفست کمونیست» گمانکنان بنیان اعتقاد تمامی کسانی است که از ستم بیزارند: «کمونیستها چهار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، در راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود برلزند. پروتشارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد.»

کارگران همه کشورها، متحد شوید!

گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده که باید از آنها جمعیندی شود. تا با این کار، شناخت کمونیستها بطور کیفی گسترش و تعمیق یابد.

با وجود این، کته این سند برجسته، تازگی و قدرتمندی خویش را طی ۱۵۰ سال حفظ کرده و همچنان بیان حقیقت است. شیوه دیالکتیک ماتریالیستی، نتیجه گیری های ژرف اندیشانه درباره امکان محور طبقات، و تحلیل از رسالت تاریخی طبقه نروخته پروتلتر، کنه «مانیفست کمونیست» است.

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» خاطر نشان کردند که: «انقلاب کمونیستی، رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل می شود.»

سه سال بعد، متعاقب سال ۱۸۴۸، کارل مارکس مجدداً به این موضوع پرداخت و چنین جمعیندی کرد که کمونیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پروتشاری نقطه گذار ضروری به محور تمایزات طبقاتی بطور کلی، به محور کلیه مناسبات تولیدی که شالوده آن تمایزاتند، به محور کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند.»

این دو مقوله مارکسیستی که مائوتسه دون از آنها بعنوان «دو گسست رادیکال» و «چهار کلیت» یاد می کنند، همچنان نکته مرکزی شناخت ما از تغییرات عمیقی است که بروی جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زندند.

در سال ۱۸۶۹، ترجمه روسی «مانیفست کمونیست» توسط «پاکوئین» در سوئیس منتشر شد. این ترجمه به درون مرزهای پادشاهی نزاری فایناق شد. در سال ۱۸۷۱، زمانی که طبقه کارگر برای نخستین بار قدرت را کسب کرد و برای چند ماه، کمون پاریس را برپا داشت، «مانیفست کمونیست» به راهنمای نسل نوین انقلابی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شد. دیگر، بسیاری از کمونیستها خود را «مارکسیست» می خواندند.

طی دهه ۱۸۷۰، ترجمه های مختلفی از «مانیفست» در ایالات متحده منتشر شد.

آلمان را رقم زد. سرکوب حکومتی چند سال ادامه یافت. یک شاعر انقلابی روزهای را توصیف کرد که مردم داتما در خانه هایشان با شنیدن شلیک جوزه های مرگ - بهنگام اعدام انقلابیین - تکان می خوردند. افرادی که نزد آنها «مانیفست کمونیست» پیدا میشد را در جا دستگیر می کردند.

مانیفستی برای یک جنبش نوین جهانی

مارکس و انگلس دوباره در انگلستان بهم پیوستند و در آنجا برای ایجاد دوزبان تشکیلات کمونیستی و طراحی یک ارگان انقلابی جدید فعالیت کردند. در آن زمان مارکس ۳۱ ساله بود و انگلس هنوز ۳۰ سال هم نداشت.

مارکس از پراتیک فشرده انقلابی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ بسیار آموخته بود. او در مورد انقلابات پروتلتری چنین نوشت: «آنها مدام از خود انتقاد می کنند؛ پس در پی حرکت خود را متوقف می کنند و به آنچه ظاهراً انجام یافته، باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند. خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیاد استهزا، می گیرند، دشمن خود را گرونی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مهیم اهداف خویش آتقدیر پس می نشینند که سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و زندگی، خود یا بانگ صولتند اعلام دارد که: **Hic Rhodus, hic saltus!** «کل همینجاست! همینجا برقص!»

بعد از سال ۱۸۴۸، کمونیسم دیگر یک «شیخ» نبره، بلکه یک جنبش واقعی و با رگ و ریشه بین المللی بود. «مانیفست کمونیست» ممتازترین و بانفوذترین سند این جنبش محسوب می شد. انگلس بعدها نوشت که مانیفست، «راه و رسم عمل» را برای کمونیستها به پیش گذاشت تا در نبرد «بمشابه یک ارتش واحد تحت یک پرچم واحد» حرکت کنند.

«مانیفست» حاوی یک تحلیل ماتریالیستی بود و یک سنتز زنده را ارائه میداد، وقتیکه چند سال بعد مارکس و انگلس به آن نگاه میکردند برخی بخشهای این سند را کهنه می یافتند. طی ۱۵۰ سال اخیر، دنیا تغییرات بسیاری کرده است.

سندی از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)

مائوئیسم

زنده است، می جنگد، پیروز می شود و به پیروزی ادامه می دهد!

بعلم موجودیت حزب و دولت، و وضعیت مناسبات تولیدی، نمی توان قبل از دستیابی به کمونیسم در مقیاس جهانی این مناسبات را بطور کامل برقرار کرد. تا زمانی که حزب و دولت مالکیت عمومی را کنترل می کنند، هنوز راه درازی تا مالکیت عمومی به معنای واقعی باقی می ماند. علیرغم خواست ما، این یک واقعیت ناگزیر است.

بورژوازی نوحاسته در سوسیالیسم عدالت در حزب و دولت متمرکز می شود و قدرتش را از تضادهای سوسیالیسم می گیرد. بورژوا بوروکراتهای نوحاسته ای نظیر خروشچف که پشت نقاب سوسیالیستی پنهان شده بودند، این واقعیت را به ما نشان داده اند.

اینک هرکس می تواند خطر احمای سرمایه داری را به چشم ببیند؛ ورشکستگی تئوری عدم وجود بورژوازی در سوسیالیسم را مشاهده کند. روشن است که خطر عمده از جانب بورژوازی نوحاسته ای است که از دل حزب و دولت سر بلند می کند. خلاصه کنیم، دولت ابزار حاکمیت یک طبقه بر طبقه ای دیگر است. این حتی در سوسیالیسم و تحت قدرت پرولتری نیز صدق می کند. مثالها، تئوری سوسیالیسم بی طبقه، نافی تئوری لنینیستی دولت بوده و مطرح می کند که وظیفه دولت پرولتری صرفا دفاع در برابر امپریالیستها و حملات خارجی علیه کشور سوسیالیستی است. این واقعیتی است که دلساغ از کشور سوسیالیستی در برابر

یعنی مبارزه بین دو راه و دو طبقه. و در دوران سوسیالیسم روشن نیست که کدام طبقه بر دیگری پیروز خواهد شد. به همین علت، مائوئیسم پرچم پرولتاریای بین المللی در نبرد بخاطر کمونیسم است. انقلاب فرهنگی نقطه عزیمت مبارزه بین المللی در راه کمونیسم است. این انقلاب تعیین می کند که دفاع از کمونیسم واقعی است یا نه. اگرچه اشکال مبارزه در کشورهای مختلف با هم فرق می کند اما مضمون یکی است. در حال حاضر نسلی از کمونیستها در صحنه است که با درک و بکارست شیوه علمی مائوئیسم علیه رویزینیسم و اپورتونیسم مبارزه کرده است. روشن است که هرکس باید چه قبل و چه بعد از کسب قدرت این را بفهمد که انقلاب باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد. مدافعان این تئوری که گویا تحت سوسیالیسم نه طبقات موجودند و نه بورژوازی، ورشکسته اند. ما دیده ایم که حتی مالکیت سوسیالیستی بر نیروهای مولده هم نتوانسته این مسئله که بالاخره چه طبقه ای پیروز خواهد شد را حل کند. در سراسر دوران سوسیالیسم، که معنایش مبارزه برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم است، پایه ای برای احمای سرمایه داری وجود دارد؛ اگرچه پرولتاریا در قدرت است. بورژوازی و پایه بازنویس آن همچنان موجودند.

تحت سوسیالیسم اگرچه مناسبات مالکیت عمومی به میزان زیادی پیشرفت کرده، اما

مقاله زیر برای نخستین بار در «هالکین کوللوگو» نشریه حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) شماره های نیمه اول و دوم سپتامبر ۱۹۷۷ چاپ شد.

ما در سپتامبر ۱۹۷۶ جسم مائوتسه دون را از دست دادیم. اما مائوئیسم هنوز زنده است و در مقام رهبری پرولتاریا و مردم مستعبد دنیا نبرد را به پیش می برد. بزرگداشت مائو به معنای دفاع از مائوئیسم و بکارست آن است. اصل برای هر فرد مائوئیست اینست؛ وگرنه کمونیست نیست و پیروزی را هم نمی تواند بدست بیاورد. بعد از مرگ مائو، مشکلاتی که پیش پای جنبش انقلابی پرولتری در سطح جهانی، جنبش بین المللی کمونیستی و انقلابی قرار گرفته، اهمیت رهبری مائو را به ما نشان داده است. افرادی نظیر اندرو خوجه که بعد از مرگ مائو به انتقاد از وی پرداختند (او تا وقتی که زنده بود حتی یک کلمه در نقد وی به زبان نیاوردند) در واقع مداح خروشچف شدند. تاریخ، ماهیت واقعی ایشان و نیز اهمیت رهبری مائوئیسم را به ما نشان می دهد.

مائوئیسم ضد امپریالیسم و نوکرانش و علیه هر شکلی از ارتجاع در دنیا است. مائوئیسم بالاترین مرحله در مبارزه بخاطر کمونیسم است. تحولات دنیا بر خصلت علمی مائوئیسم مهر تایید می نهد. اینکه ما کشورهای سوسیالیستی خویش را از کف داده ایم، خود تاییدی بر این تحلیل علمی مائوئیستی است که سوسیالیسم

مبارزه طبقاتی، مبارزه بین دو راه و مبارزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. سوسیالیسم نقش حزب و دولت و خطرانی که با اینها همراه است را به ما نشان داد؛ اهمیت خط ایدئولوژیک و سیاسی و ضرورت وجود پیشاهنگ برای عملی کردن تحولات انقلابی را به ما نشان داد.

مانوئیشتا بر نقش توده ها در انجام انقلاب تاکید می‌گذارد؛ مانوئیشتا علیه اشتباهات کسانی که نقش توده ها را به عرصه تولید محدود می‌کنند، و خود را متخصص امور سیاسی و اقتصادی می‌دانند، مبارزه می‌کنند. اصل و جوهر مانوئیلیسم دیالکتیک علیه کسانی است که فقط یک درک مکانیکی از مناسبات شعور و ماده، و تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده دارند. به همین علت، مانوئیلیسم علیه کسانی است که فقط بشیوه زبرینالیسم عامیانه، مناسبات بین روینا و زیربنای اقتصادی و بین اقتصاد و سیاست را می‌فهمند. مانوئیلیسم خط سوسیالیسم می‌تبد و حزب و جامعه یکدست را نقد می‌کند. مانوئیلیسم در عمل ریشه های تضادهایی که بین پیشاهنگ و توده ها، بین کار فکری و کار پیدی، بین شهری و روستایی وجود دارد و قوانین و مسائل بورژوازی است که در جامعه کارکرد دارد را توضیح داده است. مانو در آثار نظیر «درباره ده مناسبات بزرگ» و «نقد اقتصاد شوروی»، ریزیزنیستنهانی که مناسبات بین صنایع سنگین، کشاورزی و صنایع سبک، بین برنامه ریزی مرکزی و ابتکار عمل محلی، و اهمیت نقش پیشاهنگ در رهبری توده های وسیع را نمی‌فهمیدند را در عمل نقد و افشا کرد.

خلاصه اینکه، علم ما از طریق مانوئیلیسم در عرصه های اقتصاد، فلسفه و سوسیالیسم علمی به سرحدی از لحاظ کیفی بالاتر رسیده است. مانو نه دنباله رو توده ها بود؛ و نه اینکه در مقابلشان می‌ایستاد و به آنها دستور می‌داد. او برخلاف لیبرال هاه نانی نقش پیشاهنگ نبود؛ مثل بوروکراتها فرمان صادر نمی‌کرد؛ مانو مدافع اقتصاد بازار آزاد که کافی نقش رهبری متحد مرکزی است نبود. مانو نمونه مشخصی از تضاد مناسبات دیالکتیکی بین تمرکز و عدم تمرکز بود. او بطور ریشه ای به نقد تمرکز بوروکراتیک و اجانب شنیدنی‌کالیسم پرداخت. او جوانب پیچیده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم را دید. او در عین حال که از ضرورت صنایع سنگین می‌گفت، فراموش

کماکان تضاد رهبری کننده - رهبری شونده (بین حزب و توده ها) را با خود حمل می‌کند. اگر می‌خواهیم از قدرت پرولتری به مشابه ابزاری برای پیشروی بسوی کمونیسم استفاده کنیم، بدون چون و چرا به خط ایدئولوژیک و سیاسی مانوئیلیسم، از احتیاج داریم. حزب و قدرت پرولتری، از تقسیم کار کهن نتیجه می‌شوند. اگرچه حزب ناپسند منافع پرولتاریا و زحمتکشان است و به مشابه ابزار رهبری توده ها در راه کسب قدرت، نقشی تعیین کننده بازی میکند، اما رهبری کماکان تضاد بین حزب و دولت از یکسو و توده های وسیع خلق از سوی دیگر را هدایت می‌کند. تضاد بین کار فکری و کار پیدی، بین رهبری کننده و رهبری شونده، بین شهر و روستا، واقعیت سوسیالیسم را به مشابه یک جامعه در حال گذار در سراسر دوران ساینین سرمایه داری و کمونیسم، تشکیل می‌دهد. این تضادها اتفاقی نبوده بلکه پایه های اقتصادی و اجتماعی دارند. این پایه از خودبستگی نیز هست. به همین علت، قدرت پرولتری یک جنبه بورژوازی هم دارد. طی تحولات انقلابی در عرصه های اقتصادی و فرهنگی، خط ایدئولوژیک و سیاسی مانوئیلیستی برای تغییر این جنبه بورژوازی، مهم و ضروری است.

انقلاب فرهنگی پرچم مبارزه ما علیه هر نوع بورژوازی است. بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی، می‌توان مردم را در نبرد علیه بورژوازی و بوروکراسی او رهبری کرد؛ توده ها را در نظارت و اداره حزب و دولت رهبری کرد؛ آنها را قادر ساخت که تحت رهبری پیشاهنگ به بحث و سازماندهی در میان خود بپردازند؛ بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی می‌توان یک فضای زنده ایدئولوژیک و سیاسی بوجود آورد که در آن تحت رهبری مانوئیلیستی، تجارب درک و جذب شوند و ابتکار عمل عظیمی پدید آید. یک رهبری پیشاهنگ نیازمند علم است که بتواند دید مردم را نسبت به راه صحیح روشن کند. یا دیدگاه انقلاب فرهنگی، حزب و دولت که بازمانده از جامعه طبقاتی هستند، می‌توانند به توده های وسیع خدمت کنند. بوروکراسی، ابتکار عمل توده ها را خفه می‌کند؛ اما پیشاهنگ پرولتری اهرمی است که تضادها را می‌شکند. رهبری کردن مردم به معنی فرمان صادر کردن نیست، بلکه متحد کردن مبارزان آنها برای دستیابی به هدف است. سوسیالیسم مشابه یک جامعه در حال گذار، توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مانوئیلیسم نشان داد که

تجاوز امپریالیستی یک وظیفه دولت پرولتری است؛ اما وظیفه عمده آن حل تضادهای جامعه سوسیالیستی، خاصه تضادهای آنتاگونیستی است که می‌تواند اشکال و شیوه های گوناگون به خود بگیرد. به همین خاطر، قدرت پرولتری ابزاری برای ادامه انقلاب پرولتری است. ذات قدرت بورژوازی نواخته ای که توانش را از جوانه های سرمایه داری در خاک سوسیالیسم گرفته، مسیر حرکت بسوی کمونیسم ۱۸۰ درجه منحرف خواهد شد. بعلاوه، خطر از جانب بورژوازی قدیمی و سرنگون شده ای که کماکان موجودیت دارد هم مطرح است. تنها ضامن اینکه قدرت مستبدگان به نفع کمونیسم مورد استفاده قرار گیرد، خط مشی مانوئیلیستی است. تحت سوسیالیسم، اصل «بهر کس به اندازه کارش» کماکان نوعی اقتصاد بورژوازی است، و گذر به اصل «بهر کس به اندازه نیازش» و زوال دولت، نیازمند قدرت و خط مشی مانوئیلیستی است. بدین طریق است که حق کنترل مستقیم مستبدگان تا مین می‌شود و به اجراء، در می‌آید. دولت و حق بورژوازی نیز همانند مشکلات دیگر، از طبیعت سوسیالیسم به مشابه یک جامعه در حال گذار نتیجه می‌شود. تحت سوسیالیسم ما نباید وظایف مربوط به ناپودی جامعه طبقاتی و قرار دادن دولت در موزه عقیده ها را تا زمانی که اصل «از هرکس به اندازه توانایش» بهرکس به اندازه نیازش» برقرار شود، به تعویق بیندازیم. ما نمی‌توانیم این وظایف را کنار بگذاریم و بگوئیم مربوط به حالا نیست. آیا رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی این را بما نیاموخته است؟ بورژوازی چنین چیزی را نمی‌خواهد؛ ولی ما که قرار نیست پاسخگوی خواسته های او باشیم.

با دهن به اصطلاح سوسیالیستها، سوسیال امپریالیستها، سوسیال فاشیستها و بورژوا دمکراتها هم به خاک سیرده شدند. خدا رحمتشان کند! حدیث خط ریزیزنیستی یا مانوئیلیسم را می‌فهمیم، ولی نمی‌فهمیم چرا انقلابیون و دمکراتها در این مرداب ایدئولوژیک ریزیزنیستی گرفتار شده اند! ما وظیفه نجات آنها را بدوش می‌گیریم. اما آنها خودشان هم باید خواهان درمان باشند. همانگونه که مارکس خاطر نشان کرد، هیچکس نمی‌تواند به کسانی که نمی‌خواهند از تجارب و اشتباهانشان درس بگیرند، کمک کند.

برای فهم پایه و اساس شیوه علمی و درک واقعیت، نخست باید تردیدها و تعصبات را کنار گذاشت. نگاهی به علم پرولتری این واقعیت را به ما نشان می‌دهد. تحت رهبری پرولتری، قدرت پرولتری

نمی کرد که ضرورت صنایع سبک را هم گوشزد کند. این خط در چین چند صد میلیون یوان باعث هرج و مرج شد. فقط توسط خط مائوتسیتی بود که توده ها توانستند در امر شرکت در تولید رهبری شوند و زحمتکاران توانستند فعالیتان در رهبری جامعه و نظارت و اداره کامل بر حزب و دولت شرکت جویند.

مشی مائو در مورد ارتش خلق این بود که چنین ارتشی باید یک ارتش پر تحرک و پویا باشد و در تولید شرکت جوید و وظایف انقلابی را به پیش برد. ارتش خلق نباید یک ارتش بوروکراتیک باشد که نسبت به منافع خلق بی تفاوت است. او می دانست که وجود ارتش یک ضرورت است. اما هدف نیست. رهبری مائو نافی نیاز به ارتش نبود اما همزمان به سازماندهی میلیشایی خلق می پرداخت.

تحت رهبری انقلاب کبیر فرهنگی

پروتاریایی، مائوتسیم را بزرگ می داریم!
هر دمکراسی، یک قدرت طبقاتی است. هر قدرتی، یک دمکراسی است. هیچ دمکراسی وجود ندارد که ارتز قدرت طبقاتی باشد. معنی این حرف اینست که هر دولتی، یک ابزار دیکتاتوری طبقه ای که نمایندگیش را می کند علیه سایر طبقات است. بعقیده ما، درشن است که دمکراسی پرولتری نماینده کیست؛ بر چه کسی حکم می راند و چه اهدافی را به پیش می برد. این دمکراسی زحمتکاران است. هدف تحت رهبری مائو، کسب قدرت، نظارت و اداره قدرت، و تضمین قدرت و ادامه انقلاب است. این یک دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی است. این سلاحی برای دستیابی به هدف نهایی کمونیسم است. مهمترین مسئله اینست که چه کسی نهادهای قدرت را که وسیله رسیدن به کمونیسم است، در دوران سوسیالیسم کنترل می کند؟ وجود رهبری مائوتسیتی برای متحول کردن جامعه در جهت کمونیسم و ارائه منافع و حقوق خلق، حائز کمال اهمیت است. اگر اپورتونیس و ریزینوسیم کنترل و رهبری را بدست بگیرند، در همه زمینه ها باعث عقبگرد خواهند شد و سرمایه داری را احیا خواهند کرد. هدف ما برقراری قدرت پرولتری است؛ اما این کار بخودی خود و بدون یک پیشاهنگ پرولتری انجام نخواهد شد. کسانی که پیشاهنگ توده ها را در مقابل یکدیگر قرار می دهند، رهبری پیشاهنگ مائوتسیتی را نفی کرده و از یک فلسفه ماتریالیستی عامیانه و شیوه اقتصاد سیاسی عامیانه استفاده می کنند.

لیبرال های به اصطلاح «چپ» که می گویند به خاطر جنایات بورژوازی جدیدی که در کشورهای سوسیالیستی سابق شکل گرفت، علم ما را محکوم کنند، افرادی رذل و عامی گرا هستند. آنها بویزه به نقش حزب کمونیست تحت دیکتاتوری پرولتاریایی حمله می کنند؛ یعنی چیزی که ما نمی توانیم از آن دست بکشیم. جهان بینی آنها نمی گذارد که تضادهای جامعه سوسیالیستی که یک دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است را ببینند. به علت همین دیدگاه خودبخودی، آنها به محاسبه سود و زیانهای علم ما می پردازند و به آنجا می رسند که بگیرند، کمونیسم مرده و شکست خورده است.

با وجود این، کمونیستها مسلماً اشتباهاتی داشته اند. زمانی که مائو تضادهای جامعه سوسیالیستی را توضیح می داد، درسهائی را از اشتباهات سوسیالیستها و دیگران بر سر این موضوع بیرون کشید. او نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی راه ادامه انقلاب تا کمونیسم است. او پایه شکل گیری یک بورژوازی نخواستند تحت سوسیالیسم را توضیح داد. او نشان داد که چگونه عادات و ایده ها و سنت ها باعث انحطاط توده ها شده، و راه حل قضیه، پایبندی بر پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی است؛ زیرا بورژوازی می تواند درون نهادهای قدرت پرولتری به حیات خود ادامه دهد و کنترل اعمال کند. به همین علت، انقلابی کردن کل عرصه روستا در قدرت دولتی و جامعه ضروری است. آیا بدون حزب، می توانیم انقلاب کنیم؟ اهمیت نقش پیشاهنگ، خود را در رهبری مردم برای انجام انقلاب بر اساس یک خط صحیح نشان می دهد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از اشتباهات و نقاط ضعف کمونیستها (مثلاً اینکه بعد کافی نقش توده ها یا رابطه ماتریالیستی دیالکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها را نفهمیده بودند) استفاده می کنند، تا در نقش روستا به اغراق کرده و نقش پیشاهنگ را نادیده بگیرند. به یک کلام، انقلاب با این تئوری نمی تواند به پیش برود زیرا کانون توجه این تئوری فقط توده ها هستند. ابتکار عمل توده های انقلابی با وجود پیشاهنگ ضدیتی ندارد. برعکس، به آن نیاز دارد. سنتزی که باید حاصل شود اینست که وحدت پیشاهنگ کمونیست و توده ها بدست آید؛ نه اینکه این دو در مقابل هم قرار داده شوند. شکل مهم است اما نمی توان آن را بالاتر از محتوا قرار داد. مگر خورشچف از مالکیت خلق در شکل شورا،

استفاده نکرد؟ بلکه؛ شکل مهم است اما عامل کلیدی، محتوا است. ریزینوسیت های خورشچف یا دن سواتو اینگی می شوند از این یا آن شکل استفاده کنند. یعنی اگر خط مائوتسیتی و رهبری پیشاهنگ موجود نباشد، شکل بتهائی نمی تواند نماینده ضامن منافع مردم باشد. تحت عنوان مبارزه با بوروکراسی، نمی توان نافی نقش پیشاهنگ شد. در غیر اینصورت، این کار به قدرت گیری بورژوازی می انجامد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از مثال کمون پاریس استفاده می کند، اما این استفاده از همان نقاط ضعفهای است که باید رفع شوند. یکی از این ضعفها، فقدان یک پیشاهنگ کمونیستی بود. کسانی که پرچم نقاط ضعف کمون را بلند می کنند و آن را به مثابه یک تئوری مقدس ارائه می دهند، از ما دعوت می کنند که بدون چراغ وارد تونل شویم! اما مائوتسیم خورشچف راه ماست و میراث علمی ما را ارائه می دهد. مائوتسیم نشان می دهد که چگونه باید از طریق برپائی کمون خلق تحت رهبری حزب از کمون پاریس دفاع کرد؛ چگونه باید قدرت را به شیوه کمیته های انقلابی اعمال کرد؛ چگونه مردم را عملاً در جریان شرکت در تولید و غیره رهبری کرد.

مدافعان آنارشیم صرفاً افراد حرفائی هستند که نمی توانند از سیستم موجود گسست کنند؛ برعکس مردم را از نظر تشویق و عملی به این سیستم وابسته نگاه می دارند. ما در گذشته و حال از کمون پاریس به مثابه یک شاخص و راهنما دفاع کرده ایم؛ اما نه به شیوه آنارشیتها. امروز دیگر گفتن اینکه ما کمونیسم را قبول داریم کافی نیست؛ فقط دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و قبول آن کافی نیست؛ ما باید در عین حال مدافع ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا باشیم. فهم و درک و یکارست این موضوع در عمل، همانگونه که در نمونه ادامه انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی دیدیم، اهمیت بسیار دارد. مسلماً دیکتاتوری فقط به معنی اعمال قهر نیست. شکل دیکتاتوری پرولتاریا و اینکه هیچ حقی (مثلاً در انتخابات و غیره) به بورژوازی داده خواهد شد یا نه، کاملاً وابسته به شرایط مشخص است. ما باید تفاوت هائی نه در شکل و نه در محتوا، بین نمونه های شوروی و چین وجود داشته را بفهمیم. علت این تفاوتها، تفاوت در شرایط مشخص بوده است.

اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری

بگیرد، مبارزه کردند. برای تغییر عقاید توده ها، نمی توانیم از مبارزه ایدئولوژیک اجتناب کنیم. می دانیم که فرهنگ مسلط در تمامی جوامع، فرهنگ طبقه مسلط است. انقلاب فرهنگی به معنی گسست از عادات و سنت های کهن بوده و کلید این کار محسوب می شود. بعقیده روزیویزیونستها، انقلاب فرهنگی ترویر مطلق بود. امپریالیستها و نوکراشان ادعا می کنند که انقلاب علیه مردم بود. مخدوش نشدن صف دست و دشمن در جریان انقلاب، اهمیت بسیار دارد. برای اینکه بتوان دشمن را واقعا شکست داد، اتحاد با دوستان و در عین حال مبارزه با اشتباهات آنها و بکار بستن خط طبقه ما اهمیت دارد. این یک مسئله اصولی است. استفاده از خشونت علیه مردم یک جنایت است و در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چنین کاری انجام نشد. بر مانع با سنی از برابر شور و شوق و ابتکارات انقلابی مردم کنار زده شد، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی عالیترین مثال از دمکراسی توده ای در تاریخ انقلاب پرولتاری بود. کادرفهای انقلاب فرهنگی انتخابی بوده و تحت نظارت قرار داشتند، و توده ها می توانستند آنها را از مقامشان عزل کنند. مفسطور که قلا توحیح دادیم، نه سرنگون کردن افراد یک وسیله است، نه هدف. حتی در مورد روزیویزیونستها هم بدیدیم که این به معنی تغییر جهان بینی آنها و تجدید تریبشان بود؛ به معنی درگیر کردنشان در کار تولیدی بود؛ به معنی این بود که تحت نظارت توده ها قرار گیرند.

در مورد توده ها و افرادی که مرتکب اشتباه شده اند، خیلی مهم است که فرهنگ مائونیستی یعنی درمان بیماری برای نجات بیمار، و استفاده از بروز اشتباهات آنها به مثابه فرصتی برای تربیت آنها، در پیش گرفته شود. بعقیده مائونیستها ما باید به خود به مثابه یک پزشک نگاه کنیم؛ ما باید در شرایطی که قابل علاج نیستند و نمی توان کمکی به پیشرفتشان کرد. آیا پزشک حق دارد به یک بیمار شلیک کند؟ چنین پزشکی وظیفه نگاه دارن نمی شناسد و احمق پیش نیست. این وظیفه چیست؟ کشف بیماری و سپس درمان مناسب. این واقعیتی است که برخی سکترسیستها که برای اعمال اورتیبه خود از زور استفاده می کنند، به مانو اتحاد می کنند که یک لیبرال است. با وجود این، مانو هرگز از مبارزه با اشتباهات جلوگیری نکرد. برعکس، مانو از روش وحدت و مبارزه، وحدت، چه در حزب

علیه پلیس را محکوم کرد. (این اقدام چه های لیبرال از نظر ایدئولوژیک، درست مثل محکوم کردن انقلاب فرهنگی در چین بود.) مانو در جواب کسانی که شورش توده ها را محکوم می کردند چنین گفت: انقلاب مجلس مهمانی نیست. مسلما در یک دوره انقلابی، اینطور نیست که هیچگونه عمل افراطی انجام نگیرد. اینست که ما وظیفه تربیت توده ها را بر دوش نداریم. اما مسائل اینجا و آنجا را نمی توان عامل عمده یا جوهر شورش توده ها دانست.

این یک جنایت است که به جای ضربه زدن به مرتجعین، جلوی این ضریبات گرفته شود. طی دوران انقلاب فرهنگی، سرنگون کردن رهبران سرمایه داری یک وسیله بود، اما هدف نبود. هدف، تغییر جهان بینی مردم و به پیش راندن امر کمونیسم بود. حتی یوشائو چی و دن سیائو پین که آماج عسده انقلاب فرهنگی بودند را هم نکشیدند. این خود چهره دروغینی که از انقلاب فرهنگی به نمایش می گذارند و آن را بدشت خشن و خونبار معرفی می کنند را برمال می سازد. برای کمونیستها رابطه بین اهداف و ابزار دستیابی به آنها، یک مسئله اصولی است و باید برای کسانی که به این امر واقف نیستند، مسئله را روشن کرد. ما باید همچنان توضیح دهیم که دشمن و مخالفانی داریم. اما ما یک دشمن شخصی نداریم. به همین خاطر، حتی درون صفوف خودمان هم نمی توانیم مبارزه طبقاتی را به مبارزه شخصی تبدیل کنیم. ما نمی توانیم آنچه خلاف اهدافمان است را قبول کنیم. برای مثال، برخورد غیر انسانی با دیگران، شکنجه، نابودی محیط زیست، کار مالی که علیه منافع ستمدیدگان و پرولتاریا باشد، تجاوز مراد مخدر، همگی جزه وظایف بورژوازی است. خلاصه کنیم، استثمارگران برای ادامه حیات رژیم خود، این فلسفه پراگماتیستی ارتجاعی را در پیش می گیرند که از هر وسیله ای برای تداوم حاکمیت باید استفاده کرد. نسل انقلاب فرهنگی هیچگاه مطرح نکرد که حزب و قدرت بالاتر از هر چیز قرار دارد. آنها از حزب و قدرت دولتی برای رهایی توده های ستمدیده و تهیدست استفاده کردند. آنها حزب و قدرت دولتی را بشماهی سلاحی برای دستیابی به یک جامعه بی طبقه در جهت دگرگون ساختن جهان مورد استفاده قرار دادند. منافع خلق همیشه و در هر کجا، اصل راهنما است. کمونیستها علیه فلسفه پراگماتیستی دن سیائو پین که می گفت مهم نیست کربن سیاه است یا سفید، مهم اینست که موش

پرولتاریا را نمی توان نفی کرد. همانطور که تجارب قبل نشان داده، بقایای سرمایه داری تحت سوسیالیسم یک پدیده مشخص است. به قول مانو، جاتی که جارر نرسد، گرد و خاک باقی می ماند و خود بخود ناپدید نخواهد شد. بنابراین فقط درک مبارزه طبقاتی کافی نیست. ما باید نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد آن را در عمل، در چارچوب پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا قبول کنیم. در غیر این صورت، آموزه یا تئوری دیکتاتوری پرولتاریا تحریف خواهد شد.

افراد بسیاری هستند که از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست و قدرت پرولتاری می پیوندند، اما از عادات جامعه کهن نیرو می گیرند و از نظر ایدئولوژیک، با پرولتاریا نیستند. این افراد، خاصه در دوران سوسیالیسم، از این نیرو بویزه در سطوح رهبری حزب برای منافع خود استفاده می کنند؛ و در عین حال پرچم سرخ را همچنان در دست دارند. بنابراین ما نمی توانیم از دیکتاتوری برای جلوگیری از بورژوازی کهن و نخواست دست بکشیم. انقلاب، حق و وظیفه ماست. شورش علیه مرتجعین بر حق است. اما اگر از این حق علیه توده ها استفاده شود، یعنی آن را تحریف کرده ایم.

محلات زیادی به انقلاب فرهنگی می شود. بسیار طبیعی است که مرتجعین به این انقلاب عظیم سیاسی تحت رهبری مانو حمله کنند. این انقلاب، وحشت مرگ را به جان بزرگ اربابان جهنم انداخت؛ چه انتظاری از انقلاب فرهنگی داشتند؟ آیا می شد جنبش فرهنگی انقلابی را از برخورد به بورژوازی که مواضع قدرت را در دولت پرولتاری غصب کرده بود، باز داشت؟! شورش علیه مرتجعین، وظیفه انقلابی ماست. و انقلاب فرهنگی را این کار را به ما آموخته است. جنبه های «چ» لیبرال به معنی حمایت از حمله امپریالیستها و نوکران آنها به انقلاب فرهنگی است. آنها به انقلاب فرهنگی حمله می کنند، چرا که بورژوازی نخواستہ را از طریق رهبری توده های انقلابی توسط مائونیسم در هم شکست. تعجب نمی کنیم که روند چپ لیبرال جدید به انقلاب دشنام می دهد و محتوای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تحریف می کند. دهقانان فقیر در چین که علیه فتوالد های بزرگ و قدرت آنها شورش کرده بودند، از سوی مخالفانشان پاشی و بی سر و پا معرفی می شدند. یا برای مثال، در تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۹۶ در استانبول، رهبر اتحادیه کارگری چپ لهرال، شورش کارگران

و چه در جامعه، و مبارزه با اشتباهات ابراهیم رسیبن به سطح بالاتری از وحدت، استفاده کرد. بوروکراتهای مغرور و گردن کلفت نمی توانند درک کنند که چرا ما تنها ۹۵ درصد اهالی اعتماد داشت و آنها را خوب و صادق می دانست. بوروکراتهای متفرعن هرگز توجهی به سرچشمه اشتباهات و شرایط واقعی بوده ها ندارند. کسانی که فکر می کنند هرگز اشتباه نمی کنند و کسانی که بشدت در پی دستیابی به قدرتی خدای گونه هستند، به دشمنان مردم تبدیل می شوند و خطی تعرضی علیه توده ها در پیش می گیرند. بطور کلی، اشتباهات عمده از جانب آنهاست. لاین پیانو یک نمونه مشخص و متعارف از این افراد بود. او یک پانته تیهکار درست کرد که ظاهراً برای ادامه انقلاب فرهنگی علیه دن سیانو بین تشکیل شده بود اما کارشان در واقع بنفع نیروهای دن سیانو بین تمام شد. لاین پیانو یک «سور مانتوئیتس» بود! او شعار همه چیز را برپورید و بسوزانید را بلند کرد! او را توطئه چینی و اعمال ناصادقانه دست زد تا مبارزه برای قدرت شخصی خویش را به پیش برود.

ما از علم خود برای حل تضادهای درون حزب و جامعه استفاده می کنیم. چه باید کرد و چه نباید کرد: مارکسیسم را بکار بندید، نه رویزنیستیسم!؛ متحد شوید، انتصاب نکنید؛ توطئه چینی نکنید بلکه رو راست و صادق باشید. همانطور که مارکس در مورد خصلت مالکیت خصوصی گفت، همیشه خجول و جبین است زیرا روح ندارد.

درباره سیاست

کسانی که هیچ برخوردی به سابقه و آثار خود ندارند، نمی توانند بیاموزند و درس بگیرند. نشیبه آید که می گویند فلسفه به آن سادگی که مانور در «درباره تضاد» و «درباره پراتیک» و سایر آثار فلسفی اش توضیح داده نیست؟ آثار ماتوئیتس بزرگ، ابراهیم کلیاکایا، در مانیفست سال ۱۹۷۲ که گزارش از منطقه کوره چیک و مقالات مربوط به جنبش کارگران - دهقانان را در بر می گیرد، نمونه مشخص و مهمی ارائه می دهد که می توان از آن آموخت. توده ها را نمی توان با جهت گیری های مجرد رهبری کرد. قدرت فقط می تواند از طریق مبارزه آگاهانه با افراد برای کسب قدرت بدست آید. ما نمی توانیم از رهبری مردم بر مبنای یک خط صحیح در جریان مبارزه طبقاتی سر باز بزنیم. جنگ انقلابی یک نمونه عملی از انجام این کار است.

دیدگاه اروپا مرکز بینانه توضیح می دهند، ابلهانه «مستند» هستند. آنها با این تئوری، تا زنده اند هیچ انقلابی را به چشم نخواهند دید!

درون این سیستم، تدریج گرایان رفرمیست به الگویی تبدیل شده اند که از طریق آنها می شود فهمید که چگونه می توان انقلابی نبود. منظورمان همین «چی لیبرال نو» است، که برای «نظم نوین جهانی» تبلیغات می کند و انتظار دارد که با حمایت و استقبال امپریالیستها روبرو شود. رفرمیسم مبارکشان باشد! برای ما خط یعنی راهمانی عمل؛ و عمل عمده است. بنابراین، شیوه لنینیستی یعنی:

- وحدت تئوری و عمل
- محتوای عمل، اساس است و نه شعارها
- توده ها باید تحت رهبری پرولتاریا آماده شوند و برای انقلاب بپا خیزند
- شخص باید جرات کند و از تجارب، اشتباهات کوچک و بزرگش بیاموزد
- باید همیشه در راه کمونیسم پیشروی کرد

ما بطور ریشه ای مخالف احزاب اترنناسیونال دوم هستییم و از مفهوم لنینیستی حزب دفاع می کنیم. اما نمی توانیم به اینجا محدود شویم. ما درک ماتوئیتسی از حزب را پذیرفته ایم و این به معنای کشورن دروازه ای نوین است. از طریق این درک و این خط است که ما علیه درک حزب «یکدست» و جامعه «یکدست» مبارزه می کنیم. ما از طریق مبارزه، وحدت، مبارزه، اقتناع و تغییر، می توانیم این خط را درون حزب و توده ها ارائه دهیم؛ و از این طریق است که مبارزه بین دو راه و بین خطوط صحیح و غلط را می توان درک کرد. هرگز نمی توان به پیروزی مطلقاً کامل در حزب و جامعه دست پیدا کرد؛ و بدون مبارزه، نمی توان قدرتمند شد. باید این را بفهمیم. علاوه، ما می توانیم با عزم و وحدت عمل خویش، فعالیت در حزب و تحت سوسیالیسم را هماهنگ کنیم. حزب، فدراسیونی از حکام و اربابان نیست؛ درک که مردم را قادر سازیم به حرکتی پیشرو دست بزنند و جامعه را در مسیری به پیش بزنند که دیگر نیازی به حزب یا دولت در میان نباشد.

مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسیم

راههای ماستا

ماتوئیسیم دون از میراث رفقا مارکس، انگلس، لنین و استالین دفاع کرد و تحت

جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین خلق با پیشبرد این وظایف در راه قدرت دمکراتیک نوین، رابطه ای دیالکتیکی دارد. وقتی می گوئیم وظیفه جنگ خلق فقط نظامی نبوده بلکه وظیفه ای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم هست، منظورمان همین است. رابطه بین جنگ و سیاست این واقعیت را توضیح می دهد. جنگ انقلابی ابزاری برای ادامه سیاستهای انقلابی است. ما باید سریعاً نقاط ضعف و ناتوانی های خود را رفع کنیم. طی دوران تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، شعاری که جلو گذاشته شد مبارزه با «چهار کهنه» بود. باید از این شعار بیاموزیم و آن را در شرایط مشخص خود بکار بندیم. نقاط ضعف و مشکلات با آینده پیروزیمند و درخشان، یک وحدت اضداد را تشکیل می دهند. زمانی که اینها را درست تحلیل کنیم می توانیم رفشان کنیم. نباید مثل کسانی رفتار کنیم که فقط مشکلات و دشواریها را می بینند، اما راه حل را سازمان نمی دهند، آینده درخشان را پی ریزی نمی کنند. و نباید مثل کسانی رفتار کنیم که خیلی مغرور و متفرعن هستند و توجهی به نقاط ضعف خود ندارند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نمی تواند بپذیرد که مشکلی بدون راه حل باشد. برای ما این نکته کاملاً روشن است و می دانیم که چه باید کرد و چه نباید کرد. اینک به بحث در مورد این نکته می پردازیم.

مواجهه با حملات

حملات لیبرالی علیه پرولتاریا و زحمتکشان که از سلاح کائوتسکی و برنشتین شلیک می شد، گلرله های نم کشیده بود. این حملات، تف سر بالا بود. لیبرال ها ما دمکراسی مجرد را می ستایند و به زحمتکشان قدرتمند تحت رهبری پرولتاریا دشنام می دهند، و همزمان برای محدودیت هائی که علیه طبقات بورژوا اعمال می شود، اشک می ریزند. امروز بیشتر از دیروز ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را می دانیم. می دانیم که احزاب اترنناسیونال دوم چه لطماتی بپار آوردند. دیدگاه اروپا مرکز بینانه آنها از تئوری نیروهای سولده سرچشمه می گرفت؛ می گفتند در کشورهای که طبقه کارگر اکثریت اهالی را تشکیل نمی دهد، پرولتاریا نباید برای کسب قدرت تلاش کند. محترمانه گفتند، ما شیم، این پیشنهاد ارزانی خودشان باد! کسانی که احمای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را با این

رهبری وی بود که تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی نشان داد که علم ما به مرحله ای نوین و عالیتر ارتقا یافته است. روزیونیستها که علم پرولتری ما یعنی پایه جهانشول برای کمونیسم جهانی را نمی فهمند، انقلاب فرهنگی را تحریف می کنند؛ بدین صورت که آن را فقط به اوضاع چین قابل انطباق می دانند.

مانو در همان حال که از ضرورت خاص کردن مارکسیسم در شرایط چین می گذت، اشاره کرد که ما باید به ایدئولوژی و علم جهانشول خود اتکاء کنیم و آن را در شرایط مشخص خودمان بکار بندیم. بخاطر عدم تعادلی که در این دنیای امپریالیستی وجود دارد، یعنی تمایز ملل مستقر و ستمدیده و عوامل دیگر، شکل مبارزه پرولتری در کشورهای مختلف بر حسب شرایط متفاوت، گوناگون است.

مارکسیسم به «مسائل مشخص، پاسخ های مشخص» می دهد. مارکسیسم، علم عمل است و ایده ایستگاهی که می کوشند علم ما را واژگون کنند بناگزیر شکست می خورند زیرا علم ما پیشاپیش خود را در عمل به اثبات رسانده است.

ابراهیم کاپیائاکایا، مائوتیست و رهبر بزرگ پرولتاریا و خلقهای ستمدیده در ترکیه و کرهستان، مارکسیسم، لنینیسم، مائوتیسم را در شرایط مشخص ما بکار بست و راه ما را با نور سرخ خویش روشن کرد.

رفیق مائوتسه دون، رهبر جنبش بین المللی کمونیستی که غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط بورژوازی «جدید» را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، سلاح بسیار برائی را برای ما ساخته و پرداخته است. انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی، رفیقترین علم ماست. بدون این درک، نمی توان یک انقلابی پرولتر بود.

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». ما با این شعار مائوتسه دون می بینیم که اگرچه اشکال کسب قدرت متفاوت است، اما فهر انقلابی یک ضرورت جهانشول است. شکل فهر انقلابی ضروری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، جنگ خلق است. این یکی از سنگ بنایهای خط مشی انقلابی است. امپریالیسم و نوکرائش که می خواهند با تئوری و عمل خود مانع انقلاب شوند، جنگ خلق را آماج عمده خویش قرار داده به آن حمله می برند. همین واقعیت به تنهایی به ما ضرورت جنگ خلق را بروشنی نشان می دهد!

از طریق استراتژی جنگ خلق مانو، تحت رهبری حزب کمونیستی، هر معجزه ای می

تواند آفریده شود. این درست خلاف حرکت کسانی است که گرفتار و مسحور تئوری نیروهای مولده شده اند؛ و نیز خلاف حرکت کسانی است که بجای انسان، سلاح را تعیین کننده می دانند. و این راه ما را روشن می کند.

بقول مانو «باد شرق بر باد غرب پیروز خواهد شد». او واقعیت مشخص دنیای کنونی را توضیح داد و با کسانی که از قبول اینکه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره «مرکز توفان» در انقلاب جهانی هستند، مخالفت کرد. به پسر، ترکیه، فیلیپین، نیپال و نمونه های دیگر نگاه کنید... آیا شواهد بیشتری لازم است!

این درک به اصطلاح سوسیالیستی اروپا مرکز توجه است که مبارزه انقلابی پرولتری جهانی را تحریف می کند، به معنای جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و یا سرمایه داری نیز هست.

انقلاب فرهنگی در گذار سوسیالیستی از سرمایه داری به کمونیسم، ابزار ادامه انقلاب و دیکتاتوری پر بورژوازی است. تحت رهبری پیشاهنگ مائوتیست، این انقلاب پریم خط توده های انقلابی است که پایه ابتکارات انقلابی توده ما محسوب می شود. کسانی که ماشین و تکنولوژی را در مقام فرماندهی قرار می دهند طبیعتاً نمی توانند مانو را درک کنند و خط قرمز دادن سیاست در مقام فرماندهی را رد می کنند. خط مائوتیستی برای کسانی که می خواهند بسوی کمونیسم پیشروی کنند یک ضرورت است. از سوی دیگر، حتی کسانی که خواهان سوسیالیسم هستند ولی هنوز به این درک دست نیافته اند، بسیار محتمل است که بر نابرابریهای باقیمانده بین مردم در سوسیالیسم تکیه زنند و به یک بورژوازی «جدید» تبدیل شوند و امر احیای سرمایه داری را رهبری کنند. لنین مارکسیسم واقعی را علیه کسانی که در آن دوره از خط اترنایونیال دوم دفاع می کردند و چهره اکتونومیستی خود را با نقاب «مارکسیستی» می پوشانیدند، ارائه داد.

خط لنین، آتش انقلاب پرولتری را در قرن امپریالیسم و انقلاب پرولتری فروزان کرد. انقلاب کبیر اکتبر که راه انقلاب پرولتری را در این قرن گشود، تئوری روزیونیستی نیروهای مولده که از سوی اترنایونیال دوم طرح شده بود را در هم گوید. این میراث و انقلاب فرهنگی که جنبشی کیفی در علم ماست، ما را قادر به درک عمیق مسائل انقلاب می کند.

انقلاب فرهنگی به ما نشان داده که طی دوره مابین سرمایه داری و کمونیسم، طبقات موجودند و بنابراین مبارزه طبقاتی نیز باید ادامه یابد. مبارزه طبقاتی از خارج نمی آید بلکه مبتنی بر واقعیات درون جامعه سوسیالیستی است. قبل از ما توان امکان تجزیه و تحلیل صحیح این مسائل موجود نبود. شناخت وابسته به شرایط اجتماعی است؛ و نمی توان آن را به طریقی مستقیم العطف درک کرد. رابطه طریق ماتریالیستی مکانیکی فمید، زیرا در واقعیت آنها با هم ارتباط دیالکتیکی دارند.

دنیاه روان اترنایونیال دوم، علیه مائوتیسم او همه درسهائی که از تحول سوسیالیستی گرفته شده و علم ما را به مرحله ای عالیتر ارتقا داد، موضوع گیری می کنند؛ آنها با به اصطلاح «مارکسیسم» به جنگ مائوتیسم می روند. علم ما از طریق این تجارب، بتحری عمیق تکامل یافته اما علیرغم این واقعیات، روزیونیسم نمی خواهد آن را درک کند. حتی بعد از استقرار مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید، هنوز امکان بازگشت به سرمایه داری وجود دارد. تاریخ اثبات کرده که مائوتیسم صحیح است و سایر دیدگاه ها که چنین بازگشتی را نامکن می دانستند، غلط هستند. چه کسی می تواند با این نظریه که احیای سرمایه داری امکانپذیر است، مخالفت کند؟ تاریخ، شاهی برای مائوتیسم علمی است؛ نه برای ابلهان «متمدنی» که با پیشداوری انقلابیات در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که نیروی محرکه انقلاب در سراسر جهان هستند را نادیده می گیرند.

تاریخ درستی حرف کسانی که می گویند سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر نیست را اثبات نکرده است. بلکه درستی رهبری لنین، استالین و مانو که انقلاب را پیروزمندان به پیش بردند، و درستی علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم را به اثبات رسانده است.

گودهای خروشچف در اتحاد شوروی و غصب قدرت توسط نوکرائش در اریبای شرقی، و نیز مشکلات دیگری که در چین پیش آمد و مانو آنها را توضیح داده، نشان می دهد که:

۱) سوسیالیسم یک جامعه در حال گذار است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه پیش می آید و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه پیش می آید و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه پیش می آید و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه پیش می آید و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

بسیار دارد. اما این به معنای حل تمامی مسائل مناسبات تولیدی نیست. هنوز تضادهایی در روابط بین تولید کنندگان، مثلا بین رهبری کنندگان و رهبری شوندگان وجود دارد...

بنابراین، اگرچه مالکیت خلق گام مهمی است که باید برداشته شود، اما هنوز این از کنترل واقعی جامعه (توسط کل مردم) فاصله دارد. این واقعیت سوسیالیسم است؛ حتی زمانی که چنین گام های ریشه ای مهمی را به پیش برداشته است. در جامعه سوسیالیستی طور دیگری نمی تواند باشد. رفتار طبقه کهن (یعنی بورژوازی) که در هم شکسته شده و خطر غصب قدرت از جانب وی را هر فرد معمولی می تواند بفهمد. اما خطرات عمده و حملات مویزانه تضادهای درون جامعه سوسیالیستی تغذیه کرده است. بورژوازی «جدید» در دولت و حزب لانه می کند. خروشچف، برژنف و دن سیاتو پین، نمونه های مشخص و واقعی این بورژوازی هستند. حالا مایلیسم سوال کنیم که:

اولا، کدامیک از این دو خط صحیح است؟ جنبه که اصلاح می کند خطر عمده از جانب بورژوازی «جدید» است که در راه سرمایه داری گام می نهد؛ یا خطی که ادعا می کند خطرات عمده فقط از جانب تجاوز امپریالیستی و طبقه حاکمه سرنگون شده است؟ کدامیک از این دو خط به اثبات رسیده است؟ درستی مائوتسینگ به اثبات رسیده است. و در مورد کسانی که هنوز به سلاح ریزیزیرینستی خود چسبیده اند، چه می توانیم بگوئیم جز اینکه خط ریزیزیرینستی را باید به فرغ سرشان گوئید!

شاینا، خط ریزیزیرینستی از خط «سوسیالیسمی» که در آن بورژوازی وجود ندارد» دفاع می کند. از این بحث می کنند که هیچ تضادی بین بورژوازی و پرولتاریا در سوسیالیسم وجود ندارد. آنها نمی خواهند بفهمند که چگونه این مبارزه در حزب و دولت به پیش می رود؛ زیرا آنها نمی خواهند هويت خود را بشناسند. «قدیمی» تصویر می کنند که کلا مخصوص صاحب کارخانه ها را بر سر دارد؛ برادران طبقاتی آنها، ریزیزیرینستهای مدرن، دیکتاتورهای بوروکرات نمی گویند که می توانیم پیروز بخر آمد. ولی ما می گوئیم: مائوتسینگ پیروز شد.

ثالثا، سالیان سال ما توضیح داده ایم که دیکتاتوری های بورژوا بوروکرات از علم ما به مشابه نقابی برای به گمراهی کشاندن توده ها استفاده کرده اند. اما ریزیزیرینستها

این را نفهمیدند. آنها کساکان می گویند که این کشورها سوسیالیستی هستند. اما مائوتسینگ پیروز شد زیرا ریزیزیرینستهای مدرن نقاب خود را برداشته و امروز تحت پرچم بازار آزاد، یعنی سرمایه داری کلاسیک، جمع شده اند.

۲. همچنین ما سالیان سال توضیح دادیم که مسائل سوسیالیسم، با تقسیم کار کهنه اش، بقایای نابرابری و از خود بیگانگی اش، تضادهای بین کار فکری و کار بدی، شهرت و روستا، و غیره، بقایای جامعه کهن هستند. ما این را هم توضیح دادیم که چگونه می توانیم این تضادهای را محدود کنیم. بنابراین ما بارها نقش کلیدی خط ایدئولوژیک و سیاسی، ضرورت کنترل قدرت، و اهمیت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را توضیح دادیم. چه کسی پیروز شد؟ آنها که می گفتند طبقه کهن سرنگون شده و مسئله خاتمه یافته است؟ یا مائوتسینگ؟ تکرار می کنیم: روشن است که مائوتسینگ پیروز شده است.

همانطور که قبلا گفتیم، اصل سازماندهی توزیع تحت سوسیالیسم یعنی از هرکس به اندازه توانایش، بهرکس به اندازه کارش، هنوز درون یک برابری ضاهری جاری است. دولت از طریق اعمال کنترل بر این مسئله که از حد و حدود حقوق باید تبعیت شود یا نه، جنبه ای بورژوازی در خود دارد. این در مورد اقتصاد هم صدق می کند. یعنی یکی از وجوه تشکیل دهنده این دولت، بورژوازی است. در هر حالت از این امر گریزی نیست. بنابراین سرمایه داری هم وقته انقلاب که از خصلت پرولتری قدرت سیاسی دفاع می کند، امری ضروری است. با این کار از رشد جنبه بورژوازی دولت و اقتصاد در چپتی نادرست جلوگیری می شود و نمی گذارد که این جنبه نقش پلی را بازی کند که به احیای سرمایه داری می انجامد. قدرت سیاسی، سلاخی برای ادامه انقلاب است. این سلاخی است که توده ها را بسوی کمونیسم رهبری می کند. قدرت پرولتری، طبقات را سازش نمی دهد. وظیفه ما انقلاب فرهنگی است که در چین به پیش رفت و به مدت دهسال از احیای سرمایه داری جلوگیری کرد. یا چه چیزی؟

با مائوتسینگ... ولی حتی در روزهای پیروزی انقلاب فرهنگی، ما کماکان گفتیم که هنوز روشن نیست که چه کسی بر دیگری پیروز خواهد شد. بنابراین تاریخ بار دیگر پیروزی مائوتسینگ را اثبات کرده است.

۳. این «سوسیالیسم طاس کبابی» بود که شکست خورد. ولی از آنجا که افراد عادی

مهاجرت آن را نمی شناختند، در عکس المصل به آن علیه سوسیالیسم واقعی نیز عمل کردند.

رهبری مائوتسینگ پرچم تمامی ستدیدیگان در مبارزه برای تغییر جهان در راه رسیدن به جهان بی طبقه است. بویزه امروز، یعنی زمانی که اکونومیسم در کشورهای امپریالیستی زیر پرچم امپریالیسم خزیده، و سرنوشت سوسیال شورونستها تسلیم شدن به امپریالیسم است. مائوتسینگ چه؟ چه کسی به آینده روشن جهان خوشامد می گوید؟ آیا «موزنور» و «آباکوچو» در کوهستان آند، سنگرهای عمده نیستند؟

تغییر فرهنگی برخلاف خط اکونومیستی، برای انقلاب جهان مبارزه می کند. توده ها تحت رهبری خط صحیح، نیروش هستند که فائزند هر مشکلی را حل کنند. این جوهر مشی توده ای مائوتسیتی است.

متافیزیسین ها که چه جوهر خود را با نقاب ماتریالیسم دیالکتیکی پوشانده اند، در واقع کاملا ضد آن حرکت می کنند. جوهر ماتریالیسم دیالکتیکی، وحدت اضداد و طبیعت و جامعه است. ایده آلیستهای فلسفی که این جوهر را تحریف کرده اند از درک اینکه پدیده ها «بطور زنده و متروپ و حرکتند» یا از درک «وحدت اضداد» بسیار فاصله دارند. به همین علت، تفکر آنها به مشاهده قدرت تاکتیکی قوای ارتجاعی محدود شده و قادر نیستند برتری استراتژیک ستدیدیگان را ببینند. طی دوران انترناسیونال دوم، در یک اوضاع «نسبتا بی سر و صدا»، آنها اعلام کردند که انقلاب یک شب تخیلی است.

خط کاپیاکایا، پیشاهنگ ماست!

کاپیاکایا یک مائوتسیت بزرگ بود. ت کا پ (م ل) که محصول انقلاب فرهنگی و رهبر بنیانگذارش کاپیاکایا بود، درک خود از مائوتسینگ - لنیسم - کمونیسم - تصویق کرد و آن را در عمل به پیش برده است. به همین علت، مانیتست ت ک پ (م ل) شامل برنامه کوتاه مدت انقلاب دمکراتیک و برنامه درازمدت دستیابی به کمونیسم، توانسته هر چه رساتر ظنین افکن شود. بدون دفاع از مائوتسینگ نمی توان از کاپیاکایا دفاع کرد. دفاع از هر خط دیگری، به معنای دفاع دروغین از کاپیاکایا است.

برخی افراد به خاطر ماتریالیسم عامیانه و درک گویزیزیرینستی - اکونومیستی خود از مناسبات اقتصادی - سیاسی نمی توانند بفهمند که چرا پیشاهنگ پرولتر انقلابی محصولی از انقلاب فرهنگی است.

این واقعیت که مبارزه طبقاتی به لحاظ

۴ - آیا قبل از کاپیابکایا موضوع بقیه در مورد دولت و ارتش و انقلاب صحیح بود؟
 از آنجا که ماهیت سازمانهای نظیر ارتش رهاپیش خلق و حزب رهاپیش خلق ترکیه قبلا افشا شده، در اینجا اشاره مجدد به آن را لازم نمی دانیم.
 چرا آنها از سال ۱۹۷۱ م و ۱۹۱۷ خوششان آمد و برایش حورا کشیدند؟

ثانیا، سیاست آنها مبنی بر اتحاد دون یک ائتلاف غیر نظامی - نظامی با فرماندهی ارتش کمالیستی را چگونه می توان توضیح داد؟

ثالثا، معنای برخورد به دولت و ارتش ترکیه بر مبنای میراث کمالیستی چیست؟
 ۵ - آیا هیچکس هست که استراتژی جنگ خلق برای انقلاب در ترکیه و کردستان ثلثی را درک کرده باشد؟ این پرسش را حتی در مورد مبارزه مسلحانه سال ۱۹۷۱ علیه مسالمت جونی هم طرح می کنیم.
 جنگ خلق، خط پیروزی است که از نظر علمی در عمل به اثبات رسیده، اگر چه هنوز برخی بر سرش بحث دارند. آیا هیچکس قبل از کاپیابکایا انقلاب دمکراتیک نرین، قدرت دمکراتیک نوین خلق و این سلاح های استراتژیک یعنی حزب و ارتش و جبهه متحد را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - تروتسکیسم درک کرده بود؟

ما سوال می کنیم:

اولا، آیا در قیاس با آموزه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم، هیچ جانی برای کودتاها، نقش ها و عملکرد ارتش می تواند در میان باشد؟
 ثانیا، آیا پروتاریا می تواند از این یا آن باند درون دولت و ارتش بورژوازی حمایت کند؟ یا پدر از این، از ستادهای کمالیستی حمایت کند و در کنارشان بایستد؟

ثالثا، آیا در چارچوب سیاست پروتاریا مبنی بر اتحاد با تمام کسانی که خواهان مبارزه مسلحانه سیستم موجود هستند، امکان همزمان می توان با ارتش این سیستم ائتلاف کرد؟

۶ - آیا هیچکس قبل از کاپیابکایا خلعت اردگاه سوسیال امپریالیستی را فهمیده بود و علیه آن موضع انقلابی پروتاریا گرفته بود؟

این سوالات بعدها می توانند مورد بحث قرار گیرند. اما بعقیده ما همین حد برای کسانی که خواهان دیدن واقعیت هستند، کافیست. واقعیت اینست که با کاپیابکایا، یک دوره به لحاظ کیفی علایز مقاومت در ترکیه و کردستان ترکیه آغاز شده است ■

بعلاوه، جنبش سرکویگرانه کمالیستی را بعنوان یک «جنبش مترقی که بنیادگرایان ارتجاعی را در هم می شکند» برسیست شناخته بودند. علیرغم عملیات رادیکال و مهم ارتش رهاپیش خلق و حزب رهاپیش خلق ترکیه در سال ۱۹۷۱، آنها نتوانستند به درک صحیحی دست یابند و تحلیل درستی از خلعت جمهوری ترکیه و ارتش آن بعمل آورند؛ و این ناشی از نگرش آنها بود. در عرصه بین المللی، در نبرد میان مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم، آنها خط میانه را اتخاذ کردند. این یک نقطه ضعف دیگر آنها بود. این جنبش، دیکتاتوری روزیرونیستی مدون بورژوازی «جدید» را سوسیالیستی به حساب آورد. اما پرتائیک، اهمیت خط کاپیابکایا را نشان داده؛ فهم مسلط برای کسی که بخواهد آن را بفهمد ساده است. کسانی نظیر حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه که عاشق ایدئولوژی کمالیستی و ارتش کمالیستی هستند، علیرغم جمله پراکنی هایشان هیچ وجه تشابهی با مسائو ندارند. خط آنها فرمیستی، پارلامنتاریستی و «چپ» دولتی است. این خط، انقلاب دمکراتیک نوین ماتونیستی، جنگ خلق و سایر آموزشهای مائو را تعریف می کند. کاپیابکایا این خط و ماهیتش را در همان سال ۱۹۷۱ تشخیص داد. بعد از سرگ مصطفی صبحی، حزب کمونیست ترکیه روزیرونیست شد و سپس به نوکر سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل شد. همه این مسائل به ما اهمیت خط کاپیابکایا را نشان می دهد که یک جهش کیفی به پیش در راه انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه بود. حالا ما سوال می کنیم:

۱ - آیا قبل از کاپیابکایا هیچکس ایدئولوژی کمالیستی را به مثابه یک جنبش کمالیستی متعلق به بورژوازی کپرادور و فنودال های بزرگ ترک تشخیص داده بود؟
 ۲ - آیا قبل از کاپیابکایا، هیچکس خلعت دمکراتیک جنبش ملی کرد را تشخیص داده و از آن پشتیبانی کرده بود؟ آیا هیچکس قبل از او از سیحی سعید، درسیم، آگری، کوچگیری و سایر خیزشهای کردستان پشتیبانی کرده بود و با عملیات سرکویگرانه ارتش کمالیستی به مخالفت برخاسته بود؟
 ۳ - آیا به اصطلاح «چپ» با خطاهاتی که در مورد مسئله کمالیسم، مسئله ملی کرد و سایر مسائل مربوط به اقلیتها داشت می توانست بعد کافی بر شورینیسم خود فائق آید؟

عینی از جامعه طبقاتی بر می خیزد، جای بحث ندارد. مبارزه طبقاتی به اراده هیچکس وابسته نیست؛ بلکه نتیجه ای از تقسیم نوع بشر به طبقات است. شکل گیری پروتاریا نتیجه یک مرحله خاص از تکامل جامعه بشری است که در آن پروتاریا به گورکن بورژوازی تبدیل می شود. هدف مبارزه طبقاتی آگاهانه پروتاریا ما شامل معو نهائی پروتاریا (امراه با تمام طبقات دیگر) از صحنه تاریخ است. وجود یک طبقه پروتارتر، موجودیت عینی احزاب پروتاریا را هم توضیح می دهد. حزب پروتاریا نمی تواند بطور خودبخودی از دل مبارزه پروتاریا تشکیل شود؛ بلکه نتیجه مبارزه آگاهانه پروتاریا انقلابی است. حزب سلاح آگاهانه پروتاریا انقلابی است. پروتاریا با این سلاح، می تواند مبارزه خویش را با خطی صحیح هدایت کند و می تواند آینده جهان را با علم مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، بفهمد، تغییر دهد و روشنائی بخشد.

جنبش ۱۵ و ۱۶ ژوئن شرایط عینی را برای جهش در امر آگاهی بوجود آورد. چرا سازمانهای ارتش رهاپیش خلق ترکیه و حزب رهاپیش خلق ترکیه درسهای ضروری را بیرون نکشیدند و به سنتز مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم نرسیدند؟ پاسخ این سوال را باید در نگرش آنان جست. کاپیابکایا یک ماتونیست بود زیرا دیدگاهی ماتونیستی داشت. شرایط عینی مساعد، یک امتیاز محسوب می شد. اما در صورتیکه کاپیابکایا انقلاب فرهنگی را درک نمی کرد، علیرغم شرایط مساعد نمی توانست مانیفست سال ۱۹۷۲ یا برنامه کوتاه مدت و درازمدت را خلق کند. بسیاری درسهای مفید وجود داشته که علم ما را اثبات کرده و به جهش در زمینه عمل انجامیده است. برای نمونه، درسهای احمیای سرمایه داری و ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پروتاریا. پس چرا هنوز این نیروها قادر به درک ماتونیسم نیستند؟ بخاطر نگرش آنهاست.

ما با علم خود که با انقلاب فرهنگی تحت رهبری ماتونیستی به مرحله ای نوین و به لحاظ کیفی علایز ارتقا یافته، و با رهبری کاپیابکایا، به یک خط نوین و به لحاظ کیفی علایز در ترکیه و کردستان دست پیدا کرده ایم، قبل از کاپیابکایا، ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه، یعنی کمالیسم، از سوی نیروهای که خود را دمکراتهای انقلابی یا به اصطلاح «کمونیست» می خواندند، بعنوان یکده میراث مترقی به رسمیت شناخته شده بود.

تندر خشم خلق بر فراز اندونزی!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

۱۸ ژوئن ۱۹۹۸



سوهارتو، این دیکتاتور تحت الحمایه آمریکا، سرانجام در پی امواج قیام توده ها که سراسر مجمع الجزایر اندونزی را در بر گرفت، سرنگون شد. ظهور و سقوط حکومت ۳۲ ساله سوهارتو با کشتار و سرکوب خونین رقم خورد. ستمدیدگان جهان از شکست مفتضحانه وی شادمان گشته اند.

طی چند ماه گذشته، امپریالیستهای غربی و نوکرانشان قدم به یک بحران عمیق اقتصادی در شرق آسیا گذارده اند. از تایلند تا کره جنوبی، از مالزی تا اندونزی، رژیم های کمبرادور منطقه برنامه های پلید ریاضت کشی را به دستور صنوبر بین المللی پسرول اعمال کرده اند. رژیم



نویسنده مقاله،
جوانان شادمان
می‌روند
مجلس را اشغال
کنند

نویسنده مقاله،
تظاهرات توده‌ها
علیه
حکومت سوهارتو

سوهارتو همانند بسیاری دیگر، قیمت‌ها را افزایش داد، از خدمات حکومتی کاست و راه غارت هر چه بیشتر کشور را برای خارجی‌ها گشود. ارزها سقوط کرد؛ بیکاری اوج گرفت. در نتیجه، فلاکت توده‌ها بنحوی خشن و بی‌حد و حصر تشدید یافت. این در حالی بود که تلاش رژیم‌های حاکم و اربابان غربی آنها برای تضمین ثروت اندوزی‌هایشان ادامه داشت.

توده‌های اندونزی سر به شورش برداشته و در برابر یکی از پلیدترین قوای سرکوبگر جهان قد علم کردند. ارتش اندونزی که توسط آمریکا و متحدان امپریالیستش تربیت و تسلیح شده، کوشید تا به روال همیشگی با چکمه‌های آهنین وارد عمل شود و شورش را سرکوب کند. اما زمانی که جوانان حلبی‌آبادهای و صدها هزار توده دیگر به دانشجویان پیوستند، تلاش نیروهای مسلح ناکام ماند. رژیم از انحصار خویش بر رسانه‌ها و سایر پنگاه‌ها استفاده کرد تا گرد و خاک بپاشد و خشم مردم را از روی مراکز واقعی قدرت ارتجاعی بسوی اهالی چینی تبار منحرف سازد. اما نیروهای پیشرویی که در بین توده‌ها حضور داشتند از عقب‌نشینی سر باز زدند؛ حرکت پشتیبانی جدیدی را سازمان دادند و بطور مشخص طایفه سوهارتو، و نیز مظاهر سلطه غرب را آماج قرار دادند.

به موازات پیشروی امواج قیام در کشور، امپریالیستها تا حد امکان تلاش کردند از سوهارتو فاصله بگیرند؛ این درست همان کاری بود که سال پیش در مورد موبوتو دیکتاتور زئیر کردند. رسانه‌های غرب، سرمایه‌داری باند بازان سوهارتو را انشاء کردند، روابط مرموز اقتصادی خانواده وی را برملا ساختند، و از میلیاردها دلاری که بزرگوار مردم اندونزی ربهوده بود گفتند. مردم باید بدانند که همینها سوهارتو را سرکار آوردند و تا آنجا که می‌شد حمایتش کردند. سوهارتو یک هیولا بود؛ اما درست همانند موبوتو، دوالیه در هائیتی و بسیاری دیگر، یک هیولای نوکر امپریالیسم بود.

قدرت سوهارتو بر اجساد نیم میلیون اندونزیایی استوار شد. بسیاری از آنها کمونیستها و دیگرانی بودند که جرات کرده و آرزوی یک اندونزی مستقل از امپریالیسم غرب را در سر می‌پروراندند؛ بسیاری از آنها دهقانانی بودند که خواست زمین داشتند. سوهارتو، مردم را بیرحمانه

سلاخی کرد و صدها هزار تن را نیز به زندان فرستاد. این یکی از خونین ترین کشتارها بعد از جنگ جهانی دوم بحساب می آمد. اما مطبوعات ارتجاعی در مورد این جنایت پلید، لب از لب نگذردند. جای تعجب نیست که آمریکا، از به قدرت رسیدن سوهارتو استقبال کرد. مجله لیرال «تایم» از این امر بعنوان «بهترین خبری که طی این سالها از آسیا بگوش غرب رسیده» یاد کرد.

کودتای ۱۹۶۵ سوهارتو بخشی از اقدامات کلی امپریالیستها و مرتجعین برای فرونشاندن موج اوج یابنده انقلاب و رهائی ملی در دهه ۱۹۶۰ بود. دهقانان ویتنامی ماشین نظامی پظاهر شکست ناپذیر آمریکا را زیر ضرب برده بودند؛ شعله های قیام در سراسر آسیا و جهان سوم زبانه می کشید و از پشتیبانی سنگر انقلابی چین مائو بهره مند بود. امپریالیستها در اندوژی که یک منبع مهم نفت بوده و از حیث جمعیت چهارمین کشور دنیا و اولین کشور اسلامی محسوب می شود، به یک نوکر دست به سینه احتیاج داشتند. سوهارتو توسط آمریکا و سایر امپریالیستها انتخاب شد، تعلیم یافت و مسلح شد تا این نقش را ایفاء کند.

کودتای سوهارتو از اشتباهات جدی انقلابیون اندوژی بهره جست. رهبری حزب کمونیست اندوژی کوشید تا در مباحثه عظیمی که بین خط انقلابی مائوتسه دون و خط تسلیم طلبانه و خیانتکارانه شوروی ها در جنبش بین المللی کمونیستی براف افاده بود، «موضع وسط» اختیار کند. این حزب آموزه های لنینیستی در مورد اینکه دولت، دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر است را نفی کرد و در مقابل اظهار داشت که پرزیدنت سوارانو «وجه مردمی» حکومت اندوژی است. عروسک خیمه شب بازی امپریالیستها یعنی سوهارتو و دار و دسته اش صدها هزار نفر را به خاک و خون کشیدند؛ و راه کشتار را رویزیونیسم هموار کرد.

رهبری حزب بجای اینکه راه جنگ خلق را در پیش بگیرد، دستان خلق را بست. حزب چند صد هزار نفره ای که قدرتمند بنظر می رسید در هم شکست و کارگران و دهقانان انقلابی و اعضای انقلابی حزب نتوانستند دست به یک مقاومت موثر بزنند. این درس تلخ، بار دیگر حقیقت پایه ای نهفته در حکم قدرتمند مائوتسه دون را اعلام می دارد که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد».

در سال ۱۹۷۵، رژیم سوهارتو در حالی که هنوز خون خلق از دستاش جاری بود، دست به جنایتی دیگر زد؛ به «تیمور شرقی» تجاوز کرد و آنجا را اشغال نمود. قوای مسلح اندوژی، ۲۰ هزار نفر (یعنی یک سوم اهالی تیمور) را کشتند. به نسبت سرانه، این بزرگترین کشتار از زمان کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم بحساب می آید. حتی امروز هم ۶۰ هزار ارتشی و پلیس و جاسوس در «تیمور» شرقی مستقر هستند. یعنی برای هر ۱۰ نفر تیموری، یک نیروی سرکوبگر اختصاص داده اند. با وجود این، مردم تیمور شرقی همچنان شجاعانه نبرد می کنند؛ مبارزه آنان بخش لاینفکی از خیزشی بود که به سرنگونی سوهارتو انجامید.

امروز امپریالیستها و طبقه حاکم اندوژی به اضطراب مانور می دهند تا خشم خلق را منحرف کرده و قلب نهادهای ارتجاعی حاکم بر کشور، بویژه ارتش، را حفاظت کنند. همین چند ماه پیش بود که اینان گمان می کردند با کش دادن و ادامه دار کردن حمایت از سوهارتو می توانند وی را نجات دهند. ارتش اندوژی بویژه «کویاسوس» های کلاه قرمز منفر را آمریکا تربیت کرده است. تونی پلر و حکومت جدید حزب کارگر در انگلستان به امضای قراردادها و تامین تسلیحاتی رژیم ادامه می دهند. حتی در بهار امسال، ارتش استرالیا و ارتش اندوژی تمرین مشترک داشتند. با وجود همه اینها، زمانی که قیام، موج از پی موج اندوژی را در بر گرفت، مرتجعین و حامیان امپریالیست آنها مجبور شدند کوتاه بیایند؛ تا آنجا که شخص دیکتاتور مجبور شد گورش را گم کند.

این یک پیروزی بزرگ بحساب می آمد؛ چرا که برای خلق اندوژی، سوهارتو بدون شک یک استثمارگر و ستمکار بزرگ بود. اما او بزرگترین استثمارگر و ستمکار نبود. اگر خانواده سوهارتو میلیاردها دلار را به تاراج بردند، امپریالیستهای غربی پشتیبان وی ده ها میلیارد به جیب زده اند. دم و دستگاه سوهارتو صرفا شعبه محلی ماشین جهانخوار گسترده ای بود که تمامی بخشهای حیات اقتصادی اندوژی را به کام خویش فرو برده و ثروت و کار مردم را میمکد. سوهارتو و خانواده اش به «آقای ۱۰ درصدی» مشهور شدند. اما به یک معنی، آنها فقط «۱۰ درصدی» بودند. یعنی سهم اصلی نصیب ازباب بزرگ میشود و بخشی هم به نوکران محلی میرسد.

افرادی نظیر «بیل گیت»، «کامدوس» رئیس صندوق بین المللی پول، کلینتون، بلر، شیراک، کهل و غیره هستند که اربابان این نظام محسوب می شوند و اندونزی را عقب مانده و فقیر نگهداشته اند. به اصطلاح بیرهای آسیایی آنها امتیازاتی را برای بخشهایی از طبقات فونانی و میانی اندونزی بهرهمه داشتند، اما واقعیت این بود که «معجزه» اندونزی هرگز فقر خرد کننده توده های تحتانی کشور را تسکین نداد. اینک میلیونها نفر از کسانی که قبلاً گمان می کردند زندگیشان بهبود می یابد به ناگهان فقیر شده اند؛ و تهیدستان نیز بقاء خویش را در خطر می بینند. برای فهم اینکه ریشه های چنین اوضاعی در یک نظام جهانی قرار دارد راه دور نباید رفت. کافی است به کشورهای همسایه نظیر مالزی یا تایلند نگاه شود. در این کشورها میلیونها نفر به اقدامات ریاضت کشی محکوم شده اند؛ درست نظیر آنچه در اندونزی برقرار است. حکام این کشورها نیز نظیر سوارتو، مستبدانی فاسد و حقیرند و همانند وی مخلوق یک سیستم بزرگتر محسوب می شوند؛ سیستم تاریخی - جهانی امپریالیسم. تغییر حقیقی چهره اندونزی معنایی جز رها کردن آن از چنگال امپریالیسم و ریشه کن کردن کامل نظام نیمه فئودالی ندارد. این امر مستلزم در هم شکستن سلطه امپریالیسم بر شهرگهای اقتصاد است که ثروت و خون حیاتی اندونزی را به خارج می کشاند و روانه گاو صندوقهای غرب می کند. این کار فقط با سرنگونی رژیم نوستمعراتی تحت الحماهی امپریالیسم و نیروهای مسلح ارتجاعی آن مسیر است؛ و این معنای جنگ انقلابی است؛ جنگی که بر دهقانان بمشابه نیروی عمده اش متکی باشد و آنان را بسیج کند؛ جنگی که در راستای انقلاب دمکراتیک نوین که توسط مائوتسه دین ترسیم شده به پیش برده شود. مائو نه فقط نشان داد که چگونه جنگ درازمدت خلق میتواند ارتشهای بظاهر شکست ناپذیر مرتجعین و امپریالیستها را شکست دهد، بلکه این راه هم نشان داد که چگونه توده های صاحب قدرت میتوانند در امر ساختن یک اقتصاد متکی به خود جهت همدوشی با مردم جهان و حرکت بمشابه چرایی در مسیر انقلاب جهانی رهبری شوند. این کاری بود که چین تا سال ۱۹۷۶ می کرد؛ و امروز علم انقلاب که توسط مائو جمع بندی شد و به یک سطح نوین یعنی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم ارتقاء یافت، راه پیشروی ستمدیدگان سراسر جهان را روشن می کند.

تا وقتی که رژیم کهنه از طریق این جنگ انقلابی در هم شکسته نشود، قوای ارتجاعی از نفوذ و حاکمیت خود برای فرورنشاندن توفان، و دادن برخی امتیازات موتقی به برخی اقشار و همزمان سرکوب سابعانه باقی اهالی استفاده خواهند کرد. میلیونها نفر در اندونزی تشنه انقلابند؛ آنها امیدوارند که سرنگونی سوارتو تنها پیش درآمدی بر یک تغییر عمیقتر و همه جانبه تر باشد. اما برای تحقق این آمال، مردم نیاز به رهبری دارند. این رهبری در یک حزب پیشاهنگ متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم می تواند تأمین کند. بدون وجود چنین پیشاهنگ سازش ناپذیری، طبقه حاکمه اقتدار خویش بر توده های ستمدیده را مجدداً اعمال خواهد کرد و آنان را در بند نگاه خواهد داشت.

هنوز چند روزی از رفتن سوارتو نگذشته است که باند ارتجاعی ماهیت خویش را با حمایت از دار و دسته سوارتو و در زندان نگهداشتن کسانی که بسیار خطرناک محسوب می شوند، نشان می دهد. اینان از آزاد کردن بسیاری از اعضاء و هواداران حزب کمونیست اندونزی که بیش از ۳۰ سال است در زندان بسر می برند، و نیز رزمندگان اسیر «تیموری» سر باز می زنند. در عین حال، تا می توانند وعده و وعید می دهند؛ وعده هایی که هیچگاه عملی نخواهد شد. بیش از صد سال پیش، هنگامی که اروپا با بحرانی اوج یابنده روبرو بود، فردریش انگلس از تاج هائی گفت که بر سنگفرش می غلظند و ستوال اینجاست که سرانجام نصیب چه کسی خواهند شد؟ امروز که تاج دیکتاتور دیرینه یعنی سوارتو از پی تاج موپوتو به خیابان پرتاب شده، ستوال انگلس عاجلتر از پیش مطرح است. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به خلق اندونزی که با سرسختی و شجاعت در برابر مشت آهنین ایستاده و همه مبارزان ضد امپریالیست و ارتجاع را در سراسر جهان دلگرم کرده است، درود می فرستد. ما پیشروترین عناصر انقلابی در اندونزی را فرامی خوانیم که پر توان بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم گرد آیند و به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بپیوندند. ما نیروهای مائوتیست سایر کشورها را فرا می خوانیم که در این کار به آنان یاری رسانند. مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آنها، باید تاوان جنایات عظیمشان را بپردازند؛ و آمال توده ها نیز آنچنان عظیم است که برای تحقق آن باید از هیچ کاری فرو گذار نکرد.



نابوری تولیدی
در جاکارتا
و عده رفاه می دهد
اما در واقعیت
شبح گرسنگی
بر کشور
سایه افکنده است

بازتکثیر یک سند تاریخی

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی - ۱۹۶۶

رژیم نظامی طرفدار آمریکا در اندونزی که سوارانو سرکرده آن بود در اکتبر سال ۱۹۶۵ کشتار دهشتناکی را در سطح گسترده علیه مردم براه انداخت. این کشتار تا سال ۱۹۶۶ ادامه یافت. صدها هزار نفر از اعضا، و هواداران حزب کمونیست اندونزی و نیز شمار زیادی از توده ها که در هیچگونه فعالیت سیاسی درگیر نبودند بیرحمانه کشتار شدند. تعداد افرادی که در خیابانها به قتل رسیده یا دستگیر شده مورد شکنجه قرار گرفته و در زندان به قتل رسیدند کمترین عددی نامعلوم است. اما تعداد آنها را بین چند صد هزار تا دو میلیون نفر تخمین می زنند. حزب کمونیست اندونزی درهم شکسته شد؛ رژیم ناسیونالیستی سوکارنو سرنگون شد؛ سوارانو همراه با پانده ارتجاعیش بر قدرت تکیه زد و برای چند دهه موقعیت خود را حفظ کرد.

مشولیت این جنایت هولناک مشخصاً متوجه سرجمعین اندونزی و اربابان امپریالیست آمریکائی آنهاست. در عین حال این نیز واقعیتی است که حزب کمونیست اندونزی بیش از حد آسیب پذیر بود؛ آسان که نتوانست یک مقاومت متشکل پیشگیر و موثر در برابر سوارانو از خود نشان دهد و قربانی این کشتار شد. از میانه دهه ۱۹۶۰ هسته مرکزی رهبری حزب کمونیست اندونزی بواسطه سالها غلبه رویزونیسم، فاسد شده بود. این حزب دیدگاهی نادرست از دولت به پیش نهاده و در عمل در حکومت ائتلافی سوکارنو شرکت جسته و آنرا تقهیب می کرد. بدون شک این حکومت ائتلافی تحت رهبری پرولتری قرار نداشت. بعلاوه حزب بر سر روند انقلاب راه رویزونیستی «گذار مسالمت آمیز» چه

سوسیالیسم» را در پیش گرفت؛ همان راهی که رویزونیستهای شوروی که بعد از سال ۱۹۵۶ بقدرت رسیدن آنرا مطرح کرده بودند.

این انحرافات و پاره ای خطاهای جدی دیگر، بعد از کودتای خونین سوارانو توسط نیروهایی که می کوشیدند حزب کمونیست اندونزی را مجدداً بر مبنای انقلابی گرد آورند مورد جمعیندی و نقد قرار گرفت. این جمعیندی خاصه در دو سند منعکس شده که یکی از آنها را در اینجا بازتکثیر می کنیم. عنوان این سند که در سپتامبر ۱۹۶۶ منتشر شد «انتقاد از خود توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی» است. انقلابیون چینی به رهبری مائو از این تلاش وفاقه اندونزیایی حمایت کردند. آنها در مقدمه ای که هیئت تحریریه نشریه «پرچم سرخ» بر سند حاضر نوشت، جمعیندی خویش را از این مسئله ارائه دادند. سند حزب برخی خطاهای مهم رهبری حزب طی سالهای حکومت سوکارنو را خاطر نشان می کند و فراخوان یک اصلاح همه جانبه در خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب را می دهد. نکته مرکزی این سند رد تئوری خیانتبار رویزونیستی «گذار مسالمت آمیز» به سوسیالیسم» است که مورد قبول حزب واقع شده بود. این سند فراخوان برافراشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اینک آنرا مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم می خواند) را داده و همگان را بدفاع از این پرچم دعوت می کند. بدین ترتیب سند در پی کشف دوباره خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری خویش و بازتافتن خصلت طبقاتی این خط است.

بعلاوه سند فراخوان بکاربست

استراتژی مائوتسه دون یعنی جنگ درازمدت خلق در سراسر جزایر دور دست و پراکنده اندونزی را می دهد؛ با این هدف که خلق قدرت دولتی را از چنگال رژیم فاشیستی سوارانو بدست آورد.

امروز در چارچوب خیزش عظیمی که جریان دارد این فراخوان ضرورت بیش از پیش یافته است. بدون شک نیاز عاجل امروز در اندونزی تغییر قیام حاضر به یک روند انقلابی است. انقلابیون سراسر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و آموزه های رهبران کبیر طبقه پرولتر را بدست انقلابیون اندونزی برسانند. امروز بدون شک بسیاری از افراد در آن کشور هستند که تشنه یافتن راه خلاصی از جهنم جامعه نوستمراتی بوده و می خواهند با تحمیل یک دیکتاتور جدید تحت الحمایه امپریالیسم مبارزه کنند. فقط از طریق مسلح کردن خود به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم است که انقلابیون اندونزی می توانند حزب طبقه کارگر یعنی پیشاهنگ ضروری پرولتاریا را دوباره بسازند و بدین ترتیب خلق اندونزی که سالیان مسالمت رنج برده را به سر منزل رهایی برسانند. فقط بدین ترتیب است که می توانند خلق را مسلح کنند تا مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار، ستم، انقیاد نابرابری و بی عدالتی را دریاوند. طی بیش از سه دهه گذشته فقدان یک پیشاهنگ پرولتری مسلح به این علم رهاییبخش بوده که بیش از هر چیز خلا و ناتوانی عظیمی را در بین مردم زحمتکش پدید آورده است. فقط مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم است که در اندونزی دوازده فهم انقلاب و آغاز پروسه برای مناسبات اجتماعی بر بنیادی نوین را برای «داغ لعنت خودمردگان جهان» می کشاید - جهانی برای فتح

به تمامی انتقادات کارها و اعضای حزب که با روحیه مارکسیست - لنینیستی ابراز شده توجه جدی معطوف داشته و از آنها با اشتیاق استقبال می کند؛ و هیئتوراز انتقادات صادقانه هواداران حزب که به طرق گوناگون ابراز شده است. دفتر سیاسی تصمیم گرفته که بشیوه مارکسیست - لنینیستی از خود انتقاد کند. آموزه های لنین و نمونه ای که رفیق موسو از انتقاد و انتقاد از خود مارکسیست - لنینیستی بدست داده را بعمل درآورد. انتقاد از خود می گوید که تحت شرایطی که وحشیانه ترین و شنیع ترین ترور سفید توسط دیکتاتوری نظامی ژنرالهای دست راستی ارتش یعنی ناسوسین و سوهارتو براه افتاده، انجام انتقاد و انتقاد از خود کامل کار ساده ای نیست. برای پاسخگویی به این ضرورت عاجل، باید موضوعات عمده در عرصه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را خاطر نشان ساخت تا امر بررسی نقاط ضعف و اشتباهات حزب طی جنبش اصلاحی کنونی تسهیل شود.

دفتر سیاسی این انتقاد از خود را با کمال تواضع و صداقت عرضه می کند. دفتر سیاسی از همه اعضا، انتظار دارد که برای نجات بیمار، بسیاری را معالجه کنیم؛ تا اینکه هدف دوگانه وضوح ایدئولوژیک و وحدت رفق را بدست آوریم» (۲) دفتر سیاسی معتقد است که با استواری بر این اصول صحیح هر عضو حزب در جنبش بررسی و غلبه بر این نقاط ضعف و اشتباهات با عزم و اراده سهم خواهد گرفت تا حزب را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی بازسازی کرده، وحدت و همبستگی کمونیستی را استحکام بخشیده، شایستگی ایدئولوژیک و سیاسی تشکیلاتی را ارتقا، داده، و روحیه رزمندگی را در راد کسب پیروزی تئوریت کند.

نقطه ضعف عمده در حیطه ایدئولوژیک

انتقاد از خود می گوید که در دوره بعد از سال ۱۹۵۱ نقاط ضعف و اشتباهات جدی حزب مسلماً از ضعف در حیطه

ارتجاعی در جهان نمی تواند مانع تحقق این اراده شود.

در حال حاضر کمونیستها و انقلابیون اندونزی در حال گرد آوردن مجدد قوای خود برای یک تیرد نوین هستند. اطلاعیه ۱۷ اوت ۱۹۶۶ که از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی صادر شده و انتقاد از خودی که دفتر سیاسی در ماه سپتامبر به تصویب رسانده و کمی پیش در مجله «صدای اندونزی» انتشار یافته، فراخوانی است به کمونیستها، طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران انقلابی و همه نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و ضد فئودالی که متحد شوند و دیگر این مبارزه جدید شوند.

دو سند دفتر سیاسی حزب کمونیست اندونزی، ضربه ای پر معنی به امپریالیسم آمریکا و دست نشاندهانش یعنی رژیم دیکتاتوری نظامی فاشیستی سوهارتو - ناسوسین، و باند ریزیزونیست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است؛ این دو سند پیشگامی عظیمی برای خلق انقلابی اندونزی محسوب می شود.

دفتر سیاسی در این دو سند تجربه و درسهای حزب در امر رهبری مبارزه انقلابی خلق اندونزی را جمعیت کرده، خطاهای اپوزونیستی راست که رهبری حزب در گذشته مرتکب شده را مورد نقد قرار داده، راه انقلاب اندونزی را خاطر نشان ساخته و اصول مبارزه آتی را مطرح کرده است.

از سند انتقاد از خود دفتر سیاسی کمیته مرکزی

حزب کمونیست اندونزی

- سپتامبر ۱۹۶۶

«صدای اندونزی» در شماره سوم، ماه ژانویه انتقاد از خود مصوربه سپتامبر ۱۹۶۶ توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی را منتشر کرد. عنوان این انتقاد از خود اینست: «حزب کمونیست اندونزی را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی و برای رهبری انقلاب دمکراتیک خلق در اندونزی بنا کنید»

انتقاد از خود می گوید، پلائی که دامن گیر حزب و جنبش انقلابی خلق اندونزی شد و لطماتی جدی را بعد از برپایی جنبش سی سپتامبر (۱۱) و شکست آن بیاب آورد، پرده از روی نقاط ضعف و خیمگی که برای مدتهای طولانی در حزب پنهان شده بود کنار زد.

دفتر سیاسی از این امر آگاه است که بزرگترین مسئولیت در زمینه نقاط ضعف و اشتباهات وخیم حزب طی دوره مورد بررسی، بعهده اوست. بنابراین دفتر سیاسی

از مقاله «خلق اندونزی برای سرنگونی رژیم فاشیستی متحد شوند و نبرد کنید (مرفاهه) پرچم سرخ، شماره ۱۱ - ۱۹۷۷»

بعد از اینکه باند نظامی دست راستی سوهارتو - ناسوسین کودتای ارتجاعی سال ۱۹۶۵ را به اجرا گذاشتند، یک دیکتاتوری فاشیستی در اندونزی برقرار شد که بلعاط بیرحمی هیچگاه سابقه نداشته است. این باند نظامی کودتاگر، نوکران وفادار امپریالیسم آمریکا و متحد ضد کمونیست ریزیزونیست شوروی هستند. طی یکسال گذشته، آنها یک سیاست عربیان خانانه، دیکتاتوری، ضد کمونیستی، ضد چینی و ضد مردمی و ضد انقلابی را دنبال کرده اند.

این باند در اندونزی ترور سفید بیسابقه ای را برقرار کرده و صدها هزار کمونیست و انقلابی را بقتل رسانده و صدها هزار نفر دیگر از پسران و دختران حزب خلق را به زندان افکندند است. کل کشور به یک جهنم بزرگ تبدیل شده است. باند حاکم از طریق سرکوب خروبین مذبحخانه می کوشد حزب کمونیست اندونزی را از صحنه پاک کند و انقلاب آن کشور را نابود کند.

این باند نفرت زهرآگینی نسبت به چین سوسیالیستی دارد زیرا چین حامی پیگیر مبارزه انقلابی خلق اندونزی بوده است. باند حاکم مرتباً تحریکاتی جدی علیه خلق چین براه انداخته، کارزارهای ضد چین و ضد چینی ها را سازمان داده و تعقیب و آزار رایجیستی و غیر انسانی را علیه چینی های خارج از کشور بعمل درآورد. است. باند حاکم مذبحخانه کوشیده در دوستی سنتی بین مردم چین و چینی هائی که در اندونزی زندگی می کنند از یکطرف و خلق اندونزی از طرف دیگر خرابکاری کند، و چینی ها را از حمایت انقلاب خلق اندونزی باز دارد.

در تحلیل نهائی، انواع و اقسام تعقیب و آزاری که علیه حزب کمونیست اندونزی و خلق آن کشور توسط باند نظامی دست راستی سوهارتو - ناسوسین به پیش می رود، نشات ظهور خیز مجدد انقلاب اندونزی را شتاب خواهد بخشید و مرگ مستوم این باند را نزدیک تر خواهد ساخت. کمونیستها و مردم قهرمان اندونزی را نمی توان مرعوب کرد، سرکوب کرد و از صحنه پاک کرد. اراده خلق اندونزی در انجام انقلاب خلق ناپذیر است؛ بهمین ترتیب اراده خلق چین در حمایت از انقلاب آنان، هیچ نبردی

ایدئولوژیک سرچشمه می گرفت؛ که این بویژه در بین رهبری حزب مطرح بود. رهبری حزب بجای اینکه تنویریهای انقلابی را با پراتیک مشخص انقلاب اندونزی درآمیزد، راهی را در پیش گرفت که از خطوط راهمافی پیشروترین تنویرها جدا افتاده بود. این تجربه نشان می دهد که حزب توانست یک هسته مرکزی رهبری را متشکل از عناصر پرولتاری تشکیل دهد؛ هسته ای که واقعا صحیح ترین درک از مارکسیسم، لنینیسم را صاحب باشد؛ درکی سیستماتیک و نه بریده بریده؛ درکی علمی و نه مجرد.

طی دوره بعد از ۱۹۵۱ ذهنیگرایی همچنان رشد کرد و تدریجا بزرگ و بزرگتر شد و به اپورتونیسم راست یا داد که با نفوذ رویزیونیسم مدرن در جنبش بین المللی کمونیستی به هم آمیخت. این بویژه خط پلید اپورتونیسم راست که به جنبه عمده اشتباهات حزب در این دوره تبدیل شد. ظهور و تکامل این نقاط ضعف و اشتباهات ناشی از عوامل زیر بود:

اولا، سنت انتقاد و انتقاد از خود بشیوه مارکسیستی - لنینیستی درون حزب بویژه در بین رهبری حزب تکوین نیافته بود. جنبشهای اصلاحی و بررسی امور که گاه یجاد در حزب سازماندهی می شد بشکل جدا و بیگانه به پیش نمی رفت؛ نتایج آنها به نحو خوب جمع بندی نمی شد؛ و بدنبال این جنبشها اقدامات مناسب در عرصه تشکیلاتی صورت نمی گرفت. جنبشهای بررسی امور بیشتر در میان بدنه حزب براه می افتاد و هرگز به انتقاد و انتقاد از خود در بین رهبری بسط نمی یافت. انتقاداتی که از پایین صورت می گرفت به دقت مورد توجه قرار نگرفته و حتی سرکوب می شود.

ثانیا، نفوذ ایدئولوژی بورژوازی از دو کانال انجام می شد؛ از طریق تلمهاسهانی که با بورژوازی ملی در دوران برقراری جبهه متحد حزب با آنها ایجاد شده بود؛ و از طریق بورژوازدگی کاردهای حزب خاصه رهبری. بعد از اینکه حزب برخی مقامات را در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی بدست آورد، شمار فزاینده کاردهای حزب که در مرکز و مناطق به برخی مقامات در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی دست یافته بودند، «صف کارگران بورژوازی» را شکل داد و این «کانالهای واقعی رفرمیسم» (۲) را ایجاد کرد. چنین اوضاعی قبل از انقلاب اوت ۱۹۴۵ وجود نداشت.

ثالثا، رویزیونیسم مدرن وقتی شروع به نفوذ در حزب ما کرد که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم، بدن هیچ

انتقادی گزارشی را بتصویب رساند که از خط کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی حمایت کرده و خط «تعلقن سوسیالیسم بشکل مسالمت آمیز از راه پارلمان» را بعنوان خط حزب تصویب کرد. این «راه مسالمت آمیز» یکی از صفات مشخصه رویزیونیسم مدرن بود که بعدا در کنگره سراسری ششم حزب کمونیست اندونزی مورد تأیید مجدد قرار گرفت. در اسانامه حزب نکته زیر گنجانده شد: «این امکان وجود دارد که نظام دمکراتیک خلق پشنامه یک مرحله گذاری به سوسیالیسم در اندونزی از طریق مسالمت آمیز یعنی راه پارلمان بدست آید. حزب پیگیرانه می کوشد که این امکان را به واقعیت تبدیل کند». این خط رویزیونیستی بعدا در کنگره سراسری هفتم حزب مورد تأکید قرار گرفت و هیچگاه تصحیح نشد. حتی بعد از آنکه حزب ما متوجه این نکته شد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بعد از کنگره بیست، راه رویزیونیسم مدرن را در پیش گرفته نیز این نکته را تصحیح نکرد.

انتقاد از خود تأکید می کند که تجربه حزب این درس را به ما می دهد که صرف انتقاد از رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی به معنی این نیست که حزب بطور آزموناتیکی از خطاهای اپورتونیسم راست یعنی از همان عملگرند رویزیونیستهای مدرن خلاص خواهد شد. تجربه حزب این درس را به ما می دهد که رویزیونیسم مدرن بزرگترین خطر در جنبش بین المللی کمونیستی و همچنین در حزب کمونیست اندونزی است. برای حزب، رویزیونیسم مدرن «بیک خطر کناری نیست بلکه خطری حاد است». خطری مشخص است که لطفاً عظیم به حزب زده و تلفاتی جدی برای جنبش انقلابی خلق اندونزی بیار آورده است. بنابراین ما بهیچوجه نباید خطر رویزیونیسم مدرن را دست کم بگیریم. ما باید مبارزه ای قاطع و بیرحمانه را علیه آن به پیش بریم. موضع محکم علیه رویزیونیسم مدرن در همه عرصه ها فقط زمانی می تواند بطور موثر حفظ شود که حزب ما خط «حفظ دوستی با رویزیونیستهای مدرن» را کنار بگذارد.

این واقعیتی است که حزب در همانحال که رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی را نقد می کرد، خود مرتکب اشتباهات رویزیونیستی شد. زیرا آسوزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد مبارزه طبقاتی، دولت و انقلاب را مورد تجدید نظر قرار داده بود. بعلاوه رهبری حزب نه

نقصد در حیطه تنویریک، مبارزه علیه اندیشه های سیاسی «انقلابی» دیگر که به آسوزه لنین می توانست باعث گمراهی پرولتاریا شود را به پیش نبرد، بلکه داوطلبانه در مورد آن گفتگوهائی کرد. به عقیده رهبری حزبی می سه جز، متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه ماتریالیستی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی با باصطلاح «سه جز، متشکله آسوزه های سوارکو» همگونی وجود داشت. آنها می خواستند مارکسیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را به مایلیگ کل ملت، متجمله طبقات اشتراکگر متخاصم یا طبقه کارگر تبدیل کنند.

خطاهای عمده در حیطه سیاسی

انتقاد از خود می گوید که خطاهای اپورتونیسم راست در حیطه سیاسی که اینک مرسوم بحث و مجادله است سه مسئله را شامل می شود: ۱. راه رسیدن به دمکراسی خلق در اندونزی، ۲. مسئله قدرت دولتی و ۳. اجرای سیاست جبهه متحد ملی.

یکی از تفاوتها و مسائل پایه ای در مجادلات بین مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم مدرن دقیقاً در مسئله انتخاب راهی که به سوسیالیسم می انجامد نهفته است. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که سوسیالیسم را فقط می توان از طریق انقلاب پرولتاری بدست آورد. این امر در مورد کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نظیر اندونزی با معنات که سوسیالیسم فقط می تواند از طریق انجام مرحله نخست یعنی انقلاب دمکراتیک خلق تحقق یابد. رویزیونیسم درست برخلاف مارکسیسم - لنینیسم در خیال تحقق سوسیالیسم از «راه مسالمت آمیز» است.

طی سالهای آغازین بعد از ۱۹۵۱، حزب ما در مبارزه سیاسی و ساختمان حزب نتایج معینی بدست آورده بود. یکی از دستاوردهای مهم این دوره فرموله کردن مسائل عمده انقلاب اندونزی بود. چنین فرموله شد که مرحله کنونی انقلاب یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع نوین است که وظایف نابودی امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و برقراری یک نظام دمکراتیک خلق پشنامه مرحله ای گذاری به سوسیالیسم را به عهده دارد. قوای محرکه انقلاب، طبقه کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی هستند؛ نیروی رهبری کننده انقلاب طبقه کارگر است و نیروی توده ای عمده انقلاب دهقانان هستند. حزب همچنین فرموله کرده بود که بورژوازی ملی نیروی متزلزل انقلاب

وجود داشته باشد. رهبری حزب کوشید شعار «درفش انقلاب اوت ۱۹۲۵ را برافراشته دارید» را جایگزین این مبارزه مسلحانه سازد.

رهبری حزب برای اینکه اثبات کند راهش را به اپورتونیستی «مسالمت آمیز» تفاوت دارد، همیشه از دو امکان صحبت می کرد. یکم، امکان «راه مسالمت آمیز» و عقیده داشتند، هر چه حزب بهتر برای امکان راه غیر مسالمت آمیز تدارک ببیند، بهتر می تواند از امکان «راه مسالمت آمیز» استفاده کند. بدین ترتیب، رهبری حزب در ذهن اعضای حزب، طبقه کارگر و توده های زحمتکش بنر امید نسبت به راه مسالمت آمیز را بنیادیند. اما در واقعیت، این امید بی پوچ بود.

رهبری در عمل کل بدنه حزب، طبقه کارگر و توده های خلق را برای مواجهه با امکان راه غیر مسالمت آمیز آماده نکرد. تکان دهنده ترین گواه این امر، تراژدی وخیمی است که به دنبال ظهور و ناکامی جنبش ۳۰ سپتامبر اتفاق افتاد. مدافعان انقلاب موفق شد در یک فاصله کوتاه، زمانی، صدها هزار انقلابی کمونیست و غیر کمونیستی که خود را در موضع افعال یافتند، دستگیر کند و به قتل برساند؛ و تشکیلات حزب و سازمانهای انقلابی توده ای را فلج کند. اگر رهبری حزب از جاده انقلاب منحرف نشده بود، مسلماً چنان شرایطی هرگز اتفاق نمی افتاد.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب اعلام کرد «حزب ما نباید از نسخه خارجی تئوری مبارزه مسلحانه تقلید کند؛ بلکه باید شیوه ترکیب سه شکل مبارزه را بکار بندد؛ مبارزه چریکی در روستا (بویژه) توسط کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر، (بویژه) کارگران حمل و نقل، و فعالیت شدید در بین نیروهای مسلح دشمن». رهبری حزب برخی رفقاً را مورد انتقاد قرار داد که چرا در بررسی تجربه مبارزه مسلحانه خلق چین فقط شیوه آن را با شرایط اندونزی که در نظر می گیرند، رهبری بر عکس، بر شرایط متفاوتی که ادعا داشت باید در نظر گرفته شود تأکید می گذاشت و به این نتیجه گیری می رسید که شیوه متعارف انقلاب اندونزی «شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» است.

مارکسیست - لنینیستهای اندونزی برای تحقق رسالت سنگین اما عظیم و امید تاریخی خود یعنی رهبری انقلاب خلق ملی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک، باید قاطعانه «راه مسالمت

به مثابه یک شیوه مبارزه در یک ملطف معین و تحت شرایط مشخص در نظر گرفته نشد؛ بلکه به آن بعنوان یک اصل برخورد شد که سایر اشکال مبارزه را بایست در خدمت آن باشند. حتی زمانی که ضد انقلاب نه فقط موقعیت قانونی حزب را نگه مال کرده، بلکه به حقوق پایه ای انسانی کمونیستها نیز تعرض کرده بود، رهبری حزب هنوز می کوشید با تمام قوا از این «موقعیت قانونی» دفاع کند.

وقتی که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم سندی را به تصویب رساند که در آن خط ریزویونیستی مدرن کنگره بیستم حزب شوروی مورد تأیید قرار گرفت، جای پای «راه مسالمت آمیز» در حزب محکم شد. در چنان شرایطی که دیگر خط ریزویونیستی در حزب تثبیت شده بود، امکان دستیابی به یک خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی در مورد استراتژی و تاکتیکها موجود نبود. فرموله کردن خطوط عمده استراتژی و تاکتیک های حزب از موضع بیطرفانه بین «راه مسالمت آمیز» و «راه انقلاب مسلحانه» آغاز شد. در این روند بود که «راه مسالمت آمیز»، سلطه یافت.

تحت چنین شرایطی، خط عسکری حزب کمونیست اندونزی توسط کنگره سراسری ششم به سال ۱۹۵۹ فرموله شد. در سند آن کنگره می خوانیم که: «ساختن جبهه متحد ملی، و ساختن حزب را باید ادامه داد و بدین طریق، خواسته های انقلاب اوت ۱۹۲۵ را تحقق بخشید». بر اساس خط عسکری حزب، شعار «سه درفش جبهه را برافراشته دارید» به تصویب رسید. منظور از این سه درفش: ۱ - درفش جبهه متحد ملی، ۲ - درفش ساختمان حزب، و ۳ - درفش انقلاب اوت ۱۹۲۵ بود. خط عسکری بعنوان راه دمکراسی خلق در اندونزی در نظر گرفته شد.

رهبری حزب کوشید سه درفش را همان سه سلاح عمده ای معرفی کند که برای پیروزی انقلاب دمکراتیک خلق ضروری است و رفیق مائوتسه دون آنها را چنین فرموله کرده است: «یک حزب بسیار منضبط و مسلح به تئوری مارکسیسم - لنینیسم که شیوه انتقاد از خود را بکار می بندد و با توده های خلق پیوند دارد؛ یک ارزش تحت رهبری چنین حزبی؛ و جبهه متحد همه طبقات انقلابی و همه گروه های انقلابی تحت رهبری چنین حزبی.» (۲)

بنابراین، دومین سلاح عمده بدین معناست که باید مبارزه مسلحانه خلق تحت رهبری حزب علیه ضد انقلاب مسلح

است که ممکنست به درجه معین و در دوره های معین جانب انقلاب را بگیرد؛ اما در دوره های دیگر می تواند به انقلاب پیوست کند. بعلاوه حزب فرموله کرد که طبقه کارگر برای انجام تعهداتش مشابه رهبر انقلاب باید با سایر طبقات و گروههای انقلابی یک جبهه متحد انقلابی بسازد؛ جبهه ای که مبتنی بر اتحاد کارگر - دهقان و تحت رهبری طبقه کارگر باشد.

با وجود این، کمبود بسیار مهمی در میان بود که بعداً به اپورتونیسم راست یا عبارتی ریزویونیسم تبدیل شد. این کمبود چه بود؟ حزب هیچگاه نتوانست به وحدت نظر کامل روشنی در مورد ابزار عمده و شکل عمده مبارزه در انقلاب اندونزی دست یابد.

انتقاد از خود می گوید که انقلاب چین، در مورد شکل عمده مبارزه در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به ما می آموزد که مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح، عمده است. در تطابق با جوهر انقلاب که انقلاب اریزی است، جوهر مبارزه مسلحانه خلق نیز مبارزه مسلحانه دهقانان در یک انقلاب اریزی تحت رهبری طبقه کارگر است. عملکرد انقلاب چین، پیش و بیش از هر چیز، بکار بست مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص آن کشور است. در عین حال، این انقلاب قانون عسکری انقلابات خلفه در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را پی ریزی کرده است.

انتقاد از خود تأکید دارد که انقلاب اندونزی نیز برای کسب پیروزی کامل باید از راه انقلاب چین پیروی کند. معنایش اینست که انقلاب اندونزی باید به ناگزیر شکل عمده مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح را بکار بندد؛ که در جوهر ضد انقلاب مسلحانه اریزی، دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است.

هر شکلی از فعالیت قانونی و پارلمانی باید در خدمت ابزار و شکل عمده مبارزه باشد؛ و به هیچ وجه نباید روند تدارک مبارزه مسلحانه را سد کند.

تجارب ۱۵ سال اخیر به ما آموخت که حزب به علت اینکه از نفی روشن «راه مسالمت آمیز» آغاز نکرد، و استوارانه به دفاع از قانون عسکری انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نپرداخت، به تدریج در راه پارلمانی و سایر اشکال مبارزه قانونی غرق شد. حتی رهبری حزب به آنجا رسید که این را شکل عمده مبارزه برای تحقق هدف استراتژیک انقلاب اندونزی معرفی کرد. موقعیت قانونی حزب

آمیز» رویزیونیستی را طرد کنند: «تئوری شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» را طرد کنند و پرچم انقلاب مسلحانه خلق را به اهتزاز درآورند. مارکسیست - لنینیستیهای اندونزی باید در پیروی از نمونه انقلاب شوکهدن چین، مناطق پایگاهی انقلابی را برقرار سازند: آنها باید «دوستانه عقب مانده را به مناطق پایگاهی پیبشو و مستحکم، به دژهای عظیم نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب تبدیل کنند».

ما همچنین باید در عین حال که برای تحقق این عمده ترین مسئله فعالیت می کنیم، اشکال دیگر مبارزه را نیز به پیش بریم: مبارزه مسلحانه بدون هماهنگی با سایر اشکال مبارزه هرگز پیشرفت نخواهد کرد.

انتقاد از خود می گوید: خط اپورتونیسم راست که توسط رهبری حزب در پیش گرفته شد در برخوردی که به دولت داشت پیروزه به دولت جمهوری اندونزی بازتاب یافت.

وظیفه حزب بعد از انقلاب شکست خورده ارت ۱۹۶۵، برپایه آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت باید این می بود: به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را با درکی روشن از خصمت طبقاتی دولت جمهوری اندونزی پشنامه یک دیکتاتوری بورژوازی ترسیت کند. حزب باید آگاهی طبقه کارگر و زحمتکشان را در مبارزه ای که برای کسب رهائی به پیش می برند ارتقا، می داد: مبارزه ای که با ناگزیر باید به صورت «پشت سرنهادهن دولت بورژوازی» توسط دولت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و از طریق «انقلاب فهر آمیز» می انجامید. اما رهبری حزب یک خط اپورتونیستی در پیش گرفت که باعث شد توهم بر سر دمکراسی بورژوازی را در بین مردم دامن بزند.

انتقاد از خود می گوید که نقطه اوج انحراف رهبری حزب از آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت، فراموش کردن «تئوری دو جنبه قدرت دولتی جمهوری اندونزی» بود.

«تئوری دو جنبه» به دولت و قدرت دولتی به شیوه زیر می نگریست:

قدرت دولتی جمهوری پشنامه یک تضاد در نظر گرفته می شد: تضادی که بین دو جنبه متضاد وجود داشت، جنبه اول نماینده منافع خلق بود (که توسط سواضع و سیاستهای مترقی پرزیدنت سوکارنو که حمایت حزب کمونیست اندونزی و سایر گروههای خلق قرار داشت تیار می یافت). جنبه دوم نماینده دشمنان خلق بود

(که در مواضع و سیاستهای نیروهای راست و سرخست تبلور یافته بود). جنبه خلقی به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری نقش رهبری کننده بازی می کرد.

«تئوری دو جنبه» بوضوح یک انحراف اپورتونیستی یا رویزیونیستی بود: زیرا این آموزه مارکسیستی - لنینیستی را نفی می کرد که «دولت ارگان حاکمیت یک طبقه معین است و نمی تواند با جنبه ضد خود (طبقه متضاد خود) به سازش برسد.» (۵)

این غیر قابل تصور است که جمهوری اندونزی بتواند مشترکا توسط خلق و دشمنان خلق اداره شود.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب با این ادعا که «جنبه خلقی» به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری همزومنی کسب کرده، دو متقابل اپورتونیسم غوطه ور شد؛ انگار خلق اندونزی داشت به تولد یک قدرت خلقی نزدیک می شد. و از آنجا که رهبری حزب معتقد بود نیروهای بورژوازی ملی در قدرت دولتی واقعا «جنبه خلقی» را تشکیل می دهند، هر کاری را کرد تا از این «جنبه خلقی» دفاع کند و آن را توسعه دهد. رهبری حزب خود را تماما با منافع بورژوازی ملی پیوند داد.

رهبری حزب با در نظر گرفتن بورژوازی ملی پشنامه «جنبه خلقی» در قدرت دولتی جمهوری، و پرزیدنت سوکارنو پشنامه رهبری ملی این جنبه، به نحو اشتباه آمیزی بورژوازی ملی را قادر به رهبری انقلاب دمکراتیک نوع نوین تشخیص داد. این خلاف ضروریات تاریخی و واقعیات تاریخی بود.

رهبری حزب اعلام کرد که «تئوری دو جنبه» کاملا متفاوت از «تئوری اصلاح ساختاری» رهبری حزب رویزیونیستی ایتالیا است. (۶) با وجود این، واقعیت این است که چه از نظر تئوریک و چه بر مبنای واقعیات عملی هیچ تفاوتی بین این دو «تئوری» وجود ندارد. هر دوی اینها، نقطه عزیمت خود را «راه مسألت آمیز» سوی سوسیالیسم قرار می دهند. هر دوی اینها خیال تغییر تدریجی در شرایط تعادل دولتی نیروهای شریک در قدرت دولتی را در سر می پروراندند. هر دوی اینها راه انقلاب را کنار می گذارند و رویزیونیستی هستند.

«تئوری دو جنبه» که یک تئوری ضد انقلابی است دست خود را با اظهاریه زیر کاملا رو کرد: «مبارزه حزب کمونیست اندونزی بر سر قدرت دولتی این است که جنبه خلقی را تقویت کند تا بزرگتر شده و موقعیت مسلط پیدا کند؛ و بدین ترتیب نیروی ضد خلقی را بتوان از قدرت دولتی

بیرون راند.»

رهبری حزب حتی ناسی هم برای این راه ضد انقلابی در نظر گرفته بود: نامش را راه «انقلاب از بالا و پائین» گذاشته بودند. منظورشان از «انقلاب از بالا» این بود که حزب «باید قدرت دولتی را تسویه کند که گامهای انقلابی را با هدف انجام تغییرات مطلوب در ترکیب کارکنان و نهادهای دولتی به پیش بردارد.» و منظورشان از «انقلاب از پائین» این بود که حزب «باید خلق را برای تحقق چنین تغییراتی برانگیزد، سازمان دهد و بسیج کند.» بدون شک این یک خواب و خیال عجیب و غریب بود! رهبری حزب از این واقعیت درس نمی گرفت که هشت سال از اعلام تاسیس کابینه همکاری (حکومت کهنه انتقال ملی) توسط پرزیدنت سوکارنو گذشته، اما هنوز دو واقعیت چنین کابینه ای تشکیل نشده بود. علیرغم تلاشهای مکرره، حتی نشانه ای از تاسیس آن نبود؛ تغییر قدرت دولتی که جای خود داشت؛ انتقاد از خود تاکید می کند که برای پاک کردن خویش از تعفن اپورتونیسم، حزب ما باید «تئوری دو جنبه قدرت دولتی» را کنار بگذارد و آموزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت و انقلاب را مجددا برقرار کند. ■

توضیحات:

(۱) در اول اکتبر ۱۹۶۵، جنبش ۳۰ سپتامبر که گروهی از افسران رده میانی ارتش را شامل می شد، شماری از ژنرالهای عالیترتبه ارتش را گردان گرفت. رهبر گروه اعلام کرد که هدف از اینکار عقبم گذاشتن کودتای ژنرالهای دست راستی، و تحویل آنها به سوکارنو است. برخی محققان، معتقدند که سازمان پروکارنو وابسته به سوهارتو در جنبش ۳۰ سپتامبر نفوذ کرده بودند. باند سوهارتو و ناسوسیون به این اقدام، برپسب «کنش خلق کمونیست اندونزی برای کودتای زنده و از آن بعنوان بهانه ای برای عقبم قدرت و کشتار سدها هزار نفر استفاده کردند.

(۲) مشاوره دود «ارزیابی ما و اوضاع کشور» لنین، امپریالیسم پشنامه بالاترین مرحله سرمایه داری.

(۳) مشاوره دود، «درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق» جلد چهارم منتخب آثار

(۴) لنین، دولت و انقلاب

(۵) اشاره به «تئوری دو جنبه رویزیونیست ایتالیا» مبنی بر فرمهای تدریجی در ساختار موجود دولت بورژوازی توسط ایزار پارلمانی

(۶) کلمات که علامت تاکید از متن اصلی است. جهانی برای فتح



**بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی
و زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!**

امضاتندگان بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و

تشکلات شرکت کننده در این جنبش:

- حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ■ حزب کمونیست افغانستان ■ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) ■
- حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ■ حزب کمونیست پرو ■ حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) ■
- گروه انقلابی اترناسیونالیستی هائیتی ■ سازمان کمونیست مارکسیست - لنینیستی تونس ■
- حزب پرولتاری پوریا بنگلا ■ سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) ■
- گروه کمونیست انقلابی گلمبیا ■ حزب کمونیست انقلابی، آمریکا ■ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب و سازمانهای لیست بالا که شرکت آنها بطور رسمی توسط کمیته جنبش اعلام شده، شمار زیادی از تشکلات مستقل که در ساختن و تقویت سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی با جنبش انقلابی اترناسیونالیستی از نزدیک فعالیت می کنند.

بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان انتشار یافته است: عربی، بنگالی، چینی، کرئول، دانمارکی، انگلیسی (چاپ هند و آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کانادایی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی، کردی و ترکی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانها موجود است.

این اسناد را می توانید از نشانی مقابل تهیه کنید: BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, UK

بهای بیانیه معادل ۲ پوند، بهای زنده باد م - ل - م معادل یک پوند (علاوه یک پوند هزینه پست)

سلاح نقد

در دوران استالین چه می گذشت؟

انقلاب صنعتی استالین:

کارگران و امور سیاسی، ۱۹۳۲ - ۱۹۲۸

نویسنده: هیرواکی کورومیا

نشر کمبریج ۱۹۹۰

بهترین فرزندان سرزمین پدري: کارگران در

مقام پیشاهنگ لکتیویزاسیون شوروی

نویسنده: لین ویولا

نشر آکسفورد ۱۹۸۷

می شود که تحت فشار سیاسی «پایینی ها» و با حمایت آنها بوقوع پیوسته است. از دیدگاه مورخان غربی، استالین که تحمل انتقاد نداشت یک حکومت ترور برقرار ساخته و کسل جامعه را مبرعوب کرده بود. آنها حمایت توده ای از او را کاملاً نادیده می گیرند. مورخان تجدید نظرطلب، ادعای انقلابی بودن ندارند و نیستند. همانگونه که از اظهاریه «کورومیا» بر می آید، آنها دولت را دیکتاتوری این یا آن طبقه در نظر

فردی تصویر کرده و توده ها را صرفاً قربانیان ساکت فئودال می کنند. برعکس، «تجدید نظرطلبان» نقش نیروهای طبقاتی مختلف در شوروی سوسیالیستی را خاطرنشان می کنند و بر شماری از دستاوردهای انقلابیون شوروی انگشت می گذارند. یکی از نویسندگان که «ه» نام دارد این روند را چنین توصیف می کند: «انقلاب در آثار (تجدید نظرطلبانه) صرفاً انقلابی از بالا معرفی نمی شود، بلکه بعنوان پدیده ای تصومسر

به قلم: بی. و.

طی چند ساله اخیر، حکام اتحاد شوروی سابق کل دوران سوسیالیسم در آن کشور را علناً تقبیح کرده اند. آنها اشکال بی پرده سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را برای حاکمیت در جمهوریهای گوناگون برگزیده اند.

بازنویسی تاریخ که بقصد توجیه و تبلیغ چنین تغییراتی انجام می گیرد، یک بخش مهم از تحولات در شوروی سابق است. می خواهند ستمندگان در آن جمهوریها و سراسر جهان را قانع کنند که سوسیالیسم بمعنای شکست تمام و کمال است و هیچ گزینه ای غیر از سرمایه داری وجود ندارد. اینک دوران تزاریس را بمشابه عصری طلایی تصویر می کنند که تواناییهای نهفته عظیمی داشت اما انقلاب بلشویکی باعث اتمام آن شد و به «روزهای تیره و تاریک» حاکمیت استالین انجامید.

این تحولات اهمیت گرایش نویسی که در میان مورخان غربی پیدا شده و در محافل آکادمیک به «تجدید نظر طلبی» مشهور شده را مورد تاکید قرار می دهد. علت این نامگذاری، «تجدید نظر» در مارکسیسم - لنینیسم نیست. بلکه آنها به تجدید نظر در نوعی تاریخ نگاری که «منطبق بر تئوری توتالیتاریسم» است، پرداخته اند. این نوع تاریخ نگاری سالیان سال در غرب تسلط داشته است. (۱) مورخان که به تئوری توتالیتاریسم معتقدند، اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین را تحت اراده آهنین و استبداد مطلقه





تصویر بالا: ۱۹۲۹، کارگران برای کمک به امر کلکتیویزاسیون به روسیه می‌روند. بر پرچم آنها چنین می‌خوانیم: پیش سوی انجام کلکتیویزاسیون در منطقه قفقاز شمالی، کولاه‌ها را بستانه یک شعله نابود کن!

تصویر پایین: دهه ۱۹۲۰، نوده‌های منطقه فرمانه (شامل ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) به هنگام کشیدن کتال آبیاری. نوای موسیقی کرنا و دهل به کار آنها آشک می‌بخشد.

نمی‌گیرند بلکه عرصه‌ای می‌بینند که هر یک از طبقات به درجه‌ای در آن اعمال نفوذ می‌کند. هدف «تجدید نظرطلبان» از تاریخ‌نگاری این نیست که چگونگی غلبه بر جامعه سرمایه‌داری را تحلیل کنند. آنها می‌گویند به دیدگاهی وفادار بمانند که جامعه را جمع منابع اجتماعی مختلف و اغلب متخاصم جلوه می‌دهد. به‌فایده آنها، این الگو از تاریخ، حقیقت را بیشتر از مکتب مسلط توتالیتاریستی منعکس می‌کند. اما مکتب تاریخ‌نگاری «تجدید نظرطلب» علیرغم دیدگاه اساساً انحرافی



حمایانش، نگرشی نو از بسیاری وقایع مهم در ساختمان سوسیالیسم در شوروی ارائه می‌دهد. نوشته حاضر به دو کتاب در این زمینه می‌پردازد که اخیراً منتشر شده است.

«بهترین فرزندان سرزمین پدری» نوشته «لد ویولا» شرح کارزاری است که در سال ۱۹۲۹ با فراخوان حزب بلشویک براف افقاد. هدف این بود که ۲۵ هزار کارگر را بشماره نیروی ضربت پرولتری به روستا بفرستند تا کلکتیویزه کردن کشاورزی را به پیش برند. «ویولا» یک تصویر کلی مختصر از اوضاع اقتصادی شوروی در آن زمان عرضه می‌کند و نشان می‌دهد که از نظر افراد شرکت‌کننده در کارزار کلکتیویزاسیون، این کارزار برای ادامه انقلاب بلشویکی واجب بود. این بویزه در مورد کارگران فعال سیاسی صدق می‌کند که از سنگرهای تاریخی انقلاب اکثراً برخاسته بودند. این افراد که به «۲۵ هزاری‌ها» مشهور شدند، آگاهانه خود را حامل آگاهی پرولتری به میان توده‌های دهقان در مناطق عقب‌مانده روستایی می‌دیدند. هدف آنها، اتحاد با دهقانان انقلابی، کمک به رهبری مبارزه آنها در راه ساختمان سوسیالیسم و آفرینش دنیایی نوین بود. کارزار «۲۵ هزاری» در پی بحران عظیمی براف افقاد که طی سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ اتحاد شوروی را در بر گرفت. علی‌رغم برداشت خوب محصول، میزان غله‌ای که به شهرها فرستاده می‌شد ناگهان کاهش یافت. به‌علاوه، جمعیت شهر پرست و بره افزایش نهاده بود. برخلاف انتظار اکثر بلشویکها، انقلاب در سراسر اروپا براف نیفتاد، در عوض خطر برپایی جنگ دوباره مطرح شد. در حالیکه برخی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از انقلاب دست شسته و در پی سازش با نظم کهن بودند، بخش مسلط حزب به رهبری استالین مصمم بود که به پیش راه بگشاید. سوسیالیسم را بسازد، قدرت اقتصادی و نظامی شوروی را ارتقا دهد و در صورت بروز جنگ، رسیدن غله به ارتش سرخ را تضمین کند.

در آغاز، رهبری حزب کوشید از فریق انکا به مقامات روستایی که از قبل بر سر کار بودند، انقلاب را به روستاها ببرد. اما این تلاشهای اولیه ناکام ماند. کارزار «۲۵ هزاری‌ها» از دل این شکست سر برآورد.

اگرچه «۲۵ هزاری‌ها» از حمایت رهبری

حزب برخوردار بودند اما شرایط محلی غالباً دشوار بود. در سال ۱۹۲۶ از هر ۴۰۰ روستایی فقط یک نفرشان بلشویک بود. اغلب این بلشویکها، اعضای جدید بودند که در دوره «نپ» به حزب پیوسته بودند. آنها نه فقط به لحاظ سیاسی بی‌تجرب بودند، بلکه بسیاری‌شان دهقانان صرفی بودند که در واقع برای حفظ موقعیت ممتاز خود در روستا به حزب پیوسته بودند.

فراخواندن کارگران پیشرو برای اعزام ۲۵ هزار نفر از صفوف خود به روستا که در آغاز اختلاس رفت کارزاری یکی دو ساله باشد، بخشی از تلاش برای بر هم زدن بساط محافظه‌کاران در روستا و بسیج پایه اجتماعی پرولتری حزب بود. نقطه اوج کارزاری توده‌ای که در کارخانه‌ها براف افقاد انتخاب کارگران بود. شمار داوطلبان اعزام به روستاها چندین برابر تعداد مورد نیاز بود. کارخانه‌ها این کارگران را تا مین می‌کردند و می‌کوشیدند به لحاظ مادی و معنوی از آنها حمایت کنند. از بین مدیران کارخانه‌ها که همگی عضو حزب کمونیست بودند، تعداد اندکی از کارزار حمایت کردند. اما بسیاری در مقابلش مقاومت کردند. آنها نیز با نیاز صنعتی کردن سریع که بخشی از برنامه بنیانه اول بود مواجه بودند و بعقیده «ویولا»، به حاضر بودند تعدادی از بهترین کارگران و فعالین خود را از دست بدهند و نه به پای کارزار سیاسی مهمی بروند که از این مجزا باشد. خیلی از آنها آشکارا از این بحث می‌کردند که سهمیه کارگرانی که از آنها خواسته شده خیلی بالاست.

بعضی‌هایشان نیز تاکتیکهای مختلفی را بکار بستند و کوشیدند جوانان بی‌تجربه و نیتخته که هیچ تعهد سیاسی خاصی برای پیشبرد این وظیفه پیچیده و خطرناک نداشتند را اعزام کنند. مقالاتی در مطبوعات به چاپ می‌رسید که از امکان برخورد خصمانه روستائیان با کارگران اعزامی می‌گفت - و مسلماً قصد از چنین اظهاراتی تشویق کارگران به شرکت در این کارزار نبود.

نیروهایی حزب بلشویک تحت رهبری استالین برای فاتح آمدن به این مقاومت، اجرای کارزار و سپس حمایت از کارگران اعزامی، به بسیج توده‌ای (از پایین) دست زدند. آنها کارگران را بر مبنای منافع شخصی بسیج نمی‌کردند: شرایط زندگی در روستا خیلی بدتر از شهر بود. کاهش فوری و قابل توجه دستمزده و افت شرایط معیشت منجر به خوراک و فعالیت فرهنگی و اشتالهم در انتظار «۲۵ هزاری‌ها» بود.

وقتن آنها به روستا دلایل دیگری داشت: اغلب داوطلبان از صفوف رزمندگان جنگ داخلی علیه سربزوزاری و ارتشهای مداخله‌گر، و از فعالین سیاسی سالهای بعد از آن بودند. آنها خود را وقف آرمانهای مارکسیسم - لنینیسم و حزب کمونیست کرده بودند. «ویولا» از کارگری بنام «ف. ز. دروژد» اهل «روستف» مثال می‌آورد. او برای کارگران همسگر خود در کارخانه توضیح داد که چرا بعد از خدمت در جنگ داخلی اینک وظیفه نبرد در راه کلکتیویزاسیون را نیز بدوش می‌گیرد. «من یک پارتیزان قدیمی هستم. در گذشته، بی‌آنکه لحظه‌ای دچار فکر و تردید شوم، خانواده ام را رها کردم و برای دفاع از حزب و دولت شوروی به جنگ رفتم. حالا که شمار کلکتیویزه کردن کامل منطقه قفقاز شمالی طی یک تا یکسال و نیم» جلو گذاشته شده، من با رضایت خاطر به روستا می‌روم تا بار دیگر وظیفه خود را در قبال حزب و دولت شوروی انجام دهم.» «ویولا» به ناخروستی بسیاری از کارگران طی دوران «نپ» (سیاست اقتصادی نوین) اشاره می‌کند. «نپ» به عقب‌نشینی موقت در اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ ارتباطی می‌شد که لنین در مواجهه با ویرانیهای ناشی از مداخله امپریالیستی علیه دولت نوپیدا انقلاب، فراخوانش را داد. «نپ» تا حدی اجبار سرمایه‌داری در شهرها و بویزه در روستاها که بلشویکها کماکان توان دگرگون کردن موثر جامعه و اقتصاد را نداشتند، مجاز شمرده. بعد از ارائه سیاست کلکتیویزاسیون، کارگران می‌دیدند که مجدد در موضع تعرض قرار گرفته اند و می‌توانند از طریق بردن انقلاب در بین دهقانان بویزه دهقانان فقیر، به تقویت آن بپردازند. کارگران قدیمی از ۶۰ سال به بالا داوطلب شدند و به سایرین یادآوری کردند که چگونه در صف مقدم جنگ داخلی نبرد کرده اند. آنها بدین ترتیب کارگران جوان را تشویق کردند که در صفوف مقدم بایستند و جای آنها را پر کنند. کارگرانی که با روستا آشنا بودند نیز به سخن درآمدند. یکی از آنها اعلام کرد: «خود من از میان دهقانان آمده‌ام. سالیان سال نه فقط شاهد زندگی دهقانان بودم، بلکه خود طعم تمامی خرافاتی که ذهن جاسعت دهقانی کهنسال قبل از انقلاب را پر کرده بود، چشیده‌ام. بنظر من راه خلاصی دهقانان از این شرایط فلاکت بار، پیوستن به مزرعه کلکتیور است.» «۲۵ هزاری‌ها» خود را کمکی ضروری برای نیروهای ضعیف حزب در مناطق روستایی می‌پانفتند. کمکی بی‌چون

و چرا برای تضمین اینکه کلکتیویزیسیون به پیش برده شود و شهرها و خود انقلاب به محاصره نیروهای بورژوازی روستا در نیایند و خفه نشوند. اما آنها خود را صرفاً یک ضامن و اهرم فشار انسانی برای اجرای سیاست حزب نمی دیدند. «۲۵ هزاری‌ها» خود را از فرنگ و گاهمی کسوفیستی می یافتند که علیه بیسواد، اعتیاد به الکل و بی انضباطی مبارزه کرده و بطور کلی چشم نواهی تاکنون دور از دسترس را به انقلاب باز می کند. اگرچه بسیاری از آنها عملاً به شهر بازگشتند اما بسیاری نیز در آنجا اقامت گزیدند و زندگی نوینی را در میان دهقانان آغاز کردند.

کارگران علی‌رغم محرومیت‌های مادی، خصومتها و خطرانی که از جانب کولاکهای دشمن (دهقانان مرفه) تهدیدشان می کرد به روستا رفتند. بسیاری از آنها بقتل رسیدند، صدها نفر از آنها توسط کمیته‌های حزب در روستا که تحت رهبری قشر ممتاز دهات و نوکران آنها بود مورد ضرب و شتم قرار گرفته، دستگیر و از حزب تصفیه شدند. بسیاری اسیر گرسنگی شدند، و برقع‌های آنها در شرایط بسیار دشوارتر از زندگی در شهر قرار گرفتند. با وجود این، اکثریت «۲۵ هزاری‌ها» بر کلکتیویزیسیون پایدار ماندند و آن را به پیش بردند. آنها متحدان خود در روستا، که عمدتاً دهقانان فقیر و آموزگاران و جوانان بودند را بسیج کردند.

پنجا باخطر فداکاری‌های دهاکارانه همین انقلابیون پرلتر بود که برای نخستین بار در تاریخ بشر، کشتگران زمین را از چنگال مالکان خصوصی که برای چندین و چند نسل اراضی را تحت کنترل خود داشتند، خارج کردند. این یک پیروزی تکان دهنده و حقیقی بود که الهامبخش میلیونها کارگر و دهقان در سراسر جهان شد، بدانان امید بخشید و تسلیم طلبی آن دسته از رهبران حزب شوروی نظیر ترسکی و بوخارین که مدعی بودند کسوفیستی در این زمینه ناممکن است را بخوبی افشا کرد. همانگونه که مائو بعداً مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، اشتباهات جدی بواقع در جریان این کارزار رخ داد. زمانی که رویزیونیستها در دهه ۱۹۵۰ قدرت را غصب کردند، مزارع کلکتیو دولتی را به ابزار رنج و تحقیر تبدیل کردند. و بر مبنای تحلیل مائو، علی‌رغم اینکه کلکتیویزیسیون در اتحاد شوروی یک پیروزی بزرگ بود اما وسیعاً شیره دهقانان را کشید. این امر را باید بخشی از سیاست تأکید بیش از حد بر صنایع

ستگین به زیان کشاورزی و صنایع سبک، محسوب داشت. اما بروز این خطاها از جانب استالین و انقلابیون شوروی به این واقعیت هم مربوط می شد که آنها نخستین گام راهگشا را در این مسیر برمی داشتند. همین گامهای راهگشا مبنای آموزش و پیشرفت مائو و رفقای چینی به سطحی بهتر و عالیتر شد.

«انقلاب صنعتی استالین» به قلم «هیرواکی کورویسا» اثری درباره تاریخ اقتصاد است. در این کتاب، واقعاتی جمع آوری شده که به سادگی قابل دسترسی نیست. این اثر کانون توجه خود را برنامه پنجاهه اول در اتحاد شوروی (۱۹۲۲ - ۱۹۲۸) قرار داده و بویژه به نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن می پردازد. «کورویسا» مختصراً شرایط عینی موجود در زمان تصمیم‌گیری به خاتمه «نپ» و آغاز تعرض در راه صنعتی کردن و کلکتیویزیسیون را برمی شمارد. در آن دوره، تنش بین المللی بالا گرفته و رهبران شوروی بیش از پیش نگران احتمال مداخله مجدد امریالیستها بودند. همانطور که بالاتر اشاره شد، بحران غله در سالهای ۲۶ - ۱۹۲۷ برای اتحاد و استالین و کسانی که مصمم به پیشروی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بودند را با مصاف حاد می مواجه کرده بود. این عوامل به بحران اعتماد در رژیم انقلابی پا داد.

«کورویسا» در پی آن نیست که یک جمع بندی کلی از دوره برنامه پنجاهه اول ارائه دهد. کتاب او به تشریح نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن محدود می شود. ارزیابی وی از آن دوره، بدرستی از مخرقاتی که توسط مکتب تاریخ نگاری «توتالیترستی» تولید شده و سرکوب روشنفکران ارتجاعی و کولاکها را منعکس می کند، فاصله می گیرد. «کورویسا» پنجمی زنده نشان می دهد که نه فقط سیاستهای استالین از حمایت قابل توجه توده‌ها برخوردار بود بلکه پاسخی به احساس ناخرسندی عمیق اقشار گسترده‌ای از جامعه خاصه پرولترهای جوان از دوره «نپ» نیز بود. مائو به آن دوره، از زاویه مبارزه حاد طبقاتی در جامعه شوروی می نگرد و این کارزار را عاجل و ضروری ارزیابی می کند.

اما حزب برای پیشبرد این تعرض روی چه کسانی حساب باز کرد؟ انقلابیون هرگز پیش از آن با چنین مشکلی مواجه نشده بودند. اینک موفقیت انقلاب به معضلات نوینی پا داده بود؛ کارگران قدیمی اغلب به کارخانه‌های که دستمزد بالاتر و مشاغل ماهرانه‌تر داشتند منتقل شده و از همان

موفقیت مشابه رهبران شناخته شده برخوردار بودند. تقریباً تمام بخش مدیریت کارخانه‌ها از اعضای عالی‌رتبه حزب کمونیست تشکیل شده بود. آیا آنها حاضر بودند جنبشهای توده‌ای که برای ساختمان سوسیالیسم الزامی بود را رهبری کنند؟ پروژه‌های عظیم صنعتی که صدها هزار جوان بیکار شهری و مهاجران جوان روستایی را درگیر می کرد براه افتاد. در صف مقدم پروژه‌های غول‌آسای ساختمان سوسیالیسم، جنبشهای ضریتی قرار داشت که نوک پیکان آن را اغلب جوانان تشکیل می دادند. در آن زمان، سیاست آنچنان که امروز انقلابیون منکست تصور کنند روشن نبود؛ جنبشهای ضریتی بمعنای افزایش مداوم معیارهای تولیدی بود، و این اغلب با ناراضی‌های جنبشهایی از خود کارگران بویژه مستر‌ها و کارگران ماهرتر و منجمله بسیاری از رزمندهگان قدیمی انقلاب و جنگ داخلی رویور می شد.

بخشی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در صف مقدم این جنبش قرار گرفته بودند، اما اغلب جوانانی که در کارخانه‌ها کار می کردند تازه از روستا آمده بودند و تجربه مبارزه طبقاتی و زندگی صنعتی را نداشتند. کارگرانی که حزب به آنها متکی بود به این جوانان با سوء ظن می‌نگریست. مائو یکی از رهبران حزب چنین می‌گفت: «کارگران جوانی که از روستا آمده‌اند، کارخانه را می‌بلندک طبقه کارگر، مایلکی که از چنگال سرمایه‌داران بدر آورده شده نمی‌دانند. آن را مخلوق پرولتاریا که توسط دولت شوروی برپا شده نمی‌بینند. بلکه کارخانه را محلی می‌دانند که در آنجا می‌توانند درآمد اضافی بدست آورند و بکار زراعی خویش بزنند.

با وجود این، خویشی حزب به این جوانان بویژه به جوانانی که از دل طبقه کارگر برخاسته بودند، اعتماد بسیار کرد. استالین جوانان کومسومول (سازمان جوانان حزب) را فراخواند که «در صف مقدم» جنبش صنعتی کردن جای گیرند. و آنها چنین کردند. یک مهندس آمریکایی در رژیم شوروی علی‌رغم اینکه علاقه‌ای به رژیم شوروی نداشت، در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است: «امروز یک ناظر می‌تواند سادگی خیزش اصلی که بر مبنای آمال مسیحایی و فداکاری انقلابی براه افتاده و رهائی مشتاقانه از افسردگی «نپ» یا اهداف محدود و بسا راحت‌طلبی‌های خرد بورژوازیان را نادیده بگیرد... شور و هیجان عظیمی در بین بخشی از نسل اول بعد از انقلاب بویژه در

بین آن دسته از دهقانان و کارگران کارخانه که سابقاً موقعیتی پایینتر از بقیه داشتند برانگیخته شده بود. برای آنها هدف از این مصاف جدید صرفاً ارتقای موقعیت شغلی خودشان نبود بلکه آفرینش جامعه نوین بود که تاکنون سابقه نداشته و در آن بیعدالتی و نابرابریهای بازمانده اجتماعی محو شده و به اتحاد پروتاریا و کل خلق می انجامد.

جنبشهای ضرزی و نشستهای برنامه ریزی کارگران شاهد حضور کارهای حزب در کارگاهها جهت بسیج کارگران بود تا بتواند از سطوح تعیین شده در برنامه مرکزی فراتر رود. مدیران کارخانه هر چند اکثریت قریب به ائتلافشان از اعضای حزب بودند اما در بسیاری از موارد مقاومت می کردند و مصافهای جدیدی را به ناگزیر در برابر جنبشهای توده ای مطرح می کردند. زمانی که کارگران بر مضامین کردن میزان تولید پافشاری کردند، آنها از کجا باید مواد خام جدید بدست می آوردند و چگونه باید بهایش را می سپرداختند؟ نقش اتحادیه های کارگری چه بود که قرار بود از شرایط کارگران دفاع کنند؟ بسیاری از مدیران از اوقات که در نشستهای مداوم کارگران از دست می رفت و بطور متوسط نصف روز را شامل می شد، شدیداً گله داشتند.

بعقیده «کوروویا» خیزش شورانگیز انقلابی در اتحاد شوروی، با خود رشد گرایشات تساوی جویانه را به همراه آورد. گروه های کمک متقابل و سایر اشکال کار کلکتیو توسط کارگران ایجاد شد. منجمله در دوره معدنی یک «نظام بریگادی» تشکیل شد که شامل گروه های گسترده ای بود که مهارتهای گوناگون را در بر می گرفت. آنها فعالیت و دستمزدهایشان را بهم می آمیختند و سپس بطور برابر این دستمزدها را تقسیم می کردند. برای مدتی تفاوت دستمزدها در سراسر جامعه شوروی کاهش یافت و در بسیاری از کارخانجات، کارگران ماهر معادل کارگران غیرماهر حقوق می گرفتند. «کوروویا» بدین اشاره دارد که این تحول از یک دیدگاه بازاری، غیرقابل فهم بود. زیرا در بحبوحه کمبود بازار کار ماهر صورت می گرفت. روند تعادل دستمزدها به عقیده «کوروویا»، «آهنگ قهرمانانه نبرد علیه حرکت خودروی بازار» را داشت. یک منبع پشتیبانی از این سیاستهای تعادلی، به عقیده «کوروویا» دیدگاه استالین بود که معتقد بود این تساوی گری، هسته مرکزی طبقه کارگر را از خطر ناشی از اشرافیت کارگری در امان می دارد.

با وجود این، گرایشات تساوی جویانه به مشکلات نوین پا داد. بسیاری از کارگران ماهر بسادگی به جانب کارخانجاتی روان شدند که جنبش انقلابی در بین کارگران توان کمتری داشت و نتیجتاً تساوی جویی ضعیفتر بود. بنابراین آنها می توانستند دستمزدها و شرایط کاری بهتری را دیکته کنند. این امر بطور جدی باعث اختلال در تولید شد. و در نهایت رهبری حزب چنین نتیجه گیری کرد که حفظ سیستم بریگادی غیرممکن است.

مانتوخته دود در جمع بندی از ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی خاطرنشان کرد که هر چه زمان می گذشت استالین کمتر به توده ها اتکا می کرد. «کوروویا» مارکسیست نیست. تحلیل او مسلماً از تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی که در آن انقلابیون چین توانستند بسیاری از خطاهای انقلابیون شوروی را تصحیح کنند، بهره نبرده است. با وجود این، جزئیاتی که «کوروویا» بدست می دهد هم، نشانگر کارهایی است که واقعا از جانب رهبران و توده ها در شوروی انجام شد تا بید تحلیل مائو است. یکی از این موارد، ارزیابی «کوروویا» از سیاست مدیریت تک نفره است.

بدون شک استالین می دانست که برای راه گشودن به صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون، جامعه شوروی نبرد کند. او برای چنین نبردی آماده شده بود. نمونه اش را می توان در توییح بیرحمانه مدیران و سایر کسانی دید که در برابر ابتکارات کارگران در امر برنامه ریزی جنبش ضرزی کارگران و اسلوب رقابت سوسیالیستی، مقاومت می کردند. در این مورد، استالین چنین گفت: «رقابت سوسیالیستی در عمل، جلوه ای از انتقاد از خود انقلابی توده ها است که از ابتکار عمل خلاقانه میلیونها کارگر سرچشمه گرفته است...» خطر بوروکراتیک مشخص و پیش از هر چیز در مانع تراشی در برابر شور و شوق، ابتکار عمل و فعالیت مستقلانه کارگران تبلور می یابد. منبع عظیمی که در اعصاب نظام ما درون طبقه کارگر و دهقان وجود دارد را پنهان می کند و نمی گذارد که از این منابع در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی ما در داخل و خارج کشور استفاده شود. اگرچه استالین سکندار مردم شوروی در دریائی ناشناخته بود و نوعی از تحول اقتصادی را به پیش می برد که در تاریخ سابقه نداشت، اما وی بطور فزاینده به شیوه هایی اتکا می کرد که در تضاد با هدف مبارزه وی قرار داشت. یک جنبه

مهم از این روشها سیاست مدیریت تک نفره بود. بنظر می آید که استالین این سیاست می دید که وی این را بنویه خود وجه اساسی صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون سریع به قصد تقویت بنیه جنبش اتحاد شوروی به حساب می آورد. بنظر

بنگیز در این پروژه سر بلند می کرد. اما اسلوب مدیریت تک نفره که بین کارگران و مدیریت کارخانه ها فاصله می انداخت، تنها راه حل ممکن برای چنین مشکلی نبود. حزب کمونیست اتحاد شوروی می گوید از طریق یک سیستم «کنترل کارگری» نوعی تعادل با مدیریت تک نفره ایجاد کند. کنترل کارگری آنگد موثر بود که اغلب، اعتراض مدیران را برمی انگیزد. زیرا اغلب چنین بود که کارگران از طریق «نشستهای پر آشوب» خود که در آنها طرح های تولید و غیره را ارائه می دادند، روال عادی امور را بر هم می زدند. بر مبنای شواهدی که «کوروویا» ارائه می دهد، از جانب کارگران اعتراض مستقیم و گسترده ای نسبت به افعال مدیریت تک نفره ابراز می شد. مانوخته دود سیاست مدیریت تک نفره را یک اشتباه ارزیابی کرد و از این بحث کرد که «باید یک خط تمایز اساسی بین قوانین حکام بر موسسات سوسیالیستی یا موسسات سرمایه داری وجود داشته باشد». در واقع چینی ها در جریان انقلاب فرهنگی، کمیته های انقلابی را بوجود آوردند که ترکیب افراد در آنها شامل نمایندگان منتخب «بایین» بود. برخی اوقات آنها از نمایندگان حزب، ارتش و توده ها تشکیل می شد و یا گاه، ترکیب پیر، میانسال و جوان را در بر می گرفت. این کمیته ها ویژه، شامل سرخ و متخصص بود که سرخ در آن عامل تعیین کننده بود. کمیته ها تجارب گوناگون را برای هدایت کارخانه ها، مدارس و سایر موسسات به هم آمیخت و مورد استفاده قرار می داد. علاوه کمک می کرد که تقسیم کار بازمانده از جامعه طبقاتی بهم بخورد و شور و شوق توده ها برانگیخته و سازماندهی شود.

حمایت استالین از مدیریت تک نفره بخشی از گرایش در حال رشد در صفوف رهبری شوروی بود. اتکا آنها به توده ها روز به روز کمتر می شد. این گرایش بعدها نتایج منفی و خصمی بسیار آورد. حتی در لحظات پر شور برنامه پنجساله اول و تعرض کلکتیویزاسیون، تبلور چنین گرایشاتی را می شد دید. «کوروویا» نه

توجهی از ناظران عینی نظیر «آنا لوییز استرانگ»، «موریس هیندسون»، «دوران»، دکتر «نورمن اسپین» و سایرینی که در آن دوران به گوشه و کنار اتحاد شوروی سفر کردند، ماجراهای پیشامری را نقل می‌کنند که نشان می‌دهد کارگران و دهقانان در روسیه عقب مانده چه معجزاتی آفریده‌اند. شرح این مشاهدات در کتابهایی آمده که البته امروز دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند. واقعیت اینست که وقتی قدرتهای پیشرفته امپریالیستی در آلمان، انگلستان، فرانسه و آمریکا در بحران بزرگ دست و پا می‌زدند و میلیونها نفر در این شروتندترین کشورهای جهان بی‌خانمان شده و لقمه نانی گدایی می‌کردند، کشور سابقا عقب مانده اتحاد شوروی شاهد سرزمینترین توسعه اقتصادی در قرن بیستم بوده و شیوه کهن زندگی در آنجا درگونی می‌شد. توده‌های چین تحت رهبری مائو با تصحیح اشتباهات استالین و مردم شوروی توانستند بسیار بیشتر از آنها در مسیر کمونیسم پیشروی کنند. در واقع پیشرفت چینی‌ها فقط با استناد بر شاه‌های چند نسل از مردم شوروی که حقیقتا دست به کار ساختن جهان بر شالوده‌ای نوین شدند، میسر شد. ■

توضیحات:

۱) در فصل ششم از کتاب «دیموکراسی، آیا نمی‌توانیم چیزی بهتر از این برپا کنیم؟» (شیکارو، انتشارات بنر ۱۹۸۶) به قلم باب آواکیان، صخر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، تنشوی «دولت توتالیتر» و شیوه‌ای که تئوریسینهای غرب و بیزه سوسیال‌دمکراتها از آن بعنوان «یکی از سلاح‌های عمده ایدئولوژیک امپریالیسم غرب در تقابل با بلوک شوروی» بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده‌اند. مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در واقع چیزی پشابه «دولت توتالیتر» هرگز وجود نداشته است. آواکیان اصول عمده این تنشوی را چنین بر می‌شمرد: «دولت توتالیتر» بر تئور هم‌جاگستر استوار است. هدف آن تسلط بر جهان و کنترل بر تمامی عرصه‌های زندگی است. آواکیان نشان می‌دهد که این تنشوی به چه طریقی در تنشوی امپریالیسم خدمت کرده است. این تنشوی بیزه تقسیم جامعه به طبقات و نقلی که دولت پشابه نهاد حاکمیت یک طبقه بازمی‌کند را پنهان می‌کند.

۲) مائو بطور مشخص تاکید یکجانبه استالین بر صنعتی و مدرنیزه کردن را مورد انتقاد قرار داد. او این مسئله را بطور مفصل در کتاب «تقدیر بر اقتصاد شوروی» (چاپ ماتللی ریویو ۱۹۷۷) مورد بحث قرار می‌دهد. موضوع ماترینیسم در این زمینه بطور فشرده در «بیاناته جنبش انقلابی اترانسواونیالیستی» آمده است.

۱۹۳۰ آماده شده بودند که از هر شکست مهم «گروه استالین» برای غصب قدرت استفاده کنند. برای مثال، «ک. پ. رادک» که یکی از اعضای دفتر سیاسی بود، در مورد سیاست تعرضی صنعتی کردن چنین اظهار داشت: «اگر از شتاب این تعرضی عمومی کاشته نشود به چیزی می‌انجامد که آن را به اصطلاح نتیجه مارش وروش می‌نامیم.» (منظور کارزاری است که طی جنگ انقلابی داخلی برای افتاد و استالین هم در آن درگیر بود و به شکست جدی ارتش سرخ انجامید.) دیگران فکر می‌کردند که ناکامی سیاست استالین و سر بلند کردن جریان راست واقعا یک نتیجه از پیش معلوم است. «کوروسییا» نشان می‌دهد که این خطوط راست‌روانه در سطوح مختلف حزبی از حمایت گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند. برای مثال، در نشست «کارگران حزبی در جبهه مائو» به سال ۱۹۳۲، حمایت آشکار گسترده‌ای از این پیشنهاد بعمل آمد که نیروی محرکه سود باید دوباره به عامل تعیین‌کننده در امور مالی دولت شوروی تبدیل شود. و کسانی که از این پیشنهاد حمایت می‌کردند ظاهرا کارگران پیشرو سیاسی در بخش مالی بودند!

«کوروسییا» در جمعبتدی از دوران برنامه پنجماله اول به این نکته می‌رسد که مورخان غرب به بطور جدی به نقش فعال ایدئولوژی و امور سیاسی در سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی کم‌بها داده و بدین ترتیب بر خصالت یکدست جامعه شوروی تاکید بیش از حد می‌گذارند: «استالین نه تنها کل ملت را بسیج نکرد، بلکه حتی آن را دچار تفرقه ساخت. استالین برخلاف «رویت» (یکی از اصلاح‌گران در دوره سابق جنگ جهانی اول) که در پی یک حکومت مطلقه قدرتمند بود که نیازی به اتکا به هیچ طبقه خاصی نداشته باشد و فرای تمامی طبقات بایستد، عامدانه در پی جلب حمایت حوزه‌های سیاسی مشخص، کمونیستها، کومسومول‌ها و کارگران صنعتی از طریق برانگیختن آنها علیه کسانی بود که ادعا می‌شد دشمن طبقاتی هستند.»

نسل بعدی انقلابیون که توسط مائوتسده دین رهبری می‌شدند در عین حال که از خدمات استالین دفاع می‌کردند انتقاداتی جدی از خط راهنمای این کارزارهای عظیم بعمل آوردند. (۲) علیرغم همه اینها، کارزارهای فوق‌الذکر دستاوردهای عظیمی در ساختن سوسیالیسم بحساب می‌آیند که توسط مردم شوروی حاصل شده اند. تعداد قابل

قسط نشان می‌دهد که علیرغم مقاومت بسیاری از کارگران، مدیریت تک‌نفره اعمال می‌شد، بلکه قطعه‌کاری و انگیزه‌های مادی و سیاستهای مشابه دیگر، روز به روز بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بعلاوه خیزش کارگران در برنامه پنجماله اول، علیرغم اینکه از روحیه انقلابی اصیلی برخوردار بود و دستاوردهای انقلابی اصیلی داشت، از آغاز، تولید را کانون توجه خویش قرار داد و بنابراین محدود شد. برای نمونه، میلیونها کارگر حقیقتا در صفوف مدیران و کارگران علمی و فنی جامعه نوین جای گرفتند. این امر بسیاری از ناظران آن دوره را حیرت‌زده کرده بود. اما این امر آسان به پیش رفت که نتوانست تا حد امکان به ریشه‌های تقسیم کار جا افتاده در جامعه ضربه بزند. بنابراین اگرچه می‌توان گفت که کارگران آن نسل تقریبا در همه عرصه‌های جامعه به صحنه آمده بودند، اما اینکار به میزان زیادی از طریق جدا شدن آنها از طبقه کارگر انجام گرفت. با عبارت دیگر، از طریق انتقال آنها به سطح بالاتر در تقسیم کار اجتماعی. این نظریه که از طریق تبدیل فزاینده کارگران به مدیر، دانشمند و امثالهم می‌توان بر تقسیم کار فائق آمد، با این دیدگاه موکد استالین همراهِ شده که ساختن سوسیالیسم بمعنای رشد نیروهای مولده است. عظیمترین مصاف در انتظار مائوتسده دین و انقلاب فرهنگی بود تا به تدریج ریشه‌های واقعی تقسیم کار اجتماعی که مشخصه جامعه طبقاتی است را دریاوند. آنها این امر را از طریق بسیج توده‌ها جهت شناخت و تغییر رونای به انجام رساندند.

برای مثال در انقلاب فرهنگی، جوانان محصل را فراخواندند تا به پرستا رفته و نه فقط دانش کتابی خود را به میان دهقانان بیزند، بلکه همستر از آن، از دهقانان بی‌سوزند که چه دانشی مورد نیاز است و برای چه کسی و چه هدفی باید آموخت.

«کوروسییا» با جدا شدن از مکتب «توتالیتریستی» تاریخ معتقد است که مبارزات مهمی در صفوف بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ ادامه داشته و موفقیت «گروه استالین» (به گفته او) به هیچ وجه امری حتمی نبوده است. او به قدرت مخالفان استالین که اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ در اتحادیه‌های کارگری و موسسات دیگر، نخست حول ترسکی و سپس حول بوخارین گرد آمده بودند، اشاره می‌کند و این احتمال را جدی می‌گیرد که آنها حتی در اوایل دهه

دو سال خطر... بقیه از صفحه ۲۴

ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم .
لنینیسم ، مائوتسیم بود. حکام ارتجاعی
گمان می کردند که می توانند با کشتار و
سرکوب و ترور، آتش جنگ خلق را به
سادگی خاموش کنند. اما همانگونه که
قانون علم و تجربه تاریخی به اثبات
رسانده، کشتار آتش انقلاب را به
خاموش نکرده بلکه بر آن نفت پاشیده
است. عمل منفی تروریسم دولتی، نتیجه
مشیتی برای تکامل انقلاب خلق داشت.
تروریسم دولتی، نقاب به اصطلاح
دمکراسی، قانون اساسی و حقوق بشر را از
چهره دولت ارتجاعی برداشت و به توده
ها کمک کرد که خصلت فاشیستی دولت
را بشناسند. حرکت سرکوبگرانه فاشیستی
طی یک سال نه فقط بحران درون دولت
حاکم را برسرآورد، بلکه بدان عمق
بیشتری بخشید. آنها بعد از یک سال
سرکوب دریافته اند که موج عظیتری از
علاقه و همکاری مردم با جنگ خلق سر
پلند کرده است. هزاران نفر جای صدها نفر
را گرفته، و صدها هزار جایگزین هزاران
شدند! آنها دریافته اند که جنگ خلق را به
سادگی نمی توان نابود کرد؛ آنها دریافته
اند که این نوع بنیاد نوینی از جنگ است.
به سوازت وخامت بحران درون دولت
پویسیده طبقه ارتجاعی، جنگ کبیر خلق
تضادهای میان فرانسویها سیاسی مختلف
را تشدید کرد. در بین پاندهای مختلف
درون مجلس که پشایه نوکر غارتگران
امپریالیست و توسعه طلب گوناگون عمل
می کنند، روند مانورهای قدرت بالا گرفت.
بر ستر چنین بحرانی، و بلافاصله بعد از
جشن نخستین سالگرد شکست دهندگان
خلق و آغاز سال دوم، یک انقلاب جدید
درون دولت ارتجاعی برپا شد. این انقلاب
فصاد، عوامفریبی، نوکر صفتی و پویسیدگی
عربان را به نمایش گذاشت. حکومت جدید
که مردمان حزب کمونیست متحده نپال (م .
ل) در آن شرکت، جستند و رهبری آن
بندست قصابان پانچایاتانی بود، حتی
کاریکاتوری از دستاوردهای محدود جنبش
تاریخی مردم در سال ۱۹۹۰ هم نبود. این
حکومت استراتژی جدید سرکوب را با
توجه دیپلماتیک علیه جنگ خلق در هم
آمیخت. بر مبنای این استراتژی، حکومت
ابتدا اعلام کرد که جنگ خلق یک
«مسئله سیاسی» است و می توان آن را
از طریق «گفتگو» حل کرد. این در حالی
بود که در عمل تدارک سرکوب شدیدتری را
می دیدند. آنها کمیسیونهای مختلفی برای
این کار برپا کردند که مشخص ترین آن
کمیسیون اطلاعاتی بود. مردم توفته همه
جانبه حکومت نوین را زمانی دریافته اند که

آنها تصمیم به تصویب یک پروژه ضد
تروریستی گرفتند و کوشیدند ارتش را حتی
به مناسلی بفرستند که هیچ تغییری در
شرایط عینی آنجا صورت نگرفته بود.
حزب با اتکا، به آموزه های م . ل . م .
و اصل جهاتشامل تکامل جنگ انقلابی و
ویژگیهای جنگ خلق در نپال، پیشاپیش
اسکان بسیج ارتش دشمن علیه جنگ خلق
را دریافت. حزب برای مقاومت در برابر
آن، کل بدنه خویش، رزمندگان، و توده
هارا به درجه معینی آماده کرده بود. این
کار از طریق یک سلسله استراتژیها و
تاکتیکهای سیاسی و نظامی انجام گرفت.
اینکه دشمن، ارتش را علیه جنگ خلق
بسیج کرد، از نقطه نظر نظامی یک نشانه
پیروزی برای جنگ خلق بود. حزب خود را
برای دورنمای غلیظتر و مصافهای جدید
آماده کرده بود.

توده های کبیر نپالی یک کارزار
اعتراضی سراسری علیه تصمیم حکومت
ارتجاعی مبتنی بر تصویب پروژه به
اصطلاح ضد تروریستی و بسیج ارتش علیه
جنگ خلق به راه انداختند. این امر باعث
شد که طرحهای دولت برای مدتی یاست
پرده برود. اما طی یک دوره کوتاه، یک
ماه و نیمه، خصلت فاشیستی حکومت
جدید افشا شد. مهمترین مسئله این بود
که برای نخستین بار توده های وسیع خلق
فرصتی پیدا کردند تا خصلت ارتجاعی پاند
مرتد و ریزیزینست حزب کمونیست متحده
را بشناسند و بپهنند. حکومت در مواجهه
با خشم مردم مجبور به عقب نشینی شد.
خلق نپال این امر را بدرستی نشانه ای از
موفقیت ابتکار عمل خویش دید.

نیروهای فتوادی و امپریالیستی که
اینگونه وقایع رنگ خطر را برایشان به
صدا درآورده بود، در پی عوامل دیگری
شدند تا بتوانند دولت خویش را حفظ
کنند. در این چارچوب بود که یک روند
نفرت انگیز آغاز شد: روند معامله گری
در پارلمان، دستگیری و آدم ربایی از میان
نمایندگان مجلس. همه اینها عمدتاً با
مداخله و بر مبنای منافع توسعه طلبان
هند انجام گرفت؛ فریبکاری دمکراسی
پارلمانی بیش از پیش افشا شد. بار دیگر
روشن شد که پارلمان و نمایندگان آن فقط
آغل و گوسفندانی متعلق به امپریالیسم و
فتوالیسم هستند.

سرانجام یک حکومت ائتلافی شکل گرفت
که متشکل از پانچای فاشیستی قبلی و
حزب کنگره یعنی همان حزب بدنام و
خیانتکار، قاتل مردم و نوکر توسعه طلبان
هند بود. حکومت جدید که بشدت مورد
تفتر و خشم مردم بود، در نخستین بیانیه

علنی خویش اعلام کرد که سیاست مهار
جنگ خلق را در دستور کار دارد. آنها
اعلام کردند که جنگ خلق را در یک دوره
سه ماهه «نابود خواهند کرد». حکومت
جدید، سیاست استراتژیکی استفاده از نوکران
تحت الحمایه خود تحت نام «کمیته دفاع
خلق» را در پیش گرفت، حملات غافلگیر
کننده را برای کشتن کادریهای انقلابی برآه
انداخت، تبلیغات دروغ و شنیع علیه
رهبری جنگ خلق را آغاز کرد، نیروهای
گسترده کساندوی پلیس و ارتش را در یک
کارزار سرکوب سراسری که رسماً اعلام
نشده بود بسیج کرد، دستگیری و شکنجه
را رواج داد و علیه برنامه های مسالمت
آمیز تشکلات توده ای گوناگون مداخله
نظامی کرد. بدین ترتیب بود که ۹ رزمنده
انقلابی منجمد رفقاً داتراج پون، سوک
بهادر رکا، پرم بهادر رکا، بیس پارساد
اهارنی از بخش «رولیا»، یک رفیق زن به
نام کمالا بات از بخش «گورخا» و رفیق
پادام بهادر رکاریا از بخش «جاجارکوت»
توسط این حکومت نوکر هند به قتل
رسیدند. (این شمار کشته ها تا ژانویه ۹۸
است).

علیرغم اینها، جنبه مهتر وقایع چیز
دیگری بود. موج حمایت توده ای از جنگ
خلق بشکلی بی سابقه و نوین بیخاست.
بیانیه ها و اقدامات حکومت خود باعث
تشدید این موج شد. هزاران هزار دهقان،
زن، محصل و روشنفکر با سرعنی بیشتر
به روند مبارزه رزمنده پیوستند. عملیات
نظامی چریکهای خلق نه فقط گسترش
یافت بلکه به سطوح نوین تر تکامل پیدا
کرد. موفقیت اشکال عالیتر عملیات
چریکی در مناطق «روکوم»، «دادینگ» و
سایر بخشهای کشور، تأیید این امر است.

در بحبوحه خشم و نفرت و مقاومت توده
ها، پرده دیگری از نمایش انقلاب جدید
در دولت ارتجاعی آغاز شد. مبارزه بر سر
قدرت بین کاخ سلطنتی، آمریکا و هند در
گرفت. این مبارزه شکل بحث بی معنا بر
سر اینکه آیا باید انتخابات میان دوره ای
برگزار شود یا یک نشست ویژه مجلس،
براه افتاد. توسعه طلبان هند و
امپریالیستهای آمریکایی برای برقراری
سلطه و غارت انحصاری خویش، امروز
علناً در گروهبندیهای ارتجاعی منجمده در
کاخ سلطنتی، مجلس نپال، حزب کمونیست
متحده و حزب «واستریا پراجاناترا» نفوذ
می کنند. امروز بیش از هر زمان روشن
است که تضادهای و درگیریهای گوناگون در
میان پاندهای ارتجاعی مختلف، در جوهر
خود بازتاب مبارزه قدرت بین اردوهای
امپریالیستی و توسعه طلب گوناگون است.

آموزه های انقلاب فرهنگی وجود ندارد. حزب، وحدت افتاد است. تا زمانیکه وجود دارد، پدیده وحدت و مبارزه بین اعضا و شاخه های نیز بر جای خواهد ماند. هر اندازه مبارزه طبقاتی تکامل یافته تر و پیچیده تر باشد، حزب نیز ضرورتاً تکامل یافته تر می شود. پیچیدگی تر خواهد شد. برای چارچوب به اجرا گذاشتن مداوم و به حداکثر دمکراسی درون و بیرون حزب برای حفظ کیفیت انقلابی حزب و غلبه بر تباها و مشکلات ریزیزینیم و اپورتونیزیم، امری ضروری است. تضمین شرکت کادرها بطور کلی و توده های زحمتکش در امور داخلی حزب بعد از آنکه، تنها ضامن حفظ حزب در مقابل ریزیزینیم است. بعلاوه، امروز حزب در جریان تجربه دو سال جنگ خلق به روشنی می بیند که بدون یکر گرفتن سیستمی که از میان بدنه کادرها و توده ها، شمار زیادی جانشین انقلابی بوجود آورد، هرگز نمی توان فئودالیسم، امپریالیسم و ریزیزینیم را شکست داد. دستاورد مهم امروز این است که ضرورت تکامل آگاهی و ابتکار عمل کادرها و توده ها با هدف «مبارزه با مفرها و فرماندهی» اپورتونیزیم تشخیص داده شده است؛ تا حزب بتواند مشابه رهبر انقلاب کبیر خلق علیه استعمار و ستم فئودالیسم و امپریالیسم و خیانت ریزیزینیم عمل کند.

ب - وجه متحد انقلابی

از نظر تئوریک واضح است که پیروزی انقلاب دمکراتیک بدون یک جبهه متحد انقلابی گسترده ناممکن است. در این جبهه طبقات، بخشها و سطوح مختلف ضد فئودالی و ضد امپریالیسم مردم تحت رهبری پرولتاریا، شرکت می جویند. بهمین ترتیب، روشن است که اساس این شکل از جبهه متحد، وحدت کارگران و دهقانان خواهد بود و باید چنین باشد.

با وجود این، روند آغاز و تکامل جبهه متحد انقلابی بر حسب اوضاع کشورهای مختلف، متفاوت خواهد بود. در نپال، بزرگترین تبارز اپورتونیزم در مورد مسئله جبهه متحد بروز کرده است.

اگرچه حزب ما سالیان سال از نظر تئوریک یک خط انقلابی در این مورد ارائه می داد، اما نتوانست آن را بعمل آورد؛ و این کار بدون آغاز جنگ خلق ناممکن بود. امروز تجارب جنگ خلق، تصویر روشنی از جوانب تاکتیکی و استراتژیک جبهه متحد انقلابی بدست می دهد. با توجه به ویژگیهای تاریخی نپال و تجارب دو سال جنگ خلق، جبهه متحد

ویژگیهای تکامل تاریخی کشورهای مختلف بستگی دارد. بنابراین جایی برای تفکر مکانیکی نیست. واضح است که از بین این سه ابزار، حزب عمده است و دو دیگر را رهبری می کند.

جنگ خلق که دو سال است جریان دارد در تغییر و تکامل حزب نقشی تاریخی بازی کرده است. روند دراز مدت جنگ خلق در یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمره نظیر نپال و در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، روند تحول انقلابی حزب نیز هست. ما در مقایسه با دهها سال بحث و اقدامات ایده آلیستی، به تجربه خویش دریافته ایم که جنگ خلق نقشی تکان دهنده در تحول انقلابی حزب بازی می کند.

نقش مهمی که جنگ خلق در این زمینه بازی کرده بدین قرار است: تقویت وحدت ایدئولوژیک حزب از طریق وحدت معنوی؛ ارتقاء هوشیاری ایدئولوژیک و سیاسی و سطح حزب به جایگاهی جدید براسطه روشن شدن هر چه بیشتر ویژگیهای مشخص انقلاب نپال؛ از طریق رهبری کل حزب در راه تکوین یک فرهنگ انقلابی پرولتری که شامل از خود گذشتگی، فداکاری و نقل رهبری انقلاب خلق است؛ ارتقاء آگاهی دربار رابطه دیاکتیکی مبارزه طبقاتی و مبارزه درونی و حل صحیح آنها؛ تحکیم و توسعه کیفی رابطه میان توده، طبقه، حزب و رهبران؛ افزایش نقش، مسئولیت و ثبیت.

حزب در عرصه ملی و بین المللی و تئوریک و در مقامات در مقابل سرکوب فاشیستی دولت ارتجاعی و حملات زهرآگین ریزیزینستیهای قدیمی و جدید بود که روند تحول انقلابی حزب را شتاب بخشید. این واقعیت که تحول حزب مشابه نماینده انقلابی طبقه پرولتر از طریق یک روند حاد مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک انجام می گیرد، صحت خود را در نپال نیز به اثبات رسانده است.

امروز حزب بر پایه سنتز تجارب، دستاوردها و محدودیتهای جنگ خلق، تأکید می کند که باید از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آموخت. حزب بخاطر جلوگیری از تغییر ماهیت خویش، برای انقلابی تر شدن و کسب آمادگی بیشتر در مواجهه با فعالیتهای سرکوبگرانه، توطئه چیشانه و تفرقه افکنانه مرتجعین و اپورتونیزستها، انقلاب فرهنگی را نقطه عزیمت خویش قرار می دهد. برای تحول مداوم حزب مشابه رهبر انقلاب، برای دفاع از حزب به لحاظ مادی و ایدئولوژیک، و برای بسط و تقویت مناسباتش با توده ها، در جهان امروز هیچ شیوه علمی دیگری جز

تصویری که از جنگ خلق و دولت ارتجاعی ترسیم کردیم، روشن می کند که این دولت به سمت سرنوش محتوم خویش روان است و روند عظیم جنگ خلق بسوی پیروزی را می کشاید. دولت ارتجاعی کنونی سرمنشأ سقوط کشور و خلق است؛ و جنگ خلق نماینده پرچی است که کشور و خلق را حفظ می کند و به راهی می رساند.

امروز نیروهای فئودالی، توسعه طلب و امپریالیست از طریق نوکران نپالی خود یعنی حزب تنگرو، حزب کمونیست متحده، کاخ سلطنتی، حزب پراجانتارتر و غیره به توطئه چینی مشغولند تا بتوانند سرکوب شدیدتری را علیه خلق نپال و جنگ خلق به پیش برند. پیروزی جنگ خلق آسان حاصل نخواهد شد. این کار نیازمند شرکت گسترده تر و اقدامات متحدانه تر توده هاست. فرمتهای عظیمی وجود دارد و همزمان مصافهائی جدی پیشاریی جنگ خلق را گرفته است.

تا به حال طبقه ارتجاعی از نظر سیاسی، استراتژی پیش اطلاعات دروغ را علیه جنگ خلق یکبار گرفته و از نظر نظامی، محاصره و سرکوب را به پیش برده است. جنگ خلق نیز در مقابله با این سیاستها، استراتژی «مبارزه با شایعات» از نظر سیاسی و «درهم شکنن محاصره و تشدید مقاومت» را از نظر نظامی به اجرا گذاشته است.

ما نباید اضمحلال گروههای سیاسی ارتجاعی مختلف را با شکست قطعی کل دولت ارتجاعی یکسان قلمداد کنیم. دولت ارتجاعی اگر نیاز داشته باشد می تواند کلیه گروههای سیاسی موجود را در صورت ناکام ماندن استبداد شدید علیه خلق کنار بگذارد. انقلابیون فقط با آماده شدن در مقابل بدترین شرایط است که می توانند نقش تاریخی خود را ایفا کنند. نکته عمده این است که از طریق دفاع از اصول انقلابی م. ل. ل. م. و تعهد به منافع خلق، جرات پیروزی بخود دهند و مرگ را تحقیر کنند. در هر چند هم که دشوار باشد، نابودی دولت ارتجاعی و پیروزی خلق امری مسلم است.

۳ - نقش جنگ خلق در تکامل به ابزار انقلابی

الف - حزب

رفیق مانو سه ابزار جادویی انقلاب دمکراتیک نوین را بدین شکل سنتز کرده است: حزب، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق. اگرچه این تئوری همه جا یکسان است، اما تکامل مشخص این ابزار به

گسترده طبقات و توده های مستبدیده، ملل مستبدیده و مردم مناطق مستبدیده، تیارز مشخص جبهه متحد انقلابی ما خواهد بود. این نتیجه گیری، جانز یک اهمیت عظیم تاریخی است.

این امر، «وحدت» تحمیلی کنونی از جانب قدرت دولتی فئودالی هندو که بر نابرابری و ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای استوار است را نابود خواهد کرد و راه ایجاد یک وحدت نوین بر اساس ارزشهای دمکراتیک را خواهد گشود. امروز جنگ خلق بر طبقات مستبدیده و توده های کارگر و دهقان و زنان و غیره در ملل تحت ستم گوناگون و کاستهای «نجسی» دالیت و بر مردم مناطق تحت ستم در غرب دور و منطقه تریایی جداگتر تاثیر گذاشته است.

حزب مسئله مبارزه علیه ستم ملی و منطقه ای که بخشی لاینفک از مبارزه طبقاتی و انقلاب دمکراتیک است را یک ضرورت تاریخی در نیال می داند و به آن اهمیت بسیار می دهد. تا زمانیکه حقوق سیاسی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و زبانی ملل گوناگون که در جریان شکل گیری دولت مرکزی فئودالی نیال غصب شده، بار دیگر بطور دمکراتیک تحقق نیابند، و تا زمانیکه شرکت کامل این ملل در یک دولت دمکراتیک نوین تضمین نشود، و تا زمانیکه نیروی عظیم وحدت ملی بر اساس دمکراسی شکل نگذرد، نمی توان فئودالیسم و امپریالیسم را نابود کرد.

در زمینه دستیابی به وحدت بزرگ ملی، فقط یک دیدگاه، پروتستی وجود دارد: برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت که شامل حق جدایی سیاسی برای ملل مستبدیده است. بنابراین حزب ما قاطعانه حق تعیین سرنوشت ملل مستبدیده مختلف را به رسمیت می شناسد تا شرکت آنها را بشناهد بخشی ضروری از جبهه متحد انقلابی تضمین کند. در این زمینه، حزب ابتکارانی را جهت اجرای خودمختاری ملی بشناهد برنامه مشخص امروز بعمل درآورده است.

در مرحله کنونی تکامل جنگ خلق، هر آنجا که دولت دمکراتیک محلی برقرار شده، حزب کوشیده که در عمل مفرقه جبهه متحد را در آن پیاده کند؛ و از سطح مرکزی جبهه متحد تا بشناهد ابزار مبارزه علیه ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای بسازد. برای تضمین پیروزی انقلاب نیال، مفهوم جبهه متحدی که مورد نظر حزب است را باید بین کارگران، دهقانان، ملل گوناگون، کاستهای مستبدیده و مردم مناطق تحت ستم تبلیغ کرد و هرچه زودتر و بهتر به آن شکل تشکیلاتی بخشید. در سطح

ایدئولوژیک، به راه انداختن یک مبارزه قدرتمند علیه رویزیونیستی رانسی که تحت نام جبهه متحد در پی انتلافهای اپوزیونیستی له له می زنند، کاری ضروری است.

ج - ارتش خلق

جنگ خلق با شعارهای مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی زیر به پیش می رود: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد»، «ابزار عمده دولت، ارتش است»، «در انقلاب دمکراتیک نوین شکل عمده تشکیلات، ارتش است و شکل عمده مبارزه، جنگ است» و غیره. این شعارها نقش مهم در تشکیل ارتش خلق بازی می کند. امروز توده های غیر مسلح یا اتکا به تنوری انقلابی آموختن جنگ از طریق جنگ، بطور منظم خود را به توده های مسلح تبدیل می کنند. جنگ خلق با استفاده از استراتژی و تاکتیکهای جنگ تمام عیار در مواجهه با شرایط به شدت نابرابری که بین نیروهای نظامی دشمن و خلق برقرار است، روند ساختن ارتش بر حسب ویژگیهای جامعه نیال را به پیش می برد.

جنگ خلق با شکوفایی قوانین مشخص بسیاری که بر روابط دیالکتیکی بین کار مخفی و کار علنی، فعالیت روستایی، شهری، مبارزه قانونی و غیر قانونی، فعالیت سیاسی و نظامی، و عملیات توده ای و سیج توده ای حکمفرماست، آگاهی نظامی و قدرت خلق را تکامل داده است.

۴ - نقش جنگ خلق در تکامل

تشکلات توده ای انقلابی

و جنبش توده ای

آغاز تاریخی جنگ خلق و تکامل متعاقب آن، در را بروی تکامل تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای گذرده است. پیامیزی امواج نوین تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای، تودهی به رویزیونیستهای بزدلی است که نمی خواهند فرصتهای موجود برای ایجاد چنین جنبشها و تشکلاتی را خارج از محدودیتهای رفرمیسم و پارلماناریسم ببینند. اینها همان کسانی هستند که بعد از برپایی جنگ خلق نگران از دست رفتن انحصار خود در این حیطه ها هستند.

امروز کارگران، دهقانان، زنان، محصلان، آموزگاران، روشنفکران، دالیتها، ملل مستبدیده و نمایان فرهنگی، آتش تشکل و مبارزه توده ای را فروزانتر می کنند. این تشکلات و مبارزات با کیفیت و کمیتی جدید، یک متحد جنگ خلق به حساب

می آیند. امواج جنبشهای انقلابی توده ای و تشکلات انقلابی توده ای در سراسر کشور و عمدتا در مناطق اصلی مبارزه برآه افشاده و تروریسم خشن دولتی که توسط دولت ارتجاعی و اقدامات زبوانه رویزیونیستی سرمد برقرار شده را به مصاف می طبلد.

آیا تاریخ معاصر نیال تا بحال چنین ابتکار عمل شورانگیزی را از جانب هزاران زن زحمتکش در مناطق روستایی کشور به برافراشته و با انواع مشکلات بصفای برخاسته اند. آیا رویزیونیستهای بزدل هرگز تصور می کردند که زنان در مقیاسی عظیم و بشکل رزمندگان و فرماندهان چریک در مبارزه شرکت جویند و آگاهانه و داوطلبانه مرگ را به هیچ بگیرند؟ امروز هزاران زن زحمتکش در نواحی گوناگون کشور، حتی در دوردست ترین مناطق، در نشستها و کنفرانسهای زنان شرکت می جویند؛ آنها در پنجمه موج تروی که مزدوران حکومت، پلیس و ارتش برآه انداخته اند، زمین و زمان را به لوزه درآورده و برای دستیابی به حقوق خویش نبرد می کنند. این وقایع ثابت می کند که رابطه نوزی بین جنگ خلق و جنبش توده ای برقرار شده است. این واقعیت که زنان طی دو سال جنگ خلق پیش از هر گروه دیگر تحت تاثیر قرار گرفته اند، نشانگر پیروزی قطعی انقلاب نیال است.

امروز آفق جدیدی در برابر نشستها، کنفرانسهای و مبارزات دهقانی در سراسر کشور گشوده شده است. دهقانان فقیر ابتکار عمل عظیمی در مصادره هزاران تن غلات، محصولات و اراضی کشاورزی، و نابود کردن تعهدنامه هایی که به اربابان فئودال سپرده بودند از خود نشان داده اند. بطور قاطع، جنگ خلق نقش عظیمی در این تحولات بازی کرده است. صدها هزار دهقان در نواحی اصلی مبارزه می کوشند قدرت دمکراتیک نوین را از طریق مقاومت منظم در برابر کشتار و غارت و ارباب دشمن برقرار کنند. آیا جنبش کمونیستی نیال پیش از این هرگز چنین صحنه هایی را به چشم دیده بود؟ شک نیست که در پیش گرفتن راه رفرم ارضی انقلابی به نحوی آگاهانه و نقش مند در بخشهای مختلف کشور، شمله های مبارزات انقلابی دهقانان را در آینده فروزانتر خواهد کرد و کولی مناسبات تولیدی فئودالی را به خاکستر تبدیل خواهد کرد. به همین ترتیب، جوانان و محصلان انقلابی در حال پیشروی هستند. آنها تشکلات و مبارزات خویش را در سراسر کشور اشاعه می دهند، به مصاف

مرگ، سرکوب، دستگیری و شکنجه ای که دشمن روا می داد می شناسند. جنگ خلق از طریق ایجاد احساس مسئولیت نسبت به کشور و خلق در بین محصلین و دانشجویان، به آنها انرژی نوینی بخشیده تا به فداکاری و ابتکار عمل دست بزنند. این یک تغییر بیست است.

بموازات تکامل جنگ خلق، در بین بسیاری از ملل مستعبد شده کشور نظیر ماساچوست، کولمبیا، تامانگا، نزارها، تارنبا، رایبها، لیبسها و مادیسها، آگاهی نوینی پدید آمده تا به نبرد در راه حقوق خویش و کسب رهایی بپردازند. جنگ خلق روند تشکیل جبهه های رهایی بخش ملی گوناگون و گسترش تشکلات ملی را شتاب بخشیده است. بهمین ترتیب، امروز به موازات تکامل جنگ خلق، مرسوی از تشکیل و مبارزه با شتاب و دامنه هرچه بیشتر در میان گاستهای دالیت برپا شده است. امروز دالیتها علیه استبداد غیر انسانی که توسط دولت فئودالی کاست حاکم هندو بر آنان اعمال شده، سر به شورش برداشته اند.

به همین ترتیب، جنگ خلق باعث شده که آمریکا، استادان و روشنفکران آگاهانه تر و فعالانه تر به مسئولیتهای خویش در قبال کشور و خلق برخورد کنند. این یک تغییر مهم است که هزاران روشنفکر یا پیوسته گذاشته و از روند کبیر تاریخی جنگ خلق حمایت معنوی می کنند. آنها علیه تبهکارها و انحطاط اجتماعی و استبداد دولت ارتجاعی متشکل می شوند.

جنگ خلق در جبهه فرهنگ به فعالین فرهنگی انقلابی کمک می کند تا علیه عوامفریبیهای سرمایه دارانه، روزیویستی و نشوریویستی رایج دست به ابتکار عمل بزنند و متحد شوند. جنگ خلق در جبهه ادبیات و هنر و فرهنگ، مستقیماً به تشکیل یک ارتش نوین فرهنگی در سراسر کشور کمک می کند. نقشی که جبهه فرهنگ در جذب صدها هزار نفر به جنگ خلق ایفا کرده، بی سابقه بوده است. جنگ خلق نه فقط در کشور که در خارج و مشخصاً در هند نیز در بین نیالی های که ترک دیار گفته اند روحیه و اعتماد نوینی را برانگیخته است، تا آنها به سازماندهی خویش پرداخته و در جنگ خلق شرکت جویند. نفوذ و فعالیت حزب در بین صدها هزار نیالی در خارج افزایش یافته است.

به همین ترتیب، امروز جنگ خلق نقش مهمی در جلب متخصصان کشاورزی، پزشکان، مهندسی، وکلا، فعالین حقوق بشر و غیره بسوی انقلاب دمکراتیک نوین

بازی می کند.

از همین واقعیات می توان فهمید که جنگ خلق نه فقط جنبش و تشکلات توده ای را تصحیف نکرده بلکه برعکس، به تقویت آنها انجامیده و راه را برای توسعه و تکامل کیفی آنها هموار کرده است. از تجربه دو سال اخیر می توان فهمید که روزیویستیها با لغایبی دربار جنبش توده ای و در واقع با ستایش زفرمیسم و پارلمنتاریسم، تکامل انقلابی تشکلات و جنبشهای توده ای را مانع شده بودند.

۵ - نقش جنگ خلق در افشای روزیویستیها

در هیچ کجای جهان جنبش پرولتری نتوانسته بدون پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک حاد علیه روزیویسیسم، انقلاب را به سرانجام رساند. یکی از شرایط اساسی توسعه و پیروزی انقلاب نیال، رهایی خلق از زهر کشنده روزیویسیسم نیز هست. رفیق نلین به نحوی کوبنده ابراز داشت که نبرد علیه روزیویسیسم مدرن اگر فقط از طریق بحث تئوریک انجام گیرد، کاری احمقانه است. عمدتاً از طریق تکامل مبارزه طبقاتی و همراه با آن، بحث ایدئولوژیک است که می توان روزیویسیسم را در هم شکست. نبرد علیه روزیویسیسم در نیال که طی پنج دهه گذشته عمیقاً در جنبش کمونیستی این کشور نفوذ کرده و ذهن صدها نفر از عناصر صادق را مسموم ساخته، کاری ساده و جزئی نیست.

همانطور که نلین گفت عمدتاً از طریق تکامل مبارزه مسلحانه، به موازات بحث ایدئولوژیک است که می توان شعله بر جان روزیویسیسم افکند؛ یا به قول انگلس «این کوه عقیم آشغال» را سوزاند. این مبارزه طبقاتی در نیال در شکل جنگ خلق جاری است.

ایدئولوژیستیهای قدیمی و جدید امروز از شیخ جنگ خلق به وحشت افتاده اند و حتی بیشتر از مرتجعین قدیمی ضجه می کنند، خود دلیلی است بر اینکه کوه آشغال روزیویستی به آتش کشیده شده است. عقل کل های روزیویستیهای جدید و قدیم پلایانسه بعد از آغاز جنگ خلق، حرف از همهستی طبقاتی را کنار گذاشته و اعلام اطمینان نسبت به تبلیغات فئودالی و امپریالیستی، و ابراز تردید و تهمت زدن به فداکاری و ابتکار عظیم توده ها، خصلت حقیقی خویش را آشکار ساختند. آنها با دولت ارتجاعی هم آوا شده و به جنگ خلق اتهام تروریسم و افراطی بودن زدند و ماهیت خود را برملا کردند. این نقطه رهبری حزب کمونیست متحده که به

ورطه ارتجاع غلثیده نبود که به خدمت دولت ارتجاعی درآمد و علیه جنگ خلق موضع گرفت؛ بلکه گروهی از رهبران روزیویستی جدید که ادعای دفاع از «دمکراسی نوین» و «اندیشه ماتو» را دارند نیز چنین کردند. ماهیت حقیقی اینان نیز آشکار شد. در این چارچوب، خوب است به «مهان بیگرام» اشاره کنیم که چگونه بواسطه خصلت عوامفریبانه، منحن و روزیویستی خویش به فقرا رفت و به حاشیه رانده شد. او نیز همانند سایرین اعلام کرد که جنگ خلق طی ده ماه نابود خواهد شد. با این وجود، زمانیکه روزیویستیهای قدیم و جدید دیدند که علیرغم میل آنها جنگ خلق در حال گسترش است، تبلیغ کردند که یک نیروی ارتجاعی پشت این جنگ را گرفته است. این درست همان اتهامی بود که کنگره و کاخ سلطنتی به جنگ خلق وارد آورد، اند. آنها ابراز تاسف کردند که چرا مرتجعین واقعیت این است که جنگ خلق در برابر کشتارهای ارتجاعی و ترور دولتی ایستادگی کرد.

زمانیکه جنگ خلق به دومین سال خود گذشت، روند زندگی صدها هزار نفر از مردم را تغییر داده و مصاف با دولت ارتجاعی حاکم را بیش از گذشته به پیش برد، و نیز روند جذب و کسب حمایت آشکار و پنهان کادریهای صادق نیروهای روزیویستی را برانگیخت. روزیویستیهای قدیمی با مشاهده این روند، علناً به یاری دولت ارتجاعی شتافته و کوشیدند تا در سرکوب جنگ خلق به آن رهنمود بدهند. رهبران کلیدی روزیویستیهای جدید که برای بقای خویش مبارزه می کردند، علناً پشت مرتجعین را گرفتند. آنها با یک کلاغ جهل کلاغ کردن در مورد وقایع بی اهمیت در سطح محلی کوشیدند که مرتجعین را علیه جنگ خلق برانگیزند.

جنگ خلق اینک وارد سومین سال خود شده و دو سال را پشت سر نهاده است. این جنگ خود را بعنوان یگانه آنترانسیو انقلابی در کشور تثبیت کرده است. امروز جنگ خلق به بزرگترین مانع در راه دولت ارتجاعی تبدیل شده است. به نظر مسرهه می آید که امروز حتی رهبران «مشعل» و «مرکز اتحاد» نیز باید هم صدا با امپریالیستها، توسعه طلبان، کنگره نیال، حزب پاراجاناترا و «حزب کمونیست متحده» به جنگ خلق بر حسب «تروریسم» بزنند. اما واقعیت این است که هیچ وقت و هیچ کجا سابقه نداشتن عناصری که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به ورطه

رفرمیسم و پارلماناریسم درغلبه اند، به جنبش انقلابی کمکی کرده باشند. حتی بعد از پیروزی انقلاب خلق در آینده، چنین افرادی همچنان با آن مخالفت خواهند کرد. همگان می دانند که بلشویکیها در روسیه و مائوتسختها در چین نیز حتی بعد از انقلاب از سوی ریزویونیستهای خود را کمونیست می نامیدند. مورد حمله واقع می شدند.

امروز جنگ خلق به قله های عظیمتری دست می یابد و همزمان کل مخزرفرات ریزویونیستهای قدیم و جدید را افشا می کند. تا زمانیکه انقلابین توسط م. ل. م. هدایت شوند و تا زمانیکه به خلق نیال وفادار بمانند و برای رهایی کشور و خلق به پیش روند، حاصلات زهرآگین ریزویونیستها نخواهد توانست از تکامل جنگ خلق را سد کند. برعکس، با گذشت زمان ریزویونیستها کاملا افشا خواهند شد. انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توسعه دو ساله جنگ خلق این واقعیت را بعد کافی به اثبات رسانده است.

۶ - جنگ خلق و توسعه

و تحکیم مناسبات بین المللی

قبل از آغاز تاریخی جنگ خلق، حزب متعهد شده بود که: «انقلاب نیال جزئی لاینفک از انقلاب مائوتسخت جهانی است و به این انقلاب خلت می کند.» امروز بعد از دو سال تجربه، صحت مطلق این تعهد به اثبات رسیده است. همگان می دانند که حزب ما یکی از اعضای شرکت کننده در جنبش انترناسیونالیستی است که برای ساختن یک «انترناسیونال نوین» تلاش می کند. در این دوره، روابط ما با کمیته جنبش و تمامی احزاب شرکت کننده در این جنبش بطور کیفی زنده و تقویت شده است. آغاز و توسعه جنگ خلق از یک طرف، منبع الهام نویی برای احزاب شرکت کننده در جنبش پدید آورد، و از طرف دیگر جنگ خلق در نیال از حمایت معنوی کلیه احزاب بهره مند شده است. امروز، مسئولیت بین المللی حزب ما و خلق انقلابی نیال بطور کیفی افزایش یافته است. امروز مناسبات ما نه فقط با اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال گسترش است بلکه با احزاب و سازمانهای مارکسیستی انقلابی که خارج از این جنبش هستند نیز روابط ما بیشتر می شود. بهمین ترتیب، بموازات توسعه جنگ خلق در نیال، روابط ما با تشکلات انقلابی که مبارزات رهایی بخش مللی را علیه امپریالیسم و توسعه طلبی به پیش می برند، در حال گسترش

است. راه طولانی جنگ خلق در نیال، مناسبات بین المللی آترا گسترش داده و نفوذ جنگ خلق به جلوه مشخصی از انقلاب نیال تبدیل شده است. اینکه جنگ خلق در نیال در مدتی چنین کوتاه از حمایت گرم، ابراز علاقه و شور و هیجان میلیونها توده انقلابی در سراسر جهان بهره مند شده، مایه افتخار ماست.

بعلاوه، درست همانطور که جنگ خلق مناسبات خویش را با انقلابین در سطح بین المللی شتاب می بخشد، امپریالیستها و توسعه طلبان و مرتجعین نیز بسرعت به توطئه چینی و طرح نقشه علیه جنگ خلق می پردازند. در این زمینه بویژه باید به اظهارات طبقات حاکمه هند و امپریالیستهای آمریکایی یعنی ژاندارمهای جهان توجه کرد. بسیاری از حرکات توطئه گرانه و سرکوب گرانه ای که این قدرتها علیه جنگ خلق و حزب رهبری کننده آن در نیال به پیش می برند اینک آشکار شده است. این عوامل عمدتا نورکان خویش یعنی طبقه حاکمه و سایر گروههای مرتجع نیال را به سرکوب جنگ خلق ترغیب می کنند. جنگ خلق ثابت کرده که سیلی سنگینی بر چهره نظام جهانی امپریالیستی نواخته است؛ آنهم در شرایطی که این نظام گرفتار بحرانهای نوین اقتصادی و سیاسی است. اینک آشکار شده که جنگ خلق در نیال در ایجاد موج نوین انقلاب جهانی در آینده نزدیک، نقشی تاریخی بازی خواهد کرد.

توسعه مداوم جنگ خلق در نیال نه فقط به آشنای ریزویونیسم در این کشور انجامیده است بلکه چهره ریزویونیسم جهانی را نیز برملا می کند. جنگ خلق ضربه ای مهم به ریزویونیستهای قدیم و جدید وارد آورده است؛ به ریزویونیستهایی که در منجلاپ رفرمیسم و پارلماناریسم دست و پا می زنند و به جنبش انقلابی مردم سراسر جهان خیانت کرده اند. در این زمینه باید بویژه به حصلائی اشاره کرد که از جانب حزب کمونیست هند (مارکسیست)، حزب کمونیست هند و سایر مرشدان ریزویونیست متوجه جنگ خلق مائوتسختی در نیال شده است.

امروز در بسیاری از کشورهای دیگر جهان، تدارکات نهایی برای برپایی جنگ خلق مائوتسختی در حال انجام است. این مایه شادمانی تمامی انقلابین نیال است که بداندند تشارپ آنان در آغاز و ادامه جنگ خلق، مستقیماً به این تدارکات کمک می کند. امروز ما شاهد تقاضای کارگران انقلابی از بخشهای مختلف جهان هستیم که، می خواهند به نیال بیایند و برای حفظ

و توسعه جنگ خلق در این کشور و استوختن از درسهای عملی آن، در جبهه های نبرد شرکت جویند. این عالیترین جلوه تاثیر بین المللی توسعه دو ساله جنگ خلق می باشد.

بدین ترتیب، جنگ خلق در نیال از یکطرف، مصافی نوین در برابر امپریالیسم و بخشهای رهبری کننده، جانباختگان کبیر و دیگر منبع الهام نویی برای انقلابین کمونیست و توده های خلق است. این اوضاع قطعاً مسئولیت بین المللی بیشتری را بر دوش حزب کمونیست نیال (مائوتسخت)، رزمندگان انقلابی و بطور عجم توده های کشور قرار داده است. بخشهای رهبری کننده، جانباختگان کبیر و هم رزمندگان انقلابی در جنگ خلق نیال اینک به ذخائر مشترک انقلابین کمونیست سراسر جهان تبدیل شده اند. همین احساس جدیت و مسئولیت است که به انقلابین نیال الهام می بخشد تا جنگ خلق را به قله های نوین ارتقا دهند و نمونه های زنده ای از فداکاری و از خود گذشتگی را به ظهور رسانند.

۷ - نتیجه گیری

روند کبیر جنگ خلق از طریق ایجاد حیطه های جامعه نیال، به پیش راه می کشاند. دشمنان و فرصت طلبان در داخل و خارج کشور دست یکدیگر را در سرکوب و منحرف کردن این پروسه عظیم باز می گذارند. کمونیستهای انقلابی و توده های خلق در داخل و خارج از کشور بیش از پیش و بطور گسترده سازمان می یابند تا این روند کبیر را حفظ کرده و توسعه دهند. بنابراین از یک طرف، دو سال جنگ خلق بر فرصتهای تاریخی راه گشوده است، و همزمان از طرف دیگر، دشمن و فرصت طلبان مصاصفای بزرگتری را در برابر ما نهاده اند.

انقلاب از امیال ذهنی هیچ کس پیروی نمی کند؛ بلکه راه دیالکتیکی تکامل خویش را دارد. دو سال جنگ خلق به حزب الهام بخشیده تا مسئولیت تاریخی خویش یعنی رهایی خلق را با قاطعیت، فداکاری و احساس مسئولیت بیشتر به پیش برد و همچنان به اصول شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسخت متعهد بماند. باشد تا در خدمت به رهایی خلق کبیر نیال و برای دستیابی به این هدف متحد شوند! این راه هر اندازه دشوار و پر مصاف باشد باز هم یک چیز مسلم است: پیروزی از آن خلق است.

از طرف دیگر را تقویت کرد. این امر بجای خود باعث تقویت گرایش برجسته ای شد که در حل اینگونه تضادها به شیوه دشمن باورکراتیک روی می آورد و دست های او هرچه بازنر می کرد.»

اینها درصدهای عظیمی است که بدون آن، ایستادن بر مسیر سوسیالیسم و پیشروی به سوی کمونیسم ناممکن است. با وجود این، باید بگوییم که مانو از یک امتیاز تاریخی بهره مند بود. خطاهای تنویریک و سیاسی استالین پشما باعث شد که مانو به سمت تجزیه و تحلیل از این تضادها و حل آنها کشیده شود. بیاینه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این گفته مانو را نقل کرده که: «استالین به میزان زیادی از متافیزیک آفشته بود و به افراد زیادی آسوخت که از متافیزیک پیروی کنند...» اما در مقابل، در سند «درباره ماتویسم» می خوانیم که: «حزب مشعل بطور اساسی با انتقادی که صدر مانو به استالین کرده مخالف است... بیاینه هیچ گونه بحث قانع کننده ای در این زمینه ارائه نداده است.»

عظیم ادعای «مشعل» که خود را مدافع بیاینه می داند و جنبش ما را متهم می کند که با تصویب مانوئیسم از بیاینه منحرف شده است، خود با رد پیشرفت‌های مانو نسبت به استالین و با پشتیباری بر حمایت از اشتباهات استالین، در نهایت حتی جنبه مثبت و عمده استالین را نیز کنار می زند. بعلاوه مشعل با کم بها دادن به اهمیت انقلاب فرهنگی و بنابرین به اهمیت ماتویسم، علیه یک اصل پایه ای وحدت جنبش ما که خط تمایز ما با تمامی روزیونیستها است، حرکت می کند.

ویژگیهای نبال

همانطور که قبلا گفتیم، مشعل امکان مبارزه مسلحانه را که «شرایط مشخص» وابسته است، یک بررسی مختصر از شرایط عینی نبال در پرتو آموزه های مانو در روشن شدن این بحث کمک می کند.

نبال یک کشور نیمه فئودالی است که از دیرباز تحت سلطه امپریالیسم بوده است. همانطور که در تشریح «کارگر» شماره یک، ارگان حزب کمونیست نبال (ماتویست) می خوانیم: «دولت کنونی نبال که حدود دویست سال پیش ایجاد شد توسط یک پادشاه کوچک از طبقات محض فئودال و سرمایه دار کمبرادور و بوروکرات اداره می شود. این طبقات استثمارگر، زندگی را بر توده های کارگر و دهقان جهنم کرده و کشور را به لیه پرنگاه ورشکستگی کشانده اند. در حال حاضر، نبال بعد از اتیوپی فقیرترین کشور دنیاست. نابرابری اقتصادی

شود که در جامعه سوسیالیستی بورژوازی کیست؟ ریشه هایش کجاست؟ مواضع قدرتش را چه تشکیل میدهد؟ و چگونه باید با او جنگید و ریشه کن اش کرد؟ فهم همه اینها نه فقط مستلزم تجربه تاریخی اتحاد شوروی و چین است، بلکه مستلزم تحلیل ماتریالیستی - دیالکتیکی مانو از این مسئله نیز هست. ثالثا، برای هرکس که واقعا تصمیم دارد یک جامعه بی طبقه را متعلق بخشد، با نگاهی عمیق به سوسیالیسم در شوروی و چین می تواند به روشنی تفاوت‌های تکان دهنده میان آنها را دریابد. طریقی که مبارزه طبقاتی در چین در انقلاب فرهنگی پیش رفت شامل تکوین اشکالی از مبارزه بود که توده ها را در همه عرصه ها درگیر میکرد: بنحوی که در جامعه شوروی تحت رهبری لنین و استالین انجام شده بود. این خود بازناب جهش عظیمی است که در شناخت مانو و انقلابیون چینی حاصل شده بود.

حزب مشعل می کوشد با گفتن اینکه انقلاب فرهنگی ادامه همان چیزی است که استالین به اجرا گذاشت، آترا کم ارزش کند. بدون شک انقلاب فرهنگی یک ادامه بود، زیرا چین هم در حال ساختن سوسیالیسم بود، اما صرفا یک ادامه نبود بلکه یک گسست نیز بود. مانو نه فقط خود را بر دستاوردهای استالین استوار کرده، بلکه می بایست بسیاری از آنچه در اتحاد شوروی انجام شده بود را نقد کند و کنار بگذارد.

همانطور که بیاینه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «استالین در همان حال که مبارزه بی رحمانه ای را علیه طبقات استثمارگر کهن به پیش می برد، تنوری ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی، که توسط روزیونیستها درون حزب کمونیست حاکم بازناب می یابد و متمرکز می شود را نفی کرد. زیرا او این ادعای خطا را مطرح می نمود که «تضادهای طبقاتی آنتاگونیستی» به واسطه استقرار پایه ای مناسکات سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی نابود شده است. به همین ترتیب، ناتوانی در بکار بستن همه جنبه های دیالکتیک در تحلیل از جامعه سوسیالیستی، رهبری شوروی را به این نتیجه گیری رساند که دیگر وحدت سوسیالیسم تضادی بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی وجود ندارد. «این درک نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی، ناتوانی استالین در خط تمایز صحیح کشیدن بین تضادهای مردم و دشمن از یکطرف، با تضادهای درون خلق

درباره اخراج... بقیه از صفحه ۲۹

اینها به تضادهای نوینی می رسد که منجمده به اشکال جدید روزیونیسم می انجامد. این اشکال به جای خود، تجزیه و تحلیل جدید را الزام آور می سازد. مبارزه مارکس علیه پرودون یا پاکوین به هیچ وجه اهمیت مبارزه لنین علیه کاترکسکی را نفی نکرد. همانطور که مبارزه لنین علیه روزیونیسم نامی نبرد مانو علیه نیز اهمیت دارد که پدیده ها از طریق مبارزه تکامل می یابند. همانطور که بیاینه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند: «تاریخ نشان داده که تکاملات قاتلانه واقعی در مارکسیسم (و نه تحریفهای قلابی روزیونیستی) همیشه بطور لاینفک به مبارزه ای حاد در دفاع و حمایت از اصول اساسی م. ل. گره خورده است. مبارزه دو جنبه لنین علیه روزیونیستیهای علنی و نیز علیه افرادی مانند کاترکسکی که تحت پوشش «ارتدکسی مارکسیسم» به مخالفت با انقلاب برخاسته بودند، و نبرد عظیم مانوئیسم دون علیه روزیونیستیهای مدرن که به نفی تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین پرداخته بودند و همزمان پیشبرد یک نقد عمیق و علمی از ریشه های روزیونیسم، گواهی بر این مدعا است.»

مبارزه مانو علیه روزیونیسم مدرن پیش در آسودی بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. حزب مشعل می گوید: «مسئله ادامه مبارزه طبقاتی با انقلاب در دوره سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا می اصل اساسی م. ل. است. مانو در شکل انقلاب فرهنگی، این اصل را به یک سطح نوین ارتقا داده است. در عین حال نباید فراموش کنیم که انقلاب فرهنگی ادامه همان اصلی است که توسط مارکس جلو گذاشته شد، توسط لنین تکامل یافت و توسط استالین به اجرا درآمد.» (سند درباره ماتویسم) اولاً، جمع بندی مانو مبتنی بر تجربه ای بود که رگ و راست رهبران قبلی فاقد آن بودند. مارکس به هیچوجه تجربه ساختمان سوسیالیسم و انداختن و تجربه لنین بسیار کوتاه مدت بود. پس آنها چگونه می توانستند قوانین و تضادهای جامعه سوسیالیستی را دریابند و آن را ترسیم کنند؟ ایده آلیسمی که در کتبه این ادعا نهفته، ضد مارکسیستی است. ثانیاً، هسته مرکزی انقلاب فرهنگی را نمی توان فقط به ادامه مبارزه طبقاتی محدود کرد. بلکه دربرگیرنده خصلت چنین مبارزه ای است و بویژه شامل پاسخگویی به این ستوال می

در این کشور حکمرانانست. ده درصد قشر ثروتمند توانایی، هر ۴۶ درصد درآمد ملی را می بلعند. این در حالی است که ۷۱ درصد اهالی مجبورند زیر خط فقر مطلق زندگی کنند. ۹۰ درصد اهالی تحت شرایط ابتدایی در نواحی روستایی بسر می برند و ۸۱ درصد نیروی کار در کشاورزی عقب مانده درگیر است... یک اقتصاد عقب مانده و کشاورزی محلی، وجود یک جماعت دهقانی که تحت یوغ مناسبات نیمه فئودالی در عم شکسته شده و در اشتیاق زمین می سوزد را الزام آور می کند. این یکی از شرایط ظهور و بنای قدرت سیاسی سرخ در کشورهای تحت سلطه است. این عنصر مسلط فقط به چشم انقلابیونی می آید که معتقدند توده ریزبیزیستنها و آپورتونیستها، توده ها هیچگاه به حساب نمی آید؛ مگر زمانیکه بخوانند از آنها به عنوان وجه المصلحه در برابر ارتجاع استفاده کنند.

طبقات حاکمه که خود مستبدینی نیستند، آنگاه هستند، نمی توانند به روی حمایت استراتژیک و دراز مدت اکثریت اهالی نیال حساب کنند. مضافاً آنها درگیر تضادهای درونی خویشند. یک نمونه از این امر، ناتوانی آنها به هنگام تصمیم گیری در مواجهه با آغاز جنگ خلق بود. اوضاع عینی در نیال به لحاظ اساسی تفاوتی با سایر کشورهای تحت سلطه ندارد و بر همین پایه است که بیانه جنبش «مشعل» عوامفریبانه خود را مدافع آن معرفی می کند! می گویند: «در آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مدوام وجود دارد.»

حزب «مشعل» فقط به مشکلاتی که انقلابیون با آن مواجهند می نگرند و جوانب مساعد را نمی بیند. به همین خاطر رهبری این حزب معتقد است که نمی توان جنگ خلق را بطور موفق در نیال رهبری کرد، مگر آنکه نخست در هند جنگ خلق آغاز شود. آنها به شرایط محاصره جغرافیایی نیال (به هیمالیا و چین در شمال، و به هند در سایر بخشهای کشور) بیشایه مانع دیگری می نگریند که امکان به پیروزی رساندن جنگ خلق را منتفی می کرد. این برخورد نشان می داد که این حزب بجای بکارگرفتن تئوری انقلابی برای تسریع تدارکات انقلاب، می کوشد با تحریف «اوضاع عینی»، بکار نیستن م. ل. م. از جانب خود را توجیه کند.

مانند ما آموخت که هر چیزی به دو

تقسیم می شود و تحت هر شرایطی هر اندازه بد، یک جنبه خوب هم وجود دارد. اما زمانیکه یک نیرو از انقلاب کردن دست بکشد، حتی جوانب مثبت نیز به نظرش منفی خواهد آمد. زیرساخت نیال بسیار عقب مانده است و فقط با پای پیاده می توان با اکثر اهالی کشور تماس برقرار کرد. رشته کوه هیمالیا که توده های نیال آن را مانند کف دست خود می شناسند و سربازان خارجی (هندی) به سختی می توانند در هوایش تنفس کنند. زمین بسیار مساعدی برای پیشبرد جنگ خلق است. سازمان «بهرای رهایی تامیل ایلام» سالیان سال جنگ چریکی را در سری لانکا تحت چنان شرایط جغرافیایی به پیش برده اند که به اندازه نیال مساعد نیست. (این واقعیتی است که بهرهای تامیل یک نیروی ناسیونالیستی است و همین امر برایش برخی امتیازات را به بار می آورد. مثلاً اینکه از همان آغاز توانسته نیروهای گسترده ای را متحد کند. اما سیاستهای بورژوازی این جریان به ضد خود تبدیل شده است زیرا قادر نیست توده ها را بطور کامل برانگیزد.) هنوز خیلی مانده تا در مورد تاثیرات موقعیت جغرافیایی در ادامه جنگ خلق در نیال بتوان صحبت کرد، اما یک چیز روشن است، آنچه باعث پایداری بهرهای تامیل در جنگ شده توانایی رزمندگانش در شنا کردن توده است!

هند کشوری بزرگ است که ارتشی قدرتمند دارد. تجاوز هند می تواند باعث لغزات انسانی بسیار برای انقلاب شود اما قدرت ارتش هند نسبی است. و اگر عمیقتر به مسئله نگاه کنیم می توانیم ببینیم که هند کشوری پرشکاف و ملو از تضاد است و نقاط ضعف مهم استراتژیک دارد. همانطور که رفیق باتاری یکی از رهبران انقلابی نیال خاطرنشان کرد: «اکثریت اهالی هند از گرسنگی، بسوادی و محرومیت در رنجند. مسائل قومی و ملی همچنان حل نشده باقی مانده یا اینکه طی سالها به وخامت گراییده است.» و اینکه «عوامالی که دهقانان فقیر و قبایل منطقه بیچار و آندارپرادش را تحت پرچم ناکزالیسم به قیام وا می دارد، یا ملیتهای گوناگون نظیر پنجاب، کشمیر، آسامی و ناگا را به مبارزه در راه حقوق ملی شان می کشاند» همان عوامالی است که آنان را با توده های نیال علیه دولت هند متحد می کند. هند حتی قادر به خانه کنای در کشور خود نیست. اگر هند برای کمک به سرکوب انقلاب به نیال حمله کند، انقلابیون می توانند برای تبدیل این

حمله به عکس خود بر عوامل بسیاری متکی شوند. احساسات علیه سلطه هند در نیال بسیار قوی است. چنین تجاویزی به ناکزیر حتی بسیاری از نیروهای میانی را علیه خویش متحد خواهد کرد و آنان را در برابر هر سرجمعی که بخواند است تجاوزگران حمایت کند قرار خواهد داد. از این قوه محرکه می توان برای ایجاد یک جبهه متحد قدرتمند بر پایه یک جنگ رهایی بخش حقیقی استفاده کرد. اتخاذ یک سیاست صحیح در نیال مردم هندی تیار در منطقه ترابی نیز آنان را علیه هند متحد خواهد کرد؛ آنان باید به منافع طبقاتی خویش آگاه شده و برای نبرد علیه ستیزگان مشترک توده های زمتکش نیال بسیج شوند. توده های هند نیز تضادهای حادی به دولت آن کشور دارند و از چنان تجاویزی دفاع نخواهند کرد. و بدون شک این واقعیت که مردم نیال بیباختند و سرنوشت خویش را بدست گرفته اند به توده های هند الهام خواهد بخشید و بدین ترتیب دولت آن کشور را تضعیف خواهد کرد.

از هنگام ورود انگلستان به آسیا، سرنوشت نیال همیشه توسط هند تعیین شده است. این بار بگذارید که توده های نیال به برفروختن آن رهایی در سراسر منطقه جنوب آسیا کمک کنند.

علاوه مداخله امپریالیستی فقط از جانب کشورهای همسایه و یا فقط بشکل مداخله مستقیم نظامی عملی نمی شود. تجربه حزب کمونیست پرو که صدر و بخش بزرگی از اعضای رهبریش در پی یک عملیات اطلاعاتی تحت هدایت سازمان سیا دستگیر شدند گواه این واقعیت است. ما در جهانی بسر می بریم که بطور فزاینده بین المللی شده است. انقلاب در هر گوشه از کره ارض به فقط بر حاکمیت یک دولت مشخص بلکه بر کل امپریالیسم جهانی تاثیر می گذارد؛ بنابراین به انقلاب اینگونه نگریند نمی شود. رفقای حزب کمونیست نیال (مانوتیست) با آگاهی به چنین خطراتی بود که راه شکوهند جنگ خلق را بر پا داشتند.

علاوه بر معیار عمومی برای آغاز جنگ خلق، تضادهای موجود و مشخصاً حادی که بین طبقات حاکمه وجود دارد و این واقعیت که نیال از سال ۱۹۹۰ در یک آشوب عظیم بسر می برد، یک اوضاع مساعد ویژه برای جنگ انقلابی ایجاد کرد. اتهامات م. ب. سینگ مبنی بر اینکه ماترینیستها شرایط مشخص را برای امنیت دانسته و بنابراین «آنارشیست» هستند و غیره، حملات «چپ متحد» پرو علیه حزب

کمونیست پرو در مراحل آغازین جنگ خلق را به یاد می آورد، آنها رفقای حزب کمونیست پرو را «باندهای یاقی» که هیچ تناسبی با توده ها ندارند نامیده و متهمشان کردند که اوضاع عینی را به حساب نمی آورند. (اشک نیست که باید حمایت قلابی حزب مشعل از جنگ خلق در پرو را افشا کرد. حزب کمونیست پرو از دیرباز مدافع م. ل. پ. بوده و بنابراین از نظر مشعل به ناگزیر متهم به «انارشیسم» و غیره است. اما بعلاوه محبوبیت جنگ خلق در پرو، مشعل ترجیح می دهد که مستقیماً به این حمله نکند.)

واقعیت عینی نیال نشان می دهد که آغاز جنگ خلق سالیان سال قابل اجرا بود و تنها دلیلی که آغاز نشد، همانند بسیاری از کشورها، این بود که اپورتونیسم در جنبش چپ غلبه داشت. از دوران «ویم دوش پاملانها» در اوایل دهه ۱۹۵۰ تا مبارزاتی که با الهام از ناگالباری در دهه ۷۰ به راه افتاد و تا نبردهایی که طی سالهای اخیر جریان داشت، مانع عمده در برپایی جنگ خلق خطوط مسلطی بود که در حرف از ضرورت جنگ خلق دم می زدند اما در واقعیت و در عمل با اشکال مسالمت آمیز مبارزه سر می کردند. (برای بررسی دقیقتر این تاریخچه به جهانی برای فتح شماره ۲۲ رجوع کنید.) همانند بسیاری از کشورهای کمونیست نیال (مانوتیست) جمع بندی کرده: «در شناخت کمونیستهای نیال نقاط ضعف مشخصی وجود دارد. اما اغلب تحت تاثیر تدریج گرایان هستی. بدین شکل که فکر می کنیم مبارزه توده ای در آینده دور، خود به مبارزه مسلحانه خواهد انجامید. این اشتباه است و خلاف دیالکتیک مارکسیستی است...»

«در اساس، فلسفه و ایدئولوژی و تشکیلات برای آغاز جنگ خلق حیاتی هستند و بدین طریق می توان دور باطل رفرمیسم را شکست. منظور ما از تدریج گرائی همان مکتب حزب کهنه «مشعل» است که در حرف از انقلاب می گوید و در عمل رفرمیسم را بکار می بندد. باید گسستی ریشه ای از این نوع تفکر، عمل و شیوه سازماندهی انجام گیرد. وگرنه ما نمی توانیم جنگ خلق را آغاز کنیم.» (جهانی برای فتح شماره ۲۲)

هوداداران حزب «مشعل» در مقاله ای تحت عنوان «انحراف ها گرایانه افراطی در جنبش کمونیستی نیال» می گویند: «م. ل. امها تجربه حزب کمونیست متحده را دارند که از خط افراطی چپ جنبش م. ل. در دو دهه ۶۰ و ۷۰ به قطب دیگر افراط رفت. خط افراطی چپی که امروز

توسط حزب کمونیست نیال (مانوتیست) جلو گذاشته شده وسیله ایست که فقط راه پیروزی سیاستهای راست روانه را هموار می کند.» (از نشریه ستاره سرخ، اکتبر ۱۹۹۶) آیا غیر از این است که حزب مشعل پیگیرانه جنگ خلق را به یک مسئله تاکتیکی صرف تقلیل می دهد، حزب و توده ها را به سیاستهای رفرمیستی می کشاند، از حکومت ارتجاعی تحت رهبری حزب کمونیست متحده دفاع می کند، و هشدار می دهد که آغازگران جنگ خلق تبدیل به راست روان خواهند شد؟ ما نباید منتظر این آینده خیالی بنشینیم. ما می توانیم از همین حالا ببینیم که چه کسانی دورمای خود را «پیروزی سیاستهای راست روانه» قرار داده اند!

رفقای حزب کمونیست نیال (مانوتیست) علیه روزیونیسیم نبرد کرده، بی باکانه سلاح برداشته و عهد کرده اند سلطه امپریالیسم و ارتجاع در نیال را سرنگون کنند. آنها با این کار نه فقط به توده های نیال بلکه به شمشیدگان سراسر جهان منجمله رفقای ما در پرو که از آغاز جنگ خلق در نیال به وجد آمده اند امید بخشیده اند. همانطور که در نشریه انقلابی زیرزمینی «ال دپاریو»، چاپ لیما به تاریخ ژوئن ۹۶ آمده: «ما بر انترناسیونالیسم پروتزی و آغاز جنگ خلق در نیال توسط حزب کمونیست نیال (مانوتیست) که نشان ایدئولوژی شکست ناپذیر م. ل. پ. در خود دارد درود می فرستیم. ۱۳ فوریه ۹۶، شب تاریک ستم شکاف برداشت و از دل آن جنگ خلق درخشان سر برآورد ... قهر سازمانیافته شمشیدگان در نیال، روزیونیسیم حزب کمونیست متحده که حماقت پارلمانی را بکار می بندد و خواهان احترام به راه قانونی و مشروطه است را افشا کرد.»

حزب مشعل می کوشد خط را از عمل جدا سازد. او از جنگ خلق در پرو دفاع می کند اما بطور مستقیم به ایدئولوژی حزب کمونیست پرو حمله می برد. این ایده آلیسم است. تجربه خود «مشعل» گواه این است که چگونه ایدئولوژی در پراتیک حیات دارد. مخالفت این حزب با جنگ خلق و سیاستهای تدریج گرایانه اش کاملاً با کنار گذاشتن م. ل. پ. به مثابه سومین و بالاترین مرحله علم ما مرتبط است.

بعلاوه «مشعل» با عوامفریبی تفاوت بین شرایط ضروری جهت آغاز جنگ خلق را با شرایط کسب پیروزی مخدوش می کند.

خودبخودی پیروزمند خواهد بود یا اینکه پیروزی در یک مقطع زمانی معین بدست خواهد آمد. پیشروی انقلاب یک روند مستقیم الخط نیست و از دل چرخش و پیچ و خمها می گذرد. همیشه این امکان وجود دارد که مرتجعین، انقلاب را بخون کشند. اما شمشیدگان همیشه علیه ارتجاع پیا خواهند خاست. م. ل. پ. تنها تضمین آن است که این خیزشها به سرگ امپریالیسم بینجامند. حزب کمونیست پرو به هنگام بحث از آغاز جنگ خلق در آن کشور می گفت: «درست مثل این است که خود را از بلندتی به پایین پرتاب کرده باشیم. و لنین گفت که اگر منتظر شوید تا برای کسب پیروزی به شما تضمین داده شود، هرگز قیام را آغاز نخواهید کرد.»

حزب «مشعل» بجای اینکه از آغاز جنگ خلق شادمان شود، فقط به سرزنش توده هایی پرداخته که مسلحانه پیا خاسته اند. «مشعل» آنچنان به پیشگویی درباره شکست جنگ خلق پرداخته که گویی خود آرزوی آن را دارد. جنگ خلق در نیال بدون شک با افت و خیز جلو خواهد رفت، اما پیشگویی «مشعل» مبنی بر ناکامی کامل این جنگ، بمعنای شریجه رفتن با سر در گنداب روزیونیسیم است.

از جنگ خلق در نیال حمایت کنید!

همانطور که در آغاز این مقاله گفتیم، بعد از مبارزاتی که به تصویب م. ل. پ. انجامید، تصمیم بر آن شد که یک دوره مبارزه با حزب «مشعل» به پیش برود. در نامه ای که خطاب به کنگره این حزب نوشته شد، نظرات کمیته جنبش در مورد برخی مسائل موجود عرضه گشت. این در حالی بود که حزب «مشعل» نه تنها یک سند، بلکه یک صفحه هم ارائه نداد که بیان تلاشی سازنده و مبارزه ای اصولی بر سر این اختلافات حیاتی باشد. برعکس، نمایندگان این حزب در اطلاعیه ها و مصاحبه های علنی، جنبش ما را تحت عنوان «افراط گرایان چپ» مورد حمله قرار دادند.

«اگرچه برای بسیاری از م. ل. امهای جهان، تفاوت بین اندیشه ماتو و مانوتیسم به نظر فقط در نامگذاری می آید، اما تا آنجا که به بحث مانوتیسم از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مربوط می شود این بیانگر یک گرایش اپورتونیستی است که کل این جنبش را به مسیر اپورتونیسم و ترنسکمیس می کشاند. کمیته جنبش همه تلاش خود را بکار می بندد که لنینیسم را از جایگاه ایدئولوژی رهبری کننده عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری

پایین کشیده و ساتر را تحریف کند...» (فطنامه کمیته مرکزی مشعل ۱۹۹۶) همانطور که ما در نامه مورخ اوت ۹۶ کتیمی و گویدیم در آنجا نشان دهم: «دعوی بیمن جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی و حزب «مشعل» به هیچوجه به مسئله نامگذاری محدود نمی شود. این مشاجره یک سلسله از مسائل سیاسی ایدئولوژیک را در خود فشرده کرده است.» این ستولات شامل آموزه های مهم ماتئوسه دون درباره راه جنگ خلق دراز مدت در کشورهای تحت سلطه، جمعیتدنی ساتر از تجربه سازمان سوسیالیسم در شوروی و چین، دوسهای انقلاب فرهنگی و مسائل دیگر است. حزب «مشعل» غلبه بر اظهارات عوامفریبانه خود علیه جنبش بدین شکل که خود را مدافع حقیقی لنینیسم می خواند، در مبارزه اخیر نشان داده که با بی اعتبار کردن ماتر، در واقع تئین را هم بی اعتبار کرده و این شامل آموزه های تئین در زمینه قدرت سیاسی و دولت نیز هست.

مخالفت «مشعل» با م. ل. م. به اوضاع غیر قابل تحملی انجامیده است: «مشعل» بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش ما به شکل غلطی، متمرکز و مداوم اساس واقعی جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی را رد کرده است.

کمیته جنبش در نامه مورخه ۹۶ اوت خود این خواسته را مطرح کرد که: «اگر حزب شما به مخالفت خود با اساس ایدئولوژیک جنبش ادامه دهد، پاسخ صحیح و اصولی از جانب شما این خواهد بود که داوطلبانه از جنبش ما استعفا دهید.» در پاسخ به این تقاضا، حزب «مشعل» فطنامه فوق الذکر را انتشار داد و چنین مطرح کرد که جنبش آنان را تهدید به اخراج کرده است: «با وجود این، کمیته مرکزی به اتفاق تصمیم گرفت که مروض خود در قبال اندیشه ماتئوسه دون یا «ماتئوسیم» را حفظ کند، استعفا ندهد و به دفاع از ایدئولوژی م. ل. م. علیه سیاستها و سبک کار «چپ روانه» ایدئولوژیستی، سکتاریستی، انتشاعگرانه، استعماری، نامشروع و جاپزانه و غیر اصولی کمیته جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی ادامه دهد.»

در ادامه این سند می خوانیم که: «نتایج جنگ خلق ماتئوسیتی ثابت کرده که سیاستهای ماتئوسیتها و جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی نادرست است.» (سند درباره حمایت جنبش) اما واقعیت خلاف این است: آغاز جنگ خلق تحول غلطی در مبارزه طبقاتی نیال برد. این تئوری

مادی غلطی بود که صحنه سیاسی کشور را قلمبی و روشن کرد و خصلت جدا نادرست خط حزب مشعل و بطور کلی ایدئولوژیسم را افشا کرد. از سوی دیگر، جنگ خلق، قدرت و سرزندگی ماتئوسیم را نیز به اثبات رساند. باید تکرار کنیم که تصمیم جنبش در مورد حزب مشعل صرفا به مخالفتش با جنگ خلق متکی نبود، بلکه مخالفت این حزب با جنگ خلق نشانه و نتیجه ناگزیر انحطاط ایدئولوژیستی چندین و چند ساله آن بوده است.

بعلاوه رهبری این حزب در ارتباط با تقاضای جنبش با جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی می گوید: «باید این واقعیت روشن شود که جنبش انقلابی ائتربانیونالیستی یک تشکل صاحب آتئورسته نیست که گواهی انقلاب صادر کند. بلکه صرفا یک مجمع بحث بین المللی از احزاب و سازمانهای م. ل. م. است تا در آن به تبادل آرا و تجربیات خود بپردازند.» هر حزبی «حق دارد دیدگاه متفاوت و جداگانه ای از این جنبش داشته باشد.» «بعلاوه در زمانی که جنبش از اصول م. ل. م. و یا از اندیشه های ماتر منحرف شده، جای هیچ شکی نیست که کمیته جنبش به هیچوجه نمی تواند نقش راهنما یا رهبر جنبشهای کمونیستی را بازی کند...» با وجود اینکه ما نمی توانیم فایده آن برای تبادل آرا و تجربیات احزاب و سازمانهای کشورهای مختلف را نفی کنیم، اما جنبش از مرز یا دایره موجود ما را فراتر نهاده است. کارکرد آن به نظر بیشتر جنبه منفی به خود گرفته است.

در اینجا حزب «مشعل» نقش جنبش ما را به یک مجمع بحث بین المللی یا یک انجمن بحث تقلیل می دهد. در حالیکه وظایف جنبش که در «بیانیه» آن تعریف شده کاملا با تعریف «مشعل» تفاوت دارد: هرچند که این حزب عوامفریبانه خود را مدافع «بیانیه» معرفی می کند. در تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید به مصاف برای ایجاد تشکل خویش یعنی یک ائتربانیونالی تراز نوین بپردازد. «عملکرد چنین ائتربانیونالی نویسی، ادامه و تعمیق جمعیتدنی از تجارب، تدوین خط عمومی که جنبش بر آن پایه بنیانگذاری شده، خدمت بشباهه یک مرکز سیاسی هدایت کننده در کل خواهد بود.» یا چنین روحیه ای بود که کنفرانس موسس جنبش برای رسیدن به تشکیلاتی که بتواند نبرد بین المللی ما در راه کمونیسم را هدایت کند، فراخوان برپایی «یک کمیته موقت» یک مرکز سیاسی جنبش» را صادر کرد تا

وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها را به پیش براند ... این وظیفه ای است که بطور صریح و با سرزندگی به پیش برده شده و در سند زنده یاد ماركسیسم - لنینیسم - ماتئوسیم و جنبش که معروف آن است بازتاب یافته است. هرگونه تلاش برای تقلیل سطح جنبش ما به یک انجمن بحث، پروتاریا را از وحدت و زنده و مرکز بین المللی ما محروم خواهد کرد و به ناگزیر مانع مارش جهانی ما بسوی کمونیسم خواهد شد. وظیفه دیگری که بدوش کمیته جنبش گذاشته شده: «کمک به تشکیل احزاب م. ل. م. جدید و تقویت احزاب موجود بشباهه وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است.»

کمیته جنبش بعد از بررسی جدی اوضاع نیال، به این نتیجه گیری رسید که ادامه شرکت حزب مشعل در جنبش ما دیگر به پیشرفت پیشاهنگ در آن کشور منکفی نمی کند؛ بلکه به حزبی که راه جدایی از اصول ایدئولوژیک جنبش ما و اسر کمونیسم را در پیش گرفته اجازه می دهد بین خود ها استفاده کند. این امر به هدف انقلابی ضربه زده و مبارزه جویری کل جنبش ما را کاهش می دهد. بنابراین کمیته در تطابق با اصول تشکیلاتی جنبش و وظایف و اختیاراتی که به عهدش قرار گرفته، به تصمیم گیری بسپار مهمی رسید و اخراج حزب کمونیست نیال (مشعل) از صفوف جنبش را به احزاب و سازمانهای شرکت کننده پیشنهاد کرد.

آغاز جنگ خلق صحنه سیاسی نیال را تغییر داده است. توده های کشور به راه شکوهندنی پیوسته اند که به ناگزیر پر بیج و خم است، اما تنها راهی است که به راهایی حقیقی خواهد انجامید. حمایت کلیه نیروهای مترقی و انقلابی از این امر، دفاع از آن در برابر حملات فزاینده ارتجاع، اقدامی حیاتی است. موضوع ایدئولوژیک «مشعل» ادامه حضور این حزب در جنبش را نامسکن کرده، اما برای حمایت از جنگ عادلانه توده های نیالی علیه امپریالیسم و فنوالیسیسم حتما نباید ماتئوسیت بود. ما نیروهای حزب «مشعل» را به جدا کردن صف خود از حملات م. ب. سیسنگ علیه انقلاب فرما می خوانیم و از آنها می خواهیم که به صفوف غرور آفرین جنگ خلق در نیال پیوندند تا نبرد برای یک جهان غاری از استعمار و ستم را به پیش رانند.